



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

تبیحِ عظمتِ کبریٰ

تعداد

نوفت ایڈیشن

مترجم ایڈیشن



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ غیبت کبری

نویسنده:

محمد صدر

ناشر چاپی:

بنیاد بعثت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	تاریخ غیبت کبری
۸	مشخصات کتاب
۹	کلام ناشر
۱۲	فهرست
۱۳	پژوهشی مقدماتی
۱۳	اقسام پنهانی
۳۱	مقدمه
۳۲	نخستین ویژگی:
۳۲	ویژگی دوم: حاکمیت ظلم و جور در زمین
۳۳	ویژگی سوم: شدت و وضوح امتحان الهی
۳۳	لغزشگاه نخست:
۳۳	لغزشگاه دوم:
۳۴	لغزشگاه سوم:
۳۷	روش بررسی و دشواری های آن
۳۸	عامل اول:
۳۸	عامل دوم:
۳۹	عامل سوم:
۳۹	عامل چهارم:
۴۰	آسان سازی دشواری ها:
۴۱	صورت نخست:
۴۱	حالت اول:
۴۲	حالت دوم:
۴۲	حالت سوم:

۴۳	صورت دوّم:
۴۳	دورنمای مباحث کتاب: -
۴۵	بخش نخست
۴۵	تاریخ زندگی شخصی حضرت مهدی علیه السلام
۴۵	اشاره
۴۷	فصل اوّل
۴۷	مفهوم اساسی غیبت حضرت مهدی (سلام الله علیه)
۴۷	طرح نخست: نظریه پنهانی جسم -
۵۰	طرح دوّم: نظریه پنهانی شخصیت و عنوان
۵۰	اشاره
۶۳	فصل دوّم
۶۳	۱- تکلیف و وظیفه اسلامی امام مهدی (علیه السلام) در دوران غیبت کبری.
۶۳	۲- کارهای مفید و اقدامات ارزنده ای که حضرت برای اسلام و جامعه اسلامی انجام می دهد.
۷۲	شرط اوّل:
۷۴	نکته هایی چند:
۷۴	اشاره
۸۱	فصل سوّم
۸۱	زندگانی اختصاصی حضرت مهدی علیه السلام
۸۱	دیدگاه نخست:
۸۴	دیدگاه دوّم:
۸۷	مسئله دوّم.
۹۲	مسئله سوّم:
۹۴	مسئله چهارم
۹۸	اشکال اوّل:
۱۰۲	اشکال دوّم:
۱۰۲	اشاره

۱۱۸	فصل چهارم
۱۱۸	دیدارها در طول غیبت کبری، انگیزه ها و نتایج سودمند دیدار
۱۱۸	جهت اول:
۱۲۴	جهت دوم:
۱۲۴	اشاره
۱۷۲	فصل پنجم
۱۷۲	نامه حضرت مهدی علیه السلام، به شیخ محمد بن محمد بن النعمان، مفید بغدادی قدس سره
۲۰۲	بررسی متن نامه دوم
۲۰۶	بررسی محتوای نامه در ضمن چند نکته:
۲۱۸	درباره مرکز

سرشناسه : صدر، محمد

عنوان و نام پدیدآور : تاریخ غیبت کبری / مولف محمد صدر؛ مترجم حسن افتخارزاده

مشخصات نشر : تهران. بنیاد بعثت. 1361

فروست : (موسسه الامام المهدی 23)

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی

یادداشت : کتابنامه

مندرجات : ویژگی های دوران غیبت کبری، زندگی شخصی، وظایف الهی و نحوه غیبت امام علیه السلام

شماره کتابشناسی ملی : 19312

اطلاعات رکورد کتابشناسی : اطلاعات ثبت و ناقص

*نویسنده: سید محمد صدر

*مترجم: سید حسن افتخارزاده

*ناشر: مؤسسه الامام المهدی _ بنیاد بعثت

*سال نشر: تابستان 1361

*مرکز پخش: واحد کتاب بنیاد بعثت

تهران _ خیابان سمیه _ بین شهید مفتّح و فرصت _ تلفن: 821159

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم زهرا رؤوفی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ الْعَصْرِ ادرکنی

از جمله آثار مفصّلی که درباره مسائل مربوط به حضرت صاحب الامر _ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ _ به ظهور رسیده است، مجموعه ای است به زبان عربی، تحت عنوان «موسوعة الامام المهدي، عليه السّلام» نوشته آقای «سید محمد صدر» که در چهار مجلد بزرگ با عناوین «تاریخ الغیبة الصغری»، «تاریخ الغیبة الکبری»، «تاریخ ما بعد الظهور»، و «الیوم الموعود» منتشر شده است. نویسنده در هر بخش از این مجموعه، مباحثی را که عنوان هر مجلد فی الجمله گویای آن است، مورد تدقیق و تحلیل قرار داده و به تفصیل پیرامون آن ها سخن گفته است.

«موسوعة الامام المهدي، عليه السّلام» در نظر دارد ترجمه این مجموعه بزرگ را به تدریج در اختیار خوانندگان فارسی زبان قرار دهد و هر مجلد آن را در چند قسمت نشر دهد، و آن چه ملاحظه می کنید، قسمت اول از ترجمه مجلد دوم مجموعه، یعنی «تاریخ الغیبة الکبری» می باشد.

امید آن که ترجمه و نشر این مجموعه، مورد رضای حق باشد، و ناشر و مترجمان از تأییدات ولیّ حق برخوردار.

موسوعة الامام المهدي _ عليه السّلام _

ص: 3

عنوان...صفحه

پژوهشی مقدماتی (اقسام پنهانی)...5

مقدمه...23

روش بررسی و دشواری های آن...29

بخش نخست _ تاریخ زندگی شخصی حضرت مهدی علیه السلام

فصل اول: مفهوم اساسی غیبت حضرت مهدی (سلام الله علیه)...39

فصل دوم: 1 _ تکلیف و وظیفه اسلامی امام مهدی

(علیه السلام) در دوران غیبت کبری

2_ کارهای مفید و اقدامات ارزنده ای که حضرت

برای اسلام و جامعه اسلامی انجام می دهد...55

فصل سوم: زندگانی اختصاصی حضرت مهدی علیه السلام...73

فصل چهارم: دیدارها در طول غیبت کبری، انگیزه ها

و نتایج سودمند دیدار...109

فصل پنجم: نامه حضرت مهدی علیه السلام، به شیخ محمد بن

محمد بن النعمان، مفید بغدادی قدس سره...163

ص: 4

بدون شک حضرت مهدی علیه السلام دوگونه پنهانی داشته است و این از عقاید روشن مذهب شیعه، و بلکه از مسلّمات و بدیهیاتی است که تردید بردار نیست. برخی از دانشمندان اهل سنت نیز در این مسئله با شیعیان هم فکری دارند. در متون حدیثی هر دو گروه شیعه و سنی روایاتی در این باره وارد شده است.

سید برزنجی (1) از حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرموده است:

«برای صاحب این امر (حضرت مهدی سلام الله علیه) دوغیبت است که یکی از آن دو بقدری به درازا کشد که برخی گویند، وی مرده است و گروهی گویند او از بین رفته است. بر جایگاه و محل سکونتش نه از اولیاء الله و نه از دیگران، بجز آن کس که عهده دار کارهای شخصی آن حضرت می باشد، کسی آگاه نیست.»

و نعمانی (2) در کتاب خویش از «اسحاق بن عمار» آورده که وی گفته

ص: 5

1- الاشاعة لأشراط الساعة ص 92

2- غیبت نعمانی، ص 89

است: از حضرت جعفر بن محمد الصادق سلام الله عليه شنیدم که می فرمود:

«برای قائم دو پنهانی است که یکی طولانی و دیگری کوتاه است در یکی جایگاه حضرت را فقط شیعیان مخصوص می دانند و در دیگری مکانش را بجز خدمتگزار ویژه اش کسی نمی دانند.»

و هم او (1) از ابراهیم بن عمرالکناسی نقل کرده است که وی گوید از حضرت باقر سلام الله عليه، شنیدم که می فرمود:

«صاحب این امر را دوغیبت است»

و نیز (2) از ابو بصیر روایت کند که گوید: «خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که امام باقر علیه السلام می فرمود که برای قائم آل محمد (صلوات الله عليهم اجمعین) دوغیبت است که یکی از دیگری طولانی تر است، فرمود:

آری...»

این روایت را طبرسی نیز در کتاب! إعلام الوری (3) نقل کرده است و هم چنین نعمانی (4) از محمد بن مسلم ثقفی روایت کرده است که می گوید:

«از حضرت باقر (سلام الله عليه) شنیدم که می فرمود: برای قائم دوغیبت است که در یکی از آن ها چنین گفته می شود که آن حضرت از بین رفته و معلوم نیست در کدام بیابانی بسر می برد.»

و نیز (5) از مفضل بن عمر نقل می کند که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

«برای صاحب این امر دوغیبت است در یکی به سوی خانواده خود بر می گردد و در دیگری گفته می شود که از بین رفته و معلوم نیست در کدام درّه ای از بین رفته است.»

ص: 6

1- غیبت نعمانی، ص 89

2- همان کتاب ص 90

3- ص 416

4- غیبت نعمانی، ص 90

5- غیبت نعمانی، ص 90

شیخ طوسی (1) از حازم بن حبیب از حضرت صادق سلام الله علیه این روایت را نقل کرده است که حضرت به او فرمود: « ای حازم برای صاحب این امر دو غیبت است، در دوّمی آشکار می شود، اگر کسی نزد تو آمد و گفت که دستش را از روی خاک قبر او تکانیده باور مکن و از او مپذیر.»

این بود نمونه ای از روایات و اخبار بسیاری که در این زمینه رسیده است و برای اثبات تاریخی این مسئله کافی است.

-2-

از این روایات دو برداشت شده است:

برداشت نخست: این برداشت موافق عقیده غیر امامیه است که گویند: مهدی کسی است که در زمان خود تولّد یافته و زمین را از عدل پر می کند، همان طور که از جور و ستم پر شده است.

طبق این عقیده، دو غیبت از یک دیگر جدا بوده و در فاصله بین دو غیبت حضرت بر مردم آشکار شده و ظهور بعد از غیبت دوّمی روز نهضت بزرگ حضرت است. مدت هر دو غیبت محدود و بسیار اندک است که بخاطر مصالح ویژه ای که حضرت خود در نظر دارند و یا به خاطر این که بعد از ظهور بتواند یارانی را گرد خود فراهم آورد غیبت می فرمایند.

بر طبق این گونه برداشت، از روایات چاره ای جز پذیرفتن این نظریه درباره دو غیبت نیست زیرا با عمر کوتاه حضرت دیگر نمی توان غیبتی طولانی برای حضرت در نظر گرفت.

برداشت برزنجی از روایات و اخبار گذشته همین است، آن جا که گوید: این دو غیبت (و خداوند داناتر است) همانست که قبلاً گفته شد که حضرت در کوه های اطراف مکه پنهان گشته است و هیچ کس از آن حضرت آگاه نیست.

وی گوید: مؤید این مطلب روایتی است از حضرت باقر

ص: 7

1- غیبت شیخ، ص 90

(علیه السلام) که فرماید: برای صاحب این امر در برخی از این درّه ها پنهانی و غیبتی است. و حضرت با دست خود به دره ذی طوی اشاره فرمود.

می گویم که: برزنجی غیبت دوّم را متذکر نشده است.

برداشت دوّم: این برداشت موافق عقیده امامیه است که می گویند مهدی (سلام الله علیه) از روز تولّدش در قرن سوّم تا هنگام ظهورش زنده می باشد.

این برداشتی است که دانشمندان امامیه از این روایات داشته اند و پیشینیان آنان به شکلی روشن بر آن تصریح کرده اند و این مسئله از ضروریات مذهب امامیه است.

نعمانی گوید (1): این گونه احادیثی که یاد آور شده اند «برای قائم دو گونه غیبت است» بحمدالله درستی آن ها نزد ما ثابت شده است. خداوند سخنان ائمه علیهم السلام را روشن گرداند و درستی و راستی آن ها را آشکار ساخت. اما غیبت اوّل، آن غیبتی است که طی آن سفر او نمایندگانی بین مردم و امام وجود داشتند که از سوی خود آن حضرت (علیه السلام) منصوب شده و میان مردم بطور آشکار و ظاهر زندگی می کردند... این غیبتی کوتاه بود که دورانش سپری شده و مدتش گذشته است.

غیبت دوّم غیبتی است که در آن نمایندگان و واسطه ها از میان برداشته شده اند و خداوند به جهت تدبیری که میان آفریدگان دارد و آن ها را به دایره تمحیص و امتحان می کشد... این غیبت را بوجود آورده است و این زمانی است که اکنون ما در آن هستیم...»

شیخ مفید در «ارشاد» (2) گوید: «برای آن حضرت پیش از قیامش دو غیبت است یکی از آن دو از دیگری طولانی تر است، چنان که اخبار و روایات گویای آنند. غیبت کوتاه تر از ابتداء میلاد آن حضرت است تا پایان دوران

ص: 8

1- غیبت نعمانی ص 90 - 91

2- ارشاد مفید، ص 326

سفارت و نمایندگی بین امام (علیه السلام) و شیعیانش و درگذشت نمایندگان. و اما غیبت طولانی تر آن است که بعد از غیبت کوتاه شروع شده و در پایان آن حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) با شمشیر قیام خواهد کرد.»

طبرسی گوید (1): «بنگر چگونه دو غیبت برای صاحب الامر همان گونه که در روایات وارد شده بود، روی داد. اما غیبت صغرای او آن بود که طی آن نمایندگان آن حضرت وجود داشتند و دروازه های ورود بخدمت آن حضرت شناخته شده بود و شیعیانی که به امامت یازدهمین امام حضرت حسن بن علی (سلام الله علیه) معتقد بودند، درباره آن اختلافی نداشتند...»

ابن صباغ (2) (که مالکی مذهب است) گوید: «برای آن حضرت پیش از قیامش دو غیبت است. یکی از آن دو از دیگری طولانی تر است. اولی که کوتاه تر است از هنگام تولدش تا پایان دوره نمایندگی بین آن حضرت و پیروانش بود. و اما دومی که طولانی تر می باشد، آن غیبتی است که بعد از اولی آغاز شده و در پایان آن با شمشیر قیام خواهد کرد. خداوند متعال فرموده است:

(وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ)

و هر آینه در کتاب زبور بعد از ذکر (تورات) نوشته ایم که زمین را بندگان صالح و شایسته ام به ارث خواهند برد (انبیا، 105)

در این زمینه گفته های دیگری نیز ایراد شده است که نقل آن ها بدرازا می کشد.

-3-

در کتاب اول از این مجموعه میزان تفاوت میان دو غیبت صغری

ص: 9

1- إعلام الوری ، ص 416

2- فصول المهمه، ص 309

و کبری دانسته شد و در این جا نیز برای توضیح آن را یاد آور می شویم.

این تفاوت ها در موارد زیر خلاصه می شود:

اول: کوتاه بودن مدت غیبت صغری، که حدود هفتاد سال بوده است، برخلاف غیبت کبری که مدتش نامعلوم است، زیرا زمان ظهور حضرت مهدی (ارواحنا فداه) را نمی دانیم.

دوم: غیبت صغری، با دوران سفارت و نیابت خاصه همراه بود و طی آن نواب خاص بین مردم و حضرت وساطت می کردند، اما این نیابت و وساطت با آغاز غیبت کبری منقطع شد.

سوم: دوران غیبت صغری، با درگذشت نایب چهارم جناب علی بن محمد سیمری پایان پذیرفت، لکن دوران غیبت کبری هم چنان ادامه دارد و روز ظهور حضرت ولی عصر (علیه السلام) خاتمه خواهد یافت.

چهارم: تعداد دیدار کنندگان حضرت در غیبت صغری بیش از غیبت کبری است.

ممکن است تفاوت نخستین علت نام گذاری این دو دوره به غیبت صغری و غیبت کبری باشد، زیرا اولی کوتاه و دومی طولانی تر است. چنان که امکان دارد تفاوت چهارم نیز علت این نحوه نام گذاری باشد، بدین جهت که در غیبت صغری، احتجاب و عدم دیدار کمتر، و در غیبت کبری بیش تر است.

در کتاب اول این مجموعه (1) گفته شد که شناخت ما از حکمت اساسی وقوع غیبت صغری، آماده ساختن ذهن مردم است برای غیبت کبری، زیرا اگر بدون این مقدمه (غیبت صغری) غیبت کبری آغاز می شد، اثبات وجود آن حضرت ممکن نبود و حجت خدا بر بندگانش از بین می رفت. (2)

ص: 10

1- تاریخ غیبت صغری ص 630 و غیر آن

2- اگر بدون داشتن دوره غیبت صغری با ویژگی هایش، دوران غیبت کبری آغاز می گشت، از چندین جهت حجت بر مردم تمام نگشته و گمراهی مردم را دلیلی نبود، زیرا: الف: گرچه روایات وارده از ائمه درباره تولد و وجود حضرت فراوان بود، لکن در عین حال دلیلی بر وقوع آن اخبار نبود و ممکن بود گفته شود، همه این روایات در آینده واقع خواهد شد. و یا گفته شود این گونه اخبار و بشارت ها مربوط به دوره های دیگر و زمانی دیگر است

و بزودی در این نوشته، حکمت وجود غیبت کبری به تفصیل دانسته خواهد شد، چه آن بخش که به خود حضرت (سلام الله علیه) برمی گردد و چه آن جهتی که مربوط به یاران ایشان و یا عموم بشریت می باشد و با آثار مفید و نیکوی ظهور آن حضرت ارتباط دارد.

-4-

به همان اندازه که غیبت کبری در دراز مدت اهمیت و دشواری و ژرفائی ویژه ای به خود گرفته است تاکید و تمرکز روی آن در اخبار و احادیث فزونی می گیرد. و با این که توجه کم تری به دوران غیبت صغری شده است (1)، ولی تمرکز و توجه و تاکید بر غیبت کبری را در اخبار، شدید و بسیار می یابیم.

نعمانی (2) از امام صادق (سلام الله علیه) در ضمن حدیثی چنین نقل می کند:

ب: اگر بدون گذراندن دوره غیبت صغری حضرت غیبت کبری را آغاز می کرد، عده ای می گفتند اگر حضرت در بین ما نمایندگانی مخصوص می داشت، از طریق آن ها به حضور حضرت رفته او را یاری کرده و مقدمات حکومتش را فراهم می کردیم، بنابراین در تأخیر غیبت و حکومت حضرت، مردم تقصیری ندارند، چون این خداوند است که حضرت را از دیدگان مردم پنهان داشته است و الا مردم آماده یاری حضرت بودند ولیکن با گذشتن هفتاد سال و داشتن چهار نفر نایب خاص و امکان دست رسی به حضرت و در عین حال به یاری بر نخاستن مردم بر آنان اتمام حجت شده است.

ج: خداوند که معرفت امام زمان را لازم و واجب و شرط قبولی عبادات دیگر دانسته است، باید راه معرفت به حضرت را نیز تعیین کرده باشد، تا کسانی که می خواهند حضرت را بشناسند دلیلی داشته باشند؛ دوران غیبت صغری و ارتباط مردم با آن حضرت از طریق نمایندگان مخصوص حضرت و صدور توقیعات و نامه ها از سوی حضرت همگی دلیل برای شناسائی و معرفت مردم بود که حضرت را بشناسند و برای دیگران نقل کنند و منقولات آنان نیز دلیلی برای دیگران باشد و اگر غیبت صغری نبود این حجت و دلیل قطع شده بود (مترجم)

ص: 11

1- مانند حدیثی که شیخ صدوق از حضرت ابی عبد الله امام صادق (سلام الله علیه) نقل کرده است که آن حضرت در مورد حضرت مهدی علیه السلام، فرمود: «جسم او از شما پنهان می شود و نام او را بردن برای تان روا نیست.» و در کتاب اول دانسته شد که حرمت تسمیه «نام بردن از آن حضرت» خاص دوران غیبت صغری است

2- غیبت نعمانی ص 76- کاتب نعمانی برای این حدیث چندین سند نقل کرده است

«بخدا سوگند که برهه ای از زمان غیبت خواهد کرد و ناپدید می گردد، تا آن جا که گفته می شود، مرده، و یا هلاک شده است، و معلوم نیست در کدام بیابانی بسر می برد و دیدگان مومنان بر او می گرید. هم چون کشتی که در امواج دریا زیر و رو می شود، زیر و رو خواهند شد تا آن جا که نجات پیدا نخواهد کرد، مگر کسی که خداوند از وی پیمان گرفته و ایمان را در دلش مستقر ساخته و او را با روحی از جانب خویش تأیید نماید...»

مطلب بالا، همان گونه که در متن این حدیث آمده است، در دوران غیبت کبری پدید خواهد آمد، بطوریکه بزودی در این کتاب خواهیم خواند.

و نیز (1) روایتی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

«هرگاه پنجمین فرزند هفتمین امام نا پیدا شد، پس خدا را، خدا را (در نظر بگیرید) در مورد دین خود، که این رویداد شما را از دینتان جدا نسازد. زیرا برای صاحب این امر چاره ای از پنهانی نیست، تا آن جا که کسانی که قائل و معتقد به او بودند از او برگردند. جز این نیست که این غیبت آزمایش خداوند است که آفریده های خود را بدان می آزماید...»

و روایت نموده (2) از ابی الجارود، از حضرت باقر (سلام الله علیه) که وی گفته است: حضرت ابو جعفر (علیه السلام) به من فرمود: «ای ابی الجارود، هرگاه چرخ روزگار به گردش آمد و مردم گفتند، او مرده و هلاک گشته و در کدام بیابانی راه می پیماید و آن کس که خواهان او بوده گفت: کجا خواهد بود، در حالی که استخوانش پوسیده است. در این هنگام امید ظهور را داشته باشید...»

و از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است، که فرمود (3):

«هرگاه قائم قیام کند مردم می گویند کجا است وی، در حالی که استخوانش پوسیده است»

ص: 12

1- غیبت نعمانی ص 78

2- غیبت نعمانی، ص 78

3- غیبت نعمانی، ص 78

و باز هم از همان حضرت (1) نقل شده است که فرمود:

«هرگاه مردم، امام خویش را از دست دادند (و به او دسترسی نداشتند) روزگاری بر آن ها خواهد گذشت که چیزی را از چیز دیگر نمی شناسند. سپس خداوند عزوجل صاحبشان را آشکار خواهد کرد»

و نیز فرمود (2): «چگونه خواهید بود شما، هرگاه بجایی رسیدید که نه پیشوایی رهنما و نه نشانه ای دیدنی وجود داشته باشد»

شیخ صدوق (رحمة الله) از حضرت حسین بن علی (سلام الله علیه) روایت نموده (3) که حضرت فرمود:

«برای او (حضرت مهدی علیه السلام) یک پنهانی است که در آن گروه هایی از دین برگشته و گروهی دیگر پا بر جای خواهند ماند پس بانگ زده می شود و بدانان گفته می شود: این وعده کی است، اگر راست می گوید؟

آگاه باشید! آن کس که در غیبت او بر آزار و تکذیب پای بر جا باشد بمنزله کسی خواهد بود که در پیشگاه رسول خدا جهاد می کند»

و از امام زین العابدین سلام الله علیه روایت شده (4) که فرموده است:

«... سپس غیبت دوازدهمین ولی خدا ادامه می یابد... همانا مردم زمان غیبتش که به امامت آن حضرت معتقد و منتظر ظهورش می باشند از مردم هر زمانی برتر می باشند، زیرا خداوند تبارک و تعالی، آن اندازه عقل و فهم و شناخت به آن ها می دهد که غیبت نزد آن ها هم چون مشاهده و ظهور خواهد بود. آنان را خداوند هم پایه مجاهدین در پیشگاه رسول خدا، که با شمشیر پیکار می کنند، قرار خواهد داد...»

-5-

این ها، آن روایاتی است که بر اهمیت غیبت کبری در دراز مدّت

ص: 13

1- غیبت نعمانی ص 81

2- غیبت نعمانی ص 81

3- اکمال الدین

4- اکمال الدین

دلالت می کند و اما اخباری که مستقیماً بر غیبت آن حضرت دلالت می کند، بسیار است:

اما غیبت صغری؛ پس دلالت می کند بر آن تمامی اخبار نواب اربعه و وکلای آن حضرت و روایات مخالفین و منحرفین و توقیعات صادر شده از ناحیه مقدسه حضرت مهدی علیه السلام و احادیث تمام کسانی که آن حضرت را از هنگام تولد تا پایان این عصر (غیبت صغری) ملاقات کرده اند و غیر این ها از اخباری که به تفصیل در کتاب اول ذکر شد.

و اما غیبت کبری؛ پس دلالت می کند بر آن، اخبار دیدار آن حضرت و اخبار تمحیص و امتحان و اخبار مربوط به انتظار فضیلت منتظران، و اخبار مربوط به نشانه های ظهور، و آن چه دلالت کند بر فساد زمان و انحراف اهل آن و غیر این ها، که بزودی ذکر خواهد شد. این روایات همگی _طبق آن چه بزودی دانسته خواهد شد_ با عصر غیبت کبری، هم چون اعضای یک بدن با آن، پیوستگی و ارتباط دارند.

-6-

با مجموع این ادله (روایات) می توانیم برداشت نخست را که در فقره دوم این بحث آوردیم، رد نمائیم، زیرا روشن است که آن برداشت با هیچ یک از این ادله سازگار نیست.

اما منافات آن با اخبار غیبت صغری روشن است، زیرا برداشت و طرح نخستین وجود سفرا و نمایندگان (وکلا) و مخالفین و توقیعاتی را که در خلال دوران غیبت صغری صادر شده است، در بر ندارد و بلکه در این برداشت کوچک تر بودن غیبت اولی از دومین _از حیث مدت یا میزان پنهانی_ مطرح نشده است.

و اما اخبار غیبت کبری نیز با این طرح سازگار نیست، چرا که بزودی خواهیم دانست که پیدایش تمحیص و آزمایش و انتظار و علامات ظهور، هیچ کدام جز در زمانی طولانی امکان پذیر نیست و هم چنین اخبار دیدار

ص: 14

آن حضرت که به تواتر (1) به ما رسیده است با پنهانی پنج سال و ده سال و مانند آن، معنایی نمی یابد:

بعلاوه آن که، آن چه در برداشت نخستین مطرح بود که حضرت مهدی (علیه السلام) بین دو غیبت ظاهر شده است، از چیزهایی است که وجه آن فهمیده نمی شود. زیرا این پرسش باقی ماند که اگر حضرت تصمیم نداشته زمین را پر از عدل و داد کند، پس از چه روی ظهور کرده است؟

و اگر کسی گوید: «او بعد از غیبت صغری ظهور کند تا کار مهم بزرگ تر خویش را آغاز کند، چون گمان می کرد فرصت پیروزی وجود دارد، ولی از آن جا که واقعاً امکان پیروزی وجود نداشت و کارش پیشرفتی نیافت برای بار دوم پنهان شد تا زمان دیگری آشکار شود و به بهترین وجه کار خود را انجام دهد.»

در جواب گوئیم: اثبات این سخن بر عهده مدّعی آن است زیرا گمان کرده است که حضرت مهدی علیه السلام، در مسائل سیاسی و اجتماعی و لشکری دارای تدبیری کوتاه و اندیشه ای ناقص است، بگونه ای که امکان دارد خیالی دروغین بر او چیرگی یابد. اما آن مهدی که خدای متعال برای روز موعود ذخیره اش نموده و برای پیروزی او خطوط برجسته و مشخصی را ترسیم فرموده است، پیشوایی جهانی است و محال است تحت غلبه این گونه اوهام بی اساس واقع شود.

- 7 -

با در نظر گرفتن مطالب گذشته، به این نکته نیز باید توجه داشته باشیم که امامان و پیشوایان هدایت - سلام الله علیهم اجمعین - با مردم به

ص: 15

1- کلمه تواتر و متواتر، اصطلاحی است در علم حدیث شناسی؛ تواتر یعنی پیاپی و پشت سر هم بصورت فراوان، و متواتر روایتی را گویند که عادتاً اجتماع راویان بر ساختن و دروغ پردازی در مورد آن محال باشد و احتمال کذب و جعل در آن ندهیم و تعداد راویان آن قدر زیاد و متعدد باشد که نتوانیم بگوئیم این خبر ساختگی است. (مترجم)

اندازه عقل و فهم آنان سخن می گویند، چنان که هر گفتار رسا و بلیغی باید این گونه باشد. آنان بهنگام صحبت از حضرت مهدی علیه السلام نیز سطح درک و اندیشه و ایمان افراد را در نظر می گرفتند. و لذا آن جا که شنونده و مخاطب در سطحی عالی بود، پاسخی که باو داده می شد عمیق و گسترده بود و در جایی که در سطح پائین تری قرار داشت، جواب مختصر و ناظر به یک گوشه و زاویه خاصی می بود و پاسخی کامل و همه جانبه داده نمی شد.

طبق این اصل است که:

نعمانی (1) و صدوق (2) از امام موسی بن جعفر (سلام الله علیه) روایت کرده اند که آن حضرت در ضمن کلامی چنین فرمود:

«ای فرزندانم عقل های شما و اندیشه هایتان از تحمل و فهم این مطلب قاصر و کوتاه است و اگر زنده بمانید، بزودی خواهید فهمید».

و طبق همین ضابطه و اصل احادیث آینده را ملاحظه می کنیم:

نعمانی (3) از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«اگر قائم قیام کند مردم او را نشناخته و انکار کنند، چرا که بصورت جوانی آراسته و آماده بسوی شان باز می گردد... و برآستی که بزرگ ترین آزمایش همین است که بصورت جوان بر آن ها ظاهر می شود، در حالی که آنان می پندارند او پیرمردی بزرگسال است.»

این روایت تماماً راست و درست است. زیرا حضرت مهدی علیه السلام بزودی بصورت جوان آشکار خواهد شد، همان طور که آزمایش عظیم و امتحان عمیق همین است که در آن هنگام که همه چنین می اندیشند که او پیرمردی بزرگسال است، بصورت جوان بر آنان ظاهر شود.

در متن روایت نگفت که آنان فکر می کنند که او پیرمردی است، بلکه گفت گمان می کنند، زیرا بطور اختصار خواست بفهماند که پیرمردی او

ص: 16

1- غیبت نعمانی، ص 78

2- اکمال الدین

3- غیبت نعمانی ص 99

حتمی است، لکن در گمان ها چنین است که ظاهر حضرت نیز بصورت پیران است، چون اصل بزرگسالی حضرت مسلم است.

این روایت به روشنی گویای آن است که مدت غیبت بیشتر از عمر طبیعی یک انسان نخواهد بود و از آن تجاوز نخواهد کرد، لکن خداوند در همین مدت عمر طبیعی شکل ظاهری حضرت را حفظ خواهد کرد و این گونه سخن با آن چه که در اذهان است جور در نمی آید که شامل عمری طولانی که چندین قرن طول بکشد، باشد.

و واضح است که مردم بعد از گذشتن چندین سال، دیگر فکر پیری و کهن سالی حضرت را از ذهن برده و دیگر او را بصورت یک انسان پیرمرد نمی پندارند، بلکه بصورت انسانی که مشمول قدرت ویژه خدائی گشته و در طول چندین سال به قدرت خداوند زنده مانده است نه بعنوان یک انسان معمولی که به سن پیری رسیده باشد.

و مانند همین است خبری که قبلاً از حضرت موسی بن جعفر (سلام الله علیه) نقل شد که در آن فرمود: «لکن اگر زنده بمانید بزودی او را درک خواهید کرد» زیرا این حتمی است که اگر مردم زنده بمانند او را خواهند دید اگر چه زنده ماندن شان مستلزم این باشد که صدها سال حیات یابند، لکن در این روایت امام کاظم علیه السلام فرمود که آن ها تا زمان ظهور زندگی خواهند کرد. ولی آن چه که مردم آن زمان از این جملات می فهمیدند و به ذهن شان راه می یافت این بود که ظهور ممکن است در ضمن عمر طبیعی انسان روی دهد و یا این که همین طور و بدون مقدمه انجام خواهد گرفت.

شیخ صدوق (1) (رحمة الله) از زراره از امام باقر (سلام الله علیه) نقل کرده که آن حضرت فرمود:

«همانا برای قائم غیبتی است پیش از ظهورش.» (زراره گوید):

گفتم: چرا؟ فرمود می ترسد. و با دست به شکم خود اشاره کرد، زراره گوید: مقصود آن حضرت کشته شدن بود.

ص: 17

و از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند (1) که فرمود: قائم را پیش از قیامش غیبتی است. گفتم: چرا؟ فرمود: از کشته شدن خود می ترسد.

این صحیح است، اگر چه اندازه زمانی غیبت و اقسام آن - به سبب سطح فکر شنوندگان - مشخص نشده است.

نعمانی (2) از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«برای صاحب این امر در برخی از این درّه ها غیبتی خواهد بود. و با دست به کوه ذی طوبی اشاره فرمود...»

برزنجی (3) این روایت را برای نادرست جلوه دادن عقیده و برداشت امامیه، از مسئله مهدویت، دلیل آورده است و لابد مقصودش این بوده که غیبت میان درّه ها جز در خلال عمر طبیعی یک انسان مطرح نمی شود.

این مضمون را گرچه در کتاب اول (4) مورد اشکال قرار دادیم ولی با صرف نظر از آن اشکال (از باب مجادله) می توان، آن را درست دانست. این روایت منافات با عقیده شیعه امامیه ندارد زیرا ممکن است حضرت مهدی علیه السلام در تمام دوران غیبت - هر اندازه هم که طولانی گردد - در دره ها و صحراها و بیابان ها سکونت گزیند و از این روایت فهمیده نمی شود که غیبت حتماً مدت اندکی داشته است. و این روشن است.

و در کتاب اول این مجموعه (5) روایتی که از خود حضرت مهدی (سلام الله علیه) نقل شده است، ملاحظه شد، آن جا که به علی بن مهزیار فرماید:

«ای فرزند مهزیار، پدرم ابو محمد به من سفارش کرده است که با مردمی که مورد خشم و نفرین خداوند قرار گرفته اند و خواری دنیا و آخرت و

ص: 18

1- اکمال الدین

2- غیبت نعمانی، ص 95

3- الإشاعة لإشراط الساعة، ص 93

4- تاریخ غیبت صغری، ص 546

5- تاریخ غیبت صغری، ص 546

عذاب دردناکی برای آن هاست، همسایگی نکنم و به من فرمان داد که سکونت نگرینم مگر در دامنه های صعب العبور کوه ها و اماکن کهنه و خالی شهرها.»

بنابراین ممکن است مقصود و مراد، در هر دو خبر، یک معنا و مضمون باشد با این که از نظر تاریخی ثابت نشده است. چنان که در کتاب اول این مجموعه ملاحظه شد و در آینده نیز بروشنی و وضوح - در بخش اول کتاب حاضر - از آن سخن خواهیم گفت.

-8-

پیرامون آن چه گذشت، پرسش هایی مطرح می شود که ذیلاً به بررسی آن ها می پردازیم:

سؤال اول: بعضی از روایاتی که در فقره اول این بحث آورده شد، دلالت بر این دارد که غیبت طولانی پیش از غیبت کوتاه، روی داده است. مانند روایتی که چنین می گفت: «برای قائم دو غیبت است یکی از آن ها طولانی و دیگری کوتاه» و نیز روایت دیگر که: «یکی از آن دو طولانی تر از دیگری است». و این بر آن چه گفتیم دلالت می کند.

پاسخ: مقصود از این روایات خبر دادن از وجود دو غیبت است علت این که غیبت طولانی را ابتدا ذکر کرده اند، به جهت اهمیت آن است، نه به خاطر تقدّم زمانی آن. همان گونه که در خود روایات چنین آمده است که: «در اولی مکانش را فقط عده ای مخصوص از شیعیان آن حضرت می دانند، ولی در غیبت دیگر مکانش را فقط خدمت گزاران مخصوص با دیانت آن حضرت می دانند» و این صراحت دارد در مقدم بودن غیبت صغری بر غیبت کبری که خصوصیتش کمتر محبوب بودن حضرت مهدی علیه السلام از دوستان خویش است.

سؤال دوم: در برخی دیگر از این روایات چنین گفته شده بود:

حضرت در غیبت دوم آشکار می شود این جمله دلالت دارد بر این که

ص: 19

آن حضرت در ضمن غیبت دوم آشکار می شود و این چگونه است؟

پاسخ: این گونه برداشت و فهم دلیل بر انحراف فکری مطالعه کننده است زیرا غیبت با ظهور منافات دارد و معنایی برای ظهور در غیبت نیست و در حالی که غایب است نمی شود ظهور کند. بلکه مقصود از جمله «یظهر فی الثانیة» این است که حضرت مهدی علیه السلام بعد از پایان یافتن دوران غیبت دومین ظهور می کند. و این معلوم و روشن است.

سؤال سوم: در بعضی از این روایات این جمله آمده بود که: برای صاحب این امر دو غیبت است که در یکی به سوی خانواده خود بر می گردد. این جمله دلالت می کند بر این که حضرت در ضمن غیبت صغری به خانواده خود بر می گردد. معنای این چیست؟

پاسخ: در کتاب اول این مجموعه (1) گفتیم که حضرت مهدی علیه السلام در دوران غیبت صغری در شهر سامرا، در خانه پدر خویش سکونت داشت و طبیعتاً - همان گونه که در این خبر آمده است - همان جا منزل خانواده و اهل بیت آن حضرت محسوب می شد.

و احتمال دارد که مقصود این باشد که پنهانی حضرت (از حیث کیفیت) در ضمن غیبت صغری شدید نبوده است، بلکه مانند خروج از منزل و بازگشت به آن بوده است. و از این جاست که در مقایسه با غیبت کبری در متن روایت چنین آمده است که: «و در غیبت دیگر گفته می شود: هلاک شده است، در چه بیابانی راه می پیماید»

سؤال چهارم: در آن چه گذشت دیدیم که شیخ مفید می گفت:

«اما غیبت کوتاه، از آغاز تولد آن حضرت، تا پایان دوره نمایندگی و سفارت میان آن حضرت و پیروانش، بوده است.» و ابن صبّاح نیز همین سخن را گفته است. در صورتی که در کتاب اول (2) خواندیم که آغاز غیبت صغری، روز رحلت امام حسن عسکری (سلام الله علیه)، پدر بزرگوار حضرت مهدی

ص: 20

1- تاریخ غیبت صغری، ص 543

2- تاریخ غیبت صغری، ص 4

(علیه السلام) می باشد و اگر چه آن حضرت در دوران حیات پدر بزرگوار خویش نیز بصورت پنهانی می زیسته است ولی آغاز غیبت، روز میلاد حضرت مهدی (علیه السلام) نمی باشد. کدام یک از این دو سخن درست است؟

پاسخ: سخن صحیح همان است که در کتاب اول گفتیم، که آغاز غیبت صغری رحلت امام ابو محمد عسکری (علیه السلام) بوده است و در همان جا این مطلب را مبرهن ساختیم.

-9-

با توجه به تمامی آن چه گفته آمد، برداشت امامیه از تقسیم شدن دوران غیبت به دو دوره صغری و کبری، مبرهن شد، و از آن جا که داشتن این دو غیبت از ویژگی های حضرت مهدی است و این خصوصیت جز با عقیده شیعه امامیه درباره آن حضرت تطبیق نمی کند، پس تنها راه، پذیرش این برداشت است. بر طبق این برداشت و این نتیجه گیری، کتاب اول این مجموعه را نوشتیم و هم اکنون تاریخ غیبت کبری را - که همین کتاب است - می نگاریم:

ص: 21

غیبت کبری، زمانی است که با پایان پذیرفتن غیبت صغری، آغاز می‌گردد و در سال 329 هجری حضرت مهدی (سلام الله علیه) پایان سفارت و نمایندگی (نیابت خاصه) و شروع غیبت تأمه را رسماً اعلام نموده و چنین فرموده که ظهوری، مگر به اذن خداوند عزوجل نخواهد بود (1).

و این، دورانی است که با ظهور نورانی آن حضرت پایان می‌گیرد و انسانیت آن سعادت را می‌یابد که حضرتش از تاریکی‌ها به روشنایی بیرونش آورد و زمین را به همان گونه که از ستم و بیداد پرگشته از عدل و داد پر سازد.

وما امروزه در همین عصر فترتی (2) که تاریخش را می‌نگاریم بسر می‌بریم و تا زمانی که خداوند متعال اذن فرج و گشایش فرماید، مردم

ص: 23

1- نگاه کنید به تاریخ غیبت صغری ص 415 و ص 633 و صفحات بعد آن‌ها.

2- فترت به معنای ضعف و سستی است. دوران غیبت را از آن جهت دوران فترت گویند که باغیبت و نبود امام در جامعه جامعه را سستی و ضعف فرا گرفته از حقائق و دستورات عالیه اسلامی بدور مانده روح و جان مردم از تلاش بسوی کمال و حرکت به سوی خدا باز می‌ایستد. و اگر احیاناً تلاش و کوششی باشد کمتر بسوی خدا و در راه خدا است، این دوری از راه خدا و عقب افتادگی از درک کمالات معنوی که زیارت و دیدار و معرفت امام خود یکی از آن مراحل عالیه است فترت و ضعفی است که سالکان راه خدا را فرامی‌گیرد (مترجم)

در همین عصر باقی می ماند.

اسلام و مسلمین در این دوران فترت در شرایطی بس دشوارتر از تمامی دوران زندگی خود، بلکه زندگی دیگر پیروان ادیان آسمانی، بسر می برند و با در نظر گرفتن ویژگی هائی که بر خواهیم شمرد این دوره را می توانیم دشوارترین دوره زندگی بشریت در گذشته و حال بشمار آوریم.

نخستین ویژگی:

این ویژگی که بصورتی همه جانبه تمام دوره غیبت کبری را فرا گرفته و مهم ترین خصوصیت است این است که: مسلمین بگلی از پیشوا و رهبرشان بریده بوده، راهی به دیدار و آشنایی و بهره برداری از گفتار و کردار آن حضرت ندارند، نماینده و سفیر خاصی نیست و از آن حضرت پیامی نمی شنوند و نامه و سفارشی از سوی آن حضرت - آن گونه که در دوران غیبت صغری متداول بود - نمی بینند. چرا که در این دوره فترتی که تاریخش را می نویسم، تمامی این گونه ارتباطات بطور کلی قطع شده است.

با این ویژگی این دوران از سایر اعصار عمر اسلام و مسلمین متمایز می شود. پس اختلاف آن با زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه علیهم السلام و زمان ظهور خود آن حضرت، در این است که در این دوره ها زمامدار و رهبر میان مسلمین بسر می برد ولی در زمان غیبت رهبر و پیشوا از مردم پنهان است. و نیز تفاوت آن با غیبت صغری در این است که در آن دوره نمایندگانی از جانب حضرت وجود داشتند و بیانات و توقیعاتی از سوی ایشان صادر می شد ولی در این دوره نه نماینده ای هست و نه توقیعی.

ویژگی دوم: حاکمیت ظلم و جور در زمین

خصیصهٔ دوم، سیادت و حاکمیت ظلم و جور در زمین است. بدین معنی که اسلام با آن نظام عادلانه اش از جوامع بشری رخت بر می بندد و انحرافات و بی راهه روی ها و ستم ها و جنگ هایی که امروزه بشریت به خود می بیند روی می دهد.

و با این ویژگی، دوران غیبت با زمان آقایی و حاکمیت کامل نظام

اسلامی در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و بر پاشدن دولت حقه توسط آن حضرت و هم چنین بازمان ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) و اقامه دولت حق توسط ایشان، متمایز می گردد. و از سوی دیگر با همین خصیصه با هر یک از زمان های کنار افتادن اسلام از پهنه زندگی - اگرچه بصورت ناقص و جزئی مانند عصر خلفای اموی و عباسی - مشترک می شود. اگرچه دوره های اخیر زندگی ما از حیث حاکمیت و سیادت ما دیگری و ستم و تجاوز و تهدید بشریت به نابودی با جنگ جهانی سوم، از گذشته ها سخت تر و دشوارتر است.

ویژگی سوم: شدت و وضوح امتحان الهی

بطور کلی هر انسانی در این دوران با سه لغزشگاه مواجه می شود که دین و دنیای او را تهدید می کند و هر فردی به میزان فداکاری و از خود گذشتگی و نیروی اراده اش می تواند سعادت و آینده نیکو و پیروزی و موفقیتش را در آزمون خداوندی تضمین کند.

لغزشگاه نخست:

این لغزشگاه، آن خواسته ها و تمایلات طبیعی است که آدمی جویای تأمین آن ها است و فریاد این کشش ها جز با اشباع کامل، خاموشی نگردد. این تمایلات سیری و اشباع را از هر راهی که باشد خواهانند و برای صاحب خویش طریق مشروع را بطور خاص معین نمی سازند و بلکه ممکن است عنان وی را نیز بگسلند، که در نتیجه آن چه را از قوانین و عادات مرسومه و احکام دین و حدود و قیود، پیش رو دارد، نادیده انگارد.

این لغزشگاه مخصوص عصر غیبت کبری نیست ولیکن در این دوره، بجهت فزونی عوامل گمراهی و انحراف، لغزنده تر و خطرناک تر است.

لغزشگاه دوم:

لغزشگاه بعدی رویارویی انسان است با انواع و اقسام فشارها و کینه ها و دشواری هایی که در راه حقیقت و ایمان با آن ها مواجه می شود و برای مبارزه با آن ها به از خود گذشتگی و نیرومندی اراده نیازمند است.

انسان، با این لغزشگاه، در زمان جدایی و دوری اسلام از متن زندگی

روبرو می شود. چنان که زمان غیبت کبری نیز دارای چنین خصوصیتی است.

لغزشگاه سوّم :

این لغزشگاه رویارویی با انواع شبهات و تشکیکاتی است که آدمی در مورد وجود امام قائد حضرت مهدی (سلام الله علیه) با آن ها رو برو می شود. هر چه زمان بدرازا می کشد و شخص امام از صحنه زندگی واقعی دور می شود و جریانات مادی گری - که عالم روح و معنا و هر آن چه را که نامحسوس و نادیدنی است از حساب خویش بیرون و دور می نمایند - بر اندیشه انسانی می شورد و چیرگی می یابد، این لغزشگاه وسعت بیش تری پیدا می کند.

فرد، در دوران غیبت امام علیه السلام - و بخصوص در عصر غیبت کبری که سفیرانی نیز از سوی امام برگزیده نمی شوند - با این لغزشگاه رو برو می شود، و بالا-خص پس از نهضت مادی اروپا (رنسانس) و آغاز عصر استعمار و طغیان جریان مادی گرایی جهانی و همه گیر، این لغزشگاه، لغزنده تر می گردد و به اندازه ای که شخص بتواند علیه این جریانات و اندیشه حاکمی که رو برو دارد پافشاری بخرج دهد و فکر و اندیشه خود را رشد داده، بر مفاهیم و براهین اسلام بیندیشد (تعمق کند)، به همان اندازه می تواند سعادت دنیا و آخرت خویش را در پیشگاه مقدّس پروردگار تضمین نماید.

هر یک از این لغزشگاه های سه گانه، در دوران غیبت کبری، بطور روشن و آشکار شدت و دشواری می یابد و بهمین جهت آزمون الهی برای کسب شایستگی های اسلامی و نیروهای ایمانی یک انسان مسلمان دشوارتر و موفقیت در این امتحان مشکل تر می شود. و لذا در برخی از روایاتی که از ائمه معصومین (سلام الله علیهم اجمعین) در پاسخ پرسش از هنگام ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) رسیده است چنین آمده است که: بخدا سوگند نه، تا آن زمان که پاک و خالص شوید و بخدا سوگند نه، تا آن زمان که غربال گردید و بیخته شوید، و بخدا سوگند نه، تا آن زمان که هر کس اهل شقاوت و محرومیت است، شقی و محروم گردد و آن که اهل سعادت است، سعید

و این امتحان الهی، جز این نیست که شروع می شود و حتمی می میگردد «تا هر کسی که نابود می شود از روی دلیل و بینة باشد و آن که حیات می یابد نیز» (2)، زیرا کسی که شقی و منحرف شده است، فردی است که به صحت رأی و عمل خود قانع و راضی می باشد و در نتیجه با شقاوت و انحراف هلاک می شود و سزاوار لعنت و نفرین الهی و خسران همیشگی می گردد و آن کس که در نتیجه امتحان، بواسطه ایمانش سعادت مند می شود، ایمان او استوار و نیرومند و خالص و ناب است.

ص: 27

1- نگاه کنید به «حدیث و ایضاح امتحان الهی» در همین کتاب

2- انفال، 42: لیهلك من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة

تاریخ غیبت کبری از جهت رویداد های عمومی و همگانش، شاید از روشن ترین دوران های تاریخی باشد و تدوینش از آسان ترین آن ها . چرا که تاریخی است نزدیک و یا معاصر با ما، که پیوسته با آن درگیر و در برخورد می باشیم. درعین حال آن بخش از این دوران که با حضرت مهدی (علیه السلام) ارتباط پیدا می کند از پیچیدگی و دشواری خاصی برخوردار است و نتیجه گیری از آن مشکل است، که بزودی علل و عوامل آن را بیان خواهیم کرد. پس پژوهشگری که این در را کوبد و بخواهد یک بررسی تاریخی اسلامی حساب شده و گسترده داشته باشد، بزودی با سؤالات پیچیده و دشواری روبرو می شود که چاره ای از پاسخ گویی به آن ها ندارد و اگر هم برخی از آن ها را نادیده بگیریم با موارد تأسف انگیزی برخورد می کنیم که از قلم افتاده است و لذا پژوهشگر باید برای بسیاری از سؤالات پاسخی بیابد تا بتواند تاریخی منظم و پیوسته و جامع بنویسد.

از جمله سؤالاتی که با آن ها مواجه می شویم، پرسش از جایگاه حضرت مهدی (سلام الله علیه) و نحوه و وسائل عادی زندگی آن حضرت در دوران غیبت کبری می باشد و این که آیا با مردم روبرو می شود؟ چه وقت؟ به آنان چه می گوید؟ روش عملی آن حضرت در برابر عموم جوامع انسانی و در برابر

پیروان و شیعیانش چگونه است و با مخالفانش چگونه رفتار می کند؟ اوقات شریف آن حضرت در طول قرن ها و سال های پیاپی غیبت چگونه می گذرد؟ آیا ازدواج فرموده است؟ آیا فرزندان دارد یا خیر؟ در صورتی که آن حضرت ازدواج نفرموده است، آیا امکان ازدواج برای آن حضرت وجود دارد، و چه وقت ازدواج خواهد کرد؟ سپس آیا می توان هنگام ظهور آن حضرت را حدس زد، و نشانه های نزدیک ظهور چیست؟ و نشانه هایی که در اخبار آمده است کدام یک درست و کدام نادرست است، و اسلوب جامعی که بتوان توسط آن صحت نشانه ها را شناخت چیست؟ و پرسش های گوناگون بسیار دیگری که در این زمینه مطرح است.

گرچه پاسخ پاره ای از این سؤالات را در پرتو روایاتی که از معصومین علیهم السلام رسیده است و نیز از اخبار کسانی که بدیدار آن حضرت مشرف شده اند، می توانیم بیابیم، ولی پاسخ برخی دیگر در روایات نیامده است و یا اگر چیزی هم وارد شده است، پیچیده و مجمل می باشد و یا بصورتی است که دلیل عقلی یا شرعی بر بطلان و فساد آن اقامه شده است و نمی توانیم آن را بپذیریم.

می توانیم پیچیدگی و غموض را در این مبحث در موارد زیر خلاصه کنیم:

عامل اول :

نخستین عامل، نارسایی و یا نبودن دلیل شایسته است برای پاسخ برخی از این سؤالات مانند اشاره به مکان و روش زندگی و مشخص کردن شیوه عملی عمومی حضرت در مقابل دیگران... همان گونه که بزودی خواهیم دید.

عامل دوّم :

برخی از روایاتی که نقل می کنیم، در مقابل دلیلی بر بطلان آن ها اقامه شده است و قواعد عقلی و یا شرعی بطلان آن ها را اثبات می کند و این به سبب درست درک نکردن راوی و انحرافی است که بعضی از راویان در اثر عوامل

شُرْحاکم، با آن خوی کرده و زندگی می کردند. لذا باید اخبار را با احتیاط پذیرفت و بدیده نقادی به آن ها نگریست.

عامل سوم :

اغلب و بلکه همگی اخباری که می توان بعنوان تاریخ از آن ها استفاده کرد به صراحت اشکالات وارده را طرح نکرده و بروشنی پاسخی برای آن ها نگفته اند بلکه با روش و اسلوبی خاص هاله ای از قدس و دشواری پیرامون حضرت کشیده بطوری که اصلاً نمی توان به خود اجازه سخن گفتن درباره حضرت داد و یا از حالات آن حضرت پرسشی کرد و گویا می بایست گونه ای از زندگی برای حضرت قائل شد که دیگر سئوالی نباید طرح کرد و اگر پرسشی باشد جوابی در این مورد وجود ندارد.

و از این جاست که پژوهشگر مجبور می شود از پشت پرده های حوادث بونی بکشد و به نشانه ها و دلایل بسیار دور نظر افکند. و از حیث قواعد و اصول اسلام، نظر افکندن به مجموعه اخبار و دستیابی به یک برداشت همگانی و جامع و یکنواخت از مجموع آن ها کاری درست است.

عامل چهارم :

هماهنگ نبودن سایر برادران اسلامی در این عقیده باما ؛ آنان با این که روایات میلاد و ظهور حضرت مهدی علیه السلام را نقل کرده اند ولی در مقابل اخبار غیبت کبری لب به سخن نگشوده اند، بجز در برخی از موارد نادری که اخبار دیدارشان را با آن حضرت در دوره غیبت ذکر کرده اند.

البته عذرشان در این زمینه از لحاظ اعتقاد روشن است زیرا وجود آن حضرت را در این دوران باور ندارند و بلکه اکثریت آن ها گفته اند که حضرت مهدی علیه السلام در زمانی که نزد خداوند معلوم است متولد می شود تا زمین را همان گونه که پر از ظلم و جور شده است از قسط و عدل آکنده سازد.

واقماً ما، هنگامی که برامکان و تحقق و وقوع حیات آن حضرت اقامه دلیل نمودیم، دریچه گفتگو درباره غیبت کبری بروی مان گشوده شده، به آسانی می توانیم درباره حقایق و خصوصیات تاریخی آن بحث کنیم. و اما

دلیلی که بدان اشاره شد در اجزاء آینده این مجموعه عرضه خواهد شد، وجهات تاریخی بحث همان است که در این کتاب بررسی می نمایم.

در این زمینه مدارک ما منحصر است به همان اخباری که از طریق امامیه رسیده است، و بدون شک تعداد آن ها بسیار کمتر است از روایات مربوط به مباحثی که اخبار عامه نیز از جهت عین الفاظ و یا در معنا با آن ها مشترک می بود. ولی این کمبود بجایی ضرر نمی زند زیرا مقصود اصلی ما اثبات تفکر و نظریه درست و راستین است درباره حضرت مهدی علیه السلام بهمان گونه که پیروان حضرتش باور دارند و لازمه اصول عقلی و اسلامی است و از هرگونه کژی و خرافه بدور می باشد. تا آنان که از این اعتقاد شناختی ندارند - از هر گروه و دسته ای از آدمیان که باشند - ارزش اندیشه و عقیده شیعه امامیه را درباره عدالت و جهان گستری اسلامی حضرت مهدی علیه السلام بشناسند.

با در نظر گرفتن این هدف شایسته چنان است که فقط بهمان روایاتی که از طریق خود مانتقل شده است و نیز سخنان مورخین خود بسنده کنیم تا صورت مطلوب از لابلای آن روایات و تواریخ بدست آید و زیادت و تحریفی در آن نباشد. و اندکی هم از اخبار اهل سنت را که مناسب با تاریخ این دوران باشد به روایات خود می پیوندیم چرا که آن اخبار نیز هنگامی که پس از تمحیص و پاکسازی صحت آن ها ثابت شود، می توانند مورد استدلال و اعتماد قرار گیرند.

آسان سازی دشواری ها:

طریق حل مشکلاتی که از عوامل چهارگانه فوق ناشی می شود، بدست گرفتن یک روش معین و قاعده ای کلی است که در همه جا قابل تطبیق و استفاده باشد و براساس آن بتوان پاسخ کامل هر سئوالی را پیدا کرد.

و خلاصه روشی که طبق آن حرکت خواهیم کرد این است: پرسشی که درباره تاریخ پیش می آید دو صورت دارد: 1) در روایات پاسخی برای آن وجود دارد. 2) در اخبار جوابی برای آن وارد نشده است. حال در مورد هر یک

از این دو صورت جداگانه سخن خواهیم گفت:

صورت نخست:

هنگامی که پاسخ سؤال تاریخی در انبار موجود باشد، باید با دیدی ژرف و تیزبین و نقاد به آن‌ها نگریست و روایات را بر قواعد و قوانین و اصول عقلی موجود عرضه داشت. در این صورت یا طبق آن قواعد است و یا برخلاف آن‌ها، و در هر دو حالت یا در اخبار معارضی برای آن‌ها هست یا خیر. بنابراین برای پاسخ چندین حالت پیش می‌آید:

حالت اول:

اولین حالت این که مضمون خبر و یا چندین روایتی که شایسته حل مشکل می‌باشند با آن قواعد عقلی و اصول علمی سازگار بوده و روایت معارضی نیز وجود نداشته باشد، که در این صورت آن را پذیرفته و بدان معتقد می‌شویم. مقصود ما از سازگاری با قواعد صرف نبودن منافات میان مضمون خبر و آن‌ها است، بدین معنی که یک قاعده و قانونی که آن روایت را نفی کند و یا دلالت بر بطلان آن نماید وجود نداشته باشد ولیکن سازگاری بدین مفهوم که مضمون و مفاد قاعده با روایت یکی باشد لزومی ندارد و بلکه احتمال هم ندارد، چراکه شأن قواعد و قوانین عمومی عدم تعرض به موارد خاص و ویژگی‌های تفصیلی است. پس از این که این گونه عدم تعارض و منافات مشاهده گردید، میزان صحت مضمون خبر به میزان اعتبار و وثاقت راوی و پیوستگی با مدلول و تعدد نقل‌های تاریخی و وجود شواهد و قرائن صحت، و مانند آن، بستگی دارد.

بدین ترتیب باید اخبار را گرد آوری کرد و به موارد اتفاق (سازگاری) و اختلاف آن‌ها نگریست و آن‌چه را بعضی اخبار در بیان آن متفردند در نظر گرفت تا یک نظریه کامل همه جانبه را که سایر روایات نیز بر آن دلالت می‌کنند و هیچ یک از آن‌ها با آن منافاتی ندارند، نتیجه‌گیری نمود، تا این که این برداشت یا نظریه جوابی شافی و کامل از پرسش تاریخی و یا اشکال مطرح شده، باشد.

حالت دوّم :

دومین حالت این که مضمون خبر با روایتی معارض نباشد ولی با قواعد عمومی عقلی و یا شرعی تعارض داشته باشد. بدیهی است که چنین روایتی را باید کنار گذاشت و نباید بدان عمل نمود. اما خوب است به این نکته اشاره نمائیم که در این موارد فقط آن اندازه از روایت را که با آن قواعد عمومی معارض باشد کنار می نهیم و نه غیر آن را. بنابراین اگر روایتی مشتمل بر دو مضمون بود که یکی از آن ها باطل و دیگری درست می بود، باید مضمون را پذیرفته و مضمون نادرست را کنار بگذاریم و نادرستی برخی از یک روایت موجب نپذیرفتن تمام مضامین آن نمی شود. بهر حال هنگامی که مضمون خبر از اعتبار می افتد و توانایی حل مشکل را ندارد و در مقابل روایت دیگری نیز وجود ندارد تا بدان عمل نمائیم، مسئله مورد بحث در حقیقت از اثبات تاریخی فرو می ماند و داخل در صورت دوّم - که در آینده خواهد آمد- می گردد.

حالت سوّم :

سومین حالت این که مضمون خبر بامثل خود معارض باشد. در این حالت ما در برابر پرسش تاریخی خود، دو جواب متعارض داریم، حال کدام یک را می پذیریم و مقدم می داریم بستگی به حالات و اشکالی دارد که پیش می آید:

شکل اوّل: این که یکی از دو خبر با قواعد عمومی سازگار باشد و دیگری نباشد. در این صورت طبیعی است که همانی را می پذیریم که مطابق قواعد باشد و دیگری را وا می گذاریم، زیرا بهنگام تعارض دو خبر، سازگاری با قواعد یکی از مرجحات است.

شکل دوّم: این که هر دو خبر متعارض با قواعد عمومی سازگاری نداشته باشد. در این صورت باید هر دو را کنار گذاریم و سؤال بی جواب مانده، در صورت دوّمی - که در آینده خواهد آمد- داخل می شود.

شکل سوّم: این که هر دو خبر با قواعد عمومی مطابق باشند یعنی این قواعد با هیچ یک از دو خبر منافاتی نداشته باشند. در این صورت باید به قرائن

مخصوصی که برای ترجیح یک خبر بر خبر دیگر وضع شده است، مانند کثرت روایات در یکی از دو طرف و یا تأیید شدن یکی توسط روایات دیگر و امثال آن، مراجعه نمود. و در صورتی که این گونه قرینه ها نیز موجود نباشند، هر دو روایت نزد ما از اعتبار ساقط می شوند و در نتیجه مسئله بی جواب می ماند و چنان است که گویا خبری در این زمینه بماند نرسید، است. و باز هم سؤال در صورت دومی که ذکر خواهد شد وارد می شود. و باز هم تکرار می کنیم که سقوط قسمتی از مدلول یک روایت از حد اعتبار، موجب سقوط تمامی آن نمی شود.

صورت دوم:

این صورت شامل مواردی است که مسئله به هیچ وجه پاسخی در روایات نداشته باشد و یا خبری که دلالت بر جواب آن می کند به جهت عدم سازگاری با قواعد عامه و یا تعارض با خبر دیگر بی اعتبار شود. در چنین مواردی سؤال بی جواب می ماند و متأسفانه شکاف و خلای در تاریخ پدید می آید و برای بدست آوردن پاسخ بایستی به قواعد عمومی عقلی و قرینه های مربوط به مسئله مراجعه نمود. ما در پاسخ این گونه سؤالات نظریه ای معین را پیشنهاد می کنیم که احتمالاً صحیح است و از آن قواعد و قرائن مؤیداتی برای آن اقامه می کنیم. در نتیجه پذیرش این نظریه با خصوصیات آن، تنها راه حلی است که برای این مشکل وجود دارد.

دورنمای مباحث کتاب:

پس اوروشن شدن سبک و روش بحث، اینک می توان بطور تفصیلی وارد تاریخ غیبت کبری شویم، مباحث این جزء را در سه بخش تقسیم می کنیم:

بخش اول: بررسی زندگی شخصی حضرت امام مهدی (علیه السلام) در این دوران و خصوصیات و صفاتی که ایشان بدان ها متصف می باشند.

بخش دوم: تدوین و بررسی رویدادها و حالاتی که مجتمع انسانی

بطور عام، وجامعه اسلامی بطور خاص دارا می باشند، برحسب آن چه در روایات آمده و نیز آن چه قواعد عامه مقتضی آن است.

بخش سوم: در علائم ظهور که در اخبار ذکر شده است و بررسی دقیق و منظم و جامع آن ها در پرتوروشی که ذکر شد.

در این جا باید اشاره کنیم که آن چه در تاریخ غیبت صغری انجام دادیم که یک برداشت و اندیشه ای کلی از آن دوره را ابتداء متذکر شدیم، این کار در این جا مشکل و دشوار است، زیرا دوران غیبت صغری محدود بود و امکان نگرشی کوتاه و همه جانبه به تاریخ آن دوره بود، لکن فترت غیبت کبری دارای دو دوره گذشته و آینده است؛ آینده را جز خدا کسی نمی داند، و گذشته را اگر بتوانیم تاریخ هزار و چند ساله اش را بدست آوریم امکان آن هست که برداشتی کلی و شکلی جامع از آن داشته باشیم لکن این کار از حد توان یک فرد خارج است مخصوصاً که اگر بخواهد به اجمال و اختصار سخن گوید.

علاوه بر آن اگر پژوهشگری معمولی تاریخ هزار ساله اخیر را تا زمان معاصر مطالعه کرده باشد در مورد این بحث او را کفایت می کند، زیرا تاریخ مخصوص حضرت مهدی چندان ارتباط زیادی به حوادث و رویدادهای عمومی جهان ندارد، برخلاف دوران ظهور امامان پیشین که خط مشی زندگی آن ها رابطه ای مستقیم با رویدادهای عمومی اجتماع داشت.

تاریخ زندگی شخصی حضرت مهدی علیه السلام

اشاره

چگونگی زندگی

وظیفه شرعی در نگهداری دین

دیدار با مردم و برآوردن نیازهای آنان

سخنی درباره فرزندان، مکان و دیگر

مطالب مربوط به این موضوع

ص: 37

مفهوم اساسی غیبت حضرت مهدی (سلام الله علیه)

مقصود ما از عنوان فوق، آن روش اساسی است که حضرت بقیة الله در پنهانی از دیدگان مردم و نجات از چنگال ظلم و ستم پیش گرفته است و با شناخت این روش پاسخ بسیاری از سؤالات آتیه روشن خواهد شد- إن شاء الله تعالی-

در آغاز کار، در نحوه پنهانی آن حضرت، با دو نظریه و برداشت اساسی برخورد می کنیم:

طرح نخست: نظریه پنهانی جسم

این، نظریه مقبول و متعارفی است که در ذهن بسیاری از مردم فرو رفته و ظواهر برخی از ادله (روایات) نیز بر آن دلالت می کند و آن عبارت است از این که جسم حضرت از دیده ها پنهان است و او مردم را می بیند ولی مردم او را نمی بینند و در عین حال که گاهی در یک مکانی وجود دارد ولی آن مکان از او خالی دیده می شود.

صدوق در کتاب اکمال الدین از ریان بن صلت روایت می کند که می گوید: از حضرت امام رضا (سلام الله علیه) درباره قائم (علیه السلام)

سؤال شد. حضرت فرمود: جسمش دیده نمی شود و به اسم خویش نامیده نمی شود. (1)

و نیز از حضرت امام جعفر صادق (سلام الله علیه) در ضمن حدیثی آورده است: پنجمین فرزند هفتمین امام جسمش از شما پنهان می شود و نام بردن از او برای شما جایز نیست. (2)

و نیز از عبید بن زراره نقل می کند که گوید: از حضرت امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

مردم امام خویش را گم کرده پس در موسم حج حضور می یابد و مردم را می بیند ولی مردم وی را نمی بینند.

این نظریه ساده ترین طرح و فرضیه عملی و قابل قبول در مورد پنهان شدن حضرت مهدی (علیه السلام) و رهایی ایشان از ظلم ستمگران می باشد و با این گونه اختفا، آن حضرت در پناهگاهی امن بسر برده هیچ گونه آسیبی به حضرت نمی رسد.

این گونه اختفا و پنهانی از راه اعجاز خدایی امکان دارد بهمان سان که دیرزیستی حضرت در طول این همه سال نیز با اعجاز الهی درست می شود و هر دو امر (هم پنهانی و هم طول عمر) برای نگاهداری حضرت امام مهدی (علیه السلام) است از مرگ و به خطر افتادن، تا در روز موعود برای انجام مسئولیت خطیر اسلامی خویش بپا خیزد.

ما با دلیل قطعی، اهمیت آن روز را در پیشگاه خداوند و رسول او -صلی الله علیه و آله- می دانیم. زیرا آن روزی است که هدف اساسی از آفرینش انسان برآورده شده، و آرزوهای پیامبران و رسولان برآورده می شود و کوشش هایشان با تشکیل جامعه عادلانه و تحقق دولت حقه بثمر می رسد. چنان که مبرهن و ثابت می کنیم که هرگاه تحقق اهداف مهمه خدایی متوقف بر معجزه ای باشد، خداوند آن معجزه را برای تحقق آن هدف مهم انجام

ص: 40

1- ص 370، ح 2

2- ص 333، ح 1

و از آن جا که تولّد حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) را که برای روز موعود ذخیره شده، باور می داریم، بروشنی چگونگی و هدف نگهداری و حفظ آن حضرت از روی دلیل برای ما اثبات شده است و علت این صیانت و طول عمر حضرت با اراده پروردگار، برای ما روشن و واضح است. و در صورتی که حفظ آن حضرت منحصر در اختفای شخص و جسم وی باشد، بر خداوند متعال انجام این معجزه، بجهت تحقق هدف بزرگ تر لازم است.

براین نظریه گفتاری دیگر افزوده می شود، و آن این که این پنهانی گاهی به سبب مصلحتی برطرف می شود. مانند این که اگر حضرت مهدی (علیه السلام) بخواهد با کسی رو در رو شود تا نیازی از او را برآورد و یا او را راهنمایی کند و یا بنحوی بیم دهد، لازمه این رویرویی رؤیت آن حضرت است که در صورت پنهانی و اختفا انجام پذیر نیست. و اندازه ظهور و پیدایی حضرت محدود به مقدار مصلحت است، پس اگر مصلحت اقتضا کرد که آن حضرت بطور کلی برای هر بیننده ای آشکار شود، ظاهر خواهد شد و دیدار تا برآورده شدن نیاز ادامه خواهد داشت و سپس بطور ناگهانی حضرت ناپدید شده و دیگر کسی او را نمی بیند، در عین حال که از آن مکانی که در آن بود دور نمی شود. و هرگاه مصلحت ایجاب کند که حضرت برای یک شخص خاصی ظاهر شود و از دیگران پنهان باشد، این گونه ظاهر می گردد، زیرا گاهی آشکار بودن ایشان برای دیگران موجب خطر است.

تمام اخباری که در زمینه مشاهده آن حضرت در دوران غیبت نقل شده است حتی دیدارهای دوران غیبت صغری بهمین معنی است، بخصوص آن چه که از دوران غیبت صغری ذکر شد که حضرت دو بار برای عمومی خود جعفر کذاب ظاهر گشت، و بدون این که معلوم شود به کجا تشریف برده است، غایب شد. این داستان چنین می فهماند که غیبت و اختفا بدین صورت بوده

است.

و اما اخبار مشاهده در دوران غیبت کبری، برخی از آن‌ها ظاهراً و برخی دیگر به صراحت، دلالت بر این گونه اختفا دارند. حتی در بعضی از این اخبار مسئله غیبت توسعه یافته، شامل پنهانی مرکب و خادم آن حضرت، و بلکه صرافانی که حضرت شخصی را برای پرداخت پول به او حواله داده بود نیز می‌شود. (1)

دوست دارم در این جا به این نکته اشاره کنم که با پذیرفتن این نظریه، دیگر نیازی به پاسخ گویی به ایراد و اشکال برخی از اهل سنت نمی باشد که زبان به بدگویی گشوده، گفته اند حضرت به سرداب فرو رفته و در آن جا ناپدید گشته و آشکار نشده است. چنان که مناقشه و اشکال در این مورد در کتاب اول گذشت (2) و گفتیم که اخبار مشاهده حضرت مهدی (علیه السلام) در هر دو غیبت صغری و کبری، در این که آن حضرت در مکان های دیگری نیز- غیر سرداب- دیده شده است اتفاق دارند. در هر حال با پذیرش این نظریه درباره غیبت دیگر نیازی به حل این اشکالات نیست زیرا طبق این نظریه امکان دارد که حضرت در هر مکانی که بخواهد جسم و تن خود را از دیده ها پنهان نگاه دارد و این طبیعتاً منحصر به سرداب نیست. بزودی در فصل های آینده مطالبی را که شایسته تکمیل و تأیید این نظریه هستند خواهیم آورد.

طرح دوم: نظریه پنهانی شخصیت و عنوان

اشاره

مراد از این نظریه این است که مردم حضرت مهدی (سلام الله علیه) را می بینند ولی نمی شناسند و یا متوجه نمی شوند چه کسی را دیده اند.

ص: 42

1- نگاه کنید به کتاب «نجم ثاقب» ص 351

2- تاریخ غیبت صغری، ص 563

در گذشته در تاریخ غیبت صغری دانسته شد که حضرت مهدی (علیه السلام) را پدر بزرگوارش امام ابو محمد عسکری (علیه السلام) پنهان از دیدگان مردم پرورش می داد و بزرگ می کرد و فقط عده ای اندک از اصحاب خاص را بمنظور مطلع ساختن بوجود و اثبات امامت آن حضرت رخصت دیدار می فرمود. پس از رحلت پدر بزرگوار حضرت مهدی (سلام الله علیه) پنهانی و غیبت ایشان شدیدتر شد و آن حضرت فقط از طریق سفرای اربعه (نواب خاص چهارگانه) خویش با مردم در ارتباط بود و تنها تعداد اندکی از افراد مورد اطمینان که بدنبال جانشین حضرت عسکری (علیه السلام) می گشتند، هم چون علی بن مهزیار اهوازی بحضور حضرت شرفیاب می شدند و آن حضرت در هر مرتبه به آنان تأکید می فرمود که قضیه را مخفی نگهدارند و احتیاط کنند.

هر اندازه که سالیان دروان غیبت صغری سپری می شد و با درگذشت نسل های موجود، کسانی که معاصر امام حسن عسکری (علیه السلام) بودند و پسر او حضرت مهدی (سلام الله علیه) را مشاهده کرده بودند، تقلیل می یافتند تا این که بتدریج منقرض گشتند و کسی از آنان باقی نماند و نسل های جدیدی بوجود آمدند که طریق ارتباط با امام (علیه السلام) را جز از طریق سفرای آن حضرت نمی دانستند و این مردم بکلی از شکل و شمایل آن حضرت بی خبر بودند، بطوری که اگر با آن حضرت روبرو می شدند، اگر دلیلی قطعی در میان نبود، امام خویش را نمی شناختند و از این رو- همان طور که در کتاب اول دانسته شد- برای آن حضرت مسافرت به گوشه و کنار دنیا، هم چون مکه و مصر، بدون این که کسی ایشان را بشناسد، آسان گشته بود.

مقصود از اختفای شخصیت و عنوان همین معنا است؛ چرا که در این حالت هر که آن حضرت را ببیند بالمره از این که او امام مهدی (علیه السلام) است غافل می باشد و وی را فردی مانند سایر مردم پنداشته، بطور مطلق توجه ی به ایشان نمی کند و بدین ترتیب امام مهدی (علیه السلام) می تواند در هر جایی که دلخواه اوست چندین سال زندگی کند بدون این که کسی به شخصیت

حقیقی ایشان توجّه ی نماید و زندگی آن حضرت در این دوران مانند زندگی هر فرد دیگری است که از راه کسب و تجارت و کشاورزی و سایر شغل ها معاش خود را تأمین می نماید و در همین حال در یک یا چندین شهر باقی می ماند تا خداوند متعال فرج او را رسانیده اذن ظهور دهد.

برای این طرح و نظریه از دو راه می توان استدلال کرد:

راه نخست: بهره گیری از روایاتی که در این زمینه رسیده است و از جمله آن هاست روایتی که شیخ طوسی (1) در کتاب غیبت خود از نایب دوّم شیخ محمد بن عثمان عمروی (رضوان الله علیه) نقل کرده است که: «بخدا سوگند صاحب این امر هر ساله در موسم حضور می یابد، مردم می بیند و می شناسد و آنان وی را می بینند ولی نمی شناسند.»

مقصود از «صاحب این امر» امام مهدی (علیه السلام) است و مقصود از موسم، موسم حج است و روایت بروشنی دلالت دارد بر مخفی نبودن جسم حضرت، و برای تأکید با قسم بخداوند متعال نیز قرین شده است. و نیز از سفیر و نایب خاص حضرت مهدی (علیه السلام) صادر شده است که بر حال آن حضرت از همه مردم مطلع تر است.

و از همین دسته روایات است آن چه از قول همین سفیر پیرامون پرسش از اسم امام مهدی (علیه السلام) نقل شده است که: «هرگاه اسم برده شود، جستجو و مطالبه واقع می شود» (2)

اگر نظریّه اول صادق باشد و جسم و بدن حضرت مهدی (سلام الله علیه) پنهان باشد، مطالبه و جستجوی حکام و فرمانروایان وقت خطری برای ایشان ندارد زیرا به آن حضرت دست نمی یابند. ولی طبق نظریّه دوم امکان خطر وجود دارد و لذا نباید نام برده شود، زیرا تا وقتی شخصیت و عنوان حضرت و نام و نشانش ناشناخته باشد از دستیابی و آزار رسانی در امان خواهد

ص: 44

1- غیبت شیخ طوسی، ص 221

2- غیبت شیخ طوسی، ص 219

بود، ولی اگر اسم برده شود و عنوان و خصوصیات حضرت شناخته گردد دیگر امنیتی نخواهد بود و احتمال ضرر و آزار رسانی زیاد خواهد شد.

و از این قبیل اخبار است توقیعی که از سوی حضرت مهدی (سلام الله علیه) برای محمد بن عثمان (رضوان الله علیه) صادر شده است (1) و در آن می فرماید: «اگر مردم از اسم آگاه شوند، آن را منتشر خواهند ساخت و اگر از مکان اطلاع یابند، دیگران را بدان جا راهنمایی خواهند کرد».

حال اگر نظریه اول درست باشد رویت حضرت در هیچ مکانی میسر نخواهد بود و نشان دادن مکان، خطری نخواهد داشت، و جز این نیست که طبق نظریه دوم است که خطر موجود خواهد بود.

خبر دیگر، مطلبی است که ابو سهل نوبختی، در پاسخ این سؤال که: چگونه سفارت بجای تو به شیخ ابو القاسم حسین بن روح داده شد؟، ابراز داشته و گفته است: آنان به آن چه بر می گزینند داناترند. من شخصی هستم که با مخالفین برخورد دارم و با آن ها مناظره و گفتگو می کنم و اگر جای حضرت را هم چون حسین بن روح بدانم و در تنگنا قرار گیرم، امکان نشان دادن آن در من بیشتر است و لیکن ابو القاسم اگر حضرت را زیر دامن داشته باشد و خود با قیچی تکه تکه شود، دامن را از روی وی بر نخواهد داشت. (2)

بدیهی است که طبق نظریه اول این احتیاط و سرنگهداری معنایی و لزومی نمی یابد ولی با نظریه دوم سازگار است، چرا که نشان دادن مکان مستلزم پرده برداری از روی شخصیت و عنوان حضرت خواهد شد. کسی که این سخن را می گوید شخصیتی هم چون ابو سهل نوبختی است که از حیث بزرگواری و ارجمندی پایه ای است که شایستگی سفارت و نیابت در او می باشد و از این رو در این روایت مورد سؤال واقع شده که چرا از او چشم پوشی و بجای او حسین بن روح باین مقام رسیده است.

ص: 45

1- غیبت شیخ طوسی، ص 222

2- غیبت شیخ طوسی، ص 240

این بود نمونه ای از اخبار و روایاتی که بر درستی نظریه دوم و بطلان نظریه اول دلالت می کرد. در این زمینه روایاتی دیگر نیز وجود دارد که سخن را با ذکر آن ها بدرازا نمی کشیم.

راه دوم: استفاده از قاعده و قانون معجزات که می گفت: معجزه وقتی انجام می شود که بر پاداشتن و اثبات حق بر آن متوقف باشد ولی اگر چنین نباشد و بدون معجزه اثبات حق ممکن باشد، دیگر لزومی برای انجام آن وجود ندارد، چنان که این مطلب را در جای خود مبرهن ساخته ایم.

و شکی نیست که حفظ امام مهدی (علیه السلام) و بقای آن حضرت از جمله چیزهایی است که اقامه حق متوقف بر آن است و اگر نگهداری آن حضرت متوقف بر انجام معجزه ای در پنهان نگهداشتن باشد، آن معجزه انجام می گردد، ولی با کافی بودن پنهانی عنوان و شخصیت حضرت در برآورده شدن مقصود، ثابت شد که نیازی به معجزه نیست، چون موضوعی ندارد و لازم است نظریه دوم را بپذیریم.

حال برای منظم ساختن این نظریه از لحاظ اندیشه و استدلال باید سئوالات و اشکالات وارده را پاسخ گوئیم.

سؤال اول: در صورتی که جسم و بدن حضرت بقیه الله برای مردم آشکار است ولی او را نمی شناسند، با توجه به این که دیگران می میرند و حضرت زنده باقی می ماند، پس چگونه در طول چندین سال مردم متوجه وجود آن حضرت نمی شوند؟

در این پرسش به کیفیت و روش خاص حضرت مهدی (علیه السلام) برای مخفی نگاهداشتن خود توجه ی نشده است. آری، اگر آن حضرت چندین سال پیاپی در یک شهر زندگی کند قضیه آشکار شده و مردم به واقعیت پی می برند ولیکن حضرت چنین نمی کند بلکه در هر شهر و منطقه ای به اندازه ای که مردم متوجه نشوند زندگی می کند. بنابراین اگر فرض کنیم که آن حضرت در هر شهری پنجاه سال زندگی کند تا کنون (سال 1390) در 22 شهر بسر برده است و هنوز چندین برابر آن شهرهایی وجود دارد که ممکن است در آن جا

زندگی کند. چنان که ممکن است پس از درگذشت یک یا دو نسل و از میان رفتن کسانی که آن حضرت را به لحاظ ظاهر می شناخته اند، به یکی از شهرهای سابق برگردد.

و پذیرفتن این که در طول چندین سال مردم متوجه عمر آن حضرت نشوند، بسیار ساده است، زیرا بسیاری از انسان ها هستند که در طی سالیان در از تغییر شکل و قیافه نداده اند و اگر طبق این نظریه فرض کنیم که وضع حضرت مهدی (علیه السلام) چنین است شگفتی نخواهد داشت، زیرا مردم افراد زیادی را با این وضع دیده اند. و بعد از گذشت چندین سال وقتی وجود حضرت جلب نظر کرد و مردم خواستند که متوجه او بشوند، بطور عادی این شهر را ترک کرده، برای سکونت به شهر دیگری می رود.

سؤال دوم: رو در رویی با امام (علیه السلام) به شکلی که در روایات وارده شده و سپس پنهانی آن حضرت پس از دیدار چگونه انجام می گیرد.

و اما مشاهده و دیدار حضرت خیلی ساده و آسان است زیرا هرگاه که ایشان مصلحت ببیند با شخصی ملاقات کند، یا بصراحت و آشکار خود را معرفی می کند و یا با ارائه نشانه هایی که فرد مقابل - اگرچه پس از لحظاتی - بتواند به شخصیت ایشان پی ببرد، خویشتن را به او می شناساند. حضرت مهدی (علیه السلام) برای اثبات حقیقت خود، برای هر فردی به نشانه و دلیلی احتیاج دارد، چرا که مردم هیچ گونه آگاهی از خصوصیات ظاهری حضرت ندارند و برای آگاهاندن آن ها اگر معجزه ای لازم باشد، این کار را خواهد کرد و این گونه معجزه چون برای اقامه حجّت و دلیل بر مکلفین است ممکن و صحیح می باشد و همان گونه که روشن است برای این منظور ارائه معجزه طریق منحصر بفرد است، زیرا در هر حال بدون آن از نظر فرد مقابل احتمال این که او مهدی (علیه السلام) نباشد وجود دارد.

بسیاری از اخبار و داستان های دیدار بطوری بوده که ملاقات کننده در حین برخورد، آن حضرت را نمی شناخته و پس از جدایی از وی و گذشتن

پاره ای از زمان به واقعیت پی می برده است، چرا که فرد-مگر مدتی پس از مفارقت از حضرت-نمی توانسته به این مطلب که آن چه حضرت مهدی (علیه السلام) برای او اقامه کرده بود، از معجزات خاص وی می باشد، پی ببرد و بدین ترتیب حضرت مهدی (علیه السلام) رهایی خویش را از آگاهی صریح بر حقیقت خود، در اثنای مقابله و رویارویی، تضمین می نماید و در نتیجه پی آمدهای احتمالی بسیاری نیز دفع می شود.

و اما در مورد کیفیت اختفا و پنهانی، پس از پایان یافتن مقابله و رو در رویی، دو طرح و نظریه وجود دارد که تطبیق هر دو نیز با واقعیت امکان دارد:

اول: پنهان شدن، جسم آن حضرت از طریق اعجاز، در مواردی که طریق رهایی منحصر در این باشد، که در نتیجه با قانون معجزات نیز سازگار است.

دوم: ملاقات های دوران غیبت صغری و نیز غیبت کبری، بیشتر اوقات بنحوی بوده است که پس از ملاقات بطور طبیعی حضرت مهدی (سلام الله علیه) پنهان گشته است و راه رهایی منحصر به طریق اعجاز نبوده است، بلکه آن حضرت خیلی ساده و بدون آن که جلب نظر کند این کار را انجام می داده است. بطوری که برخی اوقات با شخصی هم سفر شده و سپس از او جدا گشته است و یا در محلی ایستاده و شخص همسفر به راه خود ادامه داده است و یا کسی را که در بیابانی راه را گم کرده است به مأمن خود رسانده و خویشتن بازگشته است و آن شخص هم متوجه نجات دهنده خود نشده، مگر پس از بازگشت و چون به حقیقت قضیه التفات نداشته است، پنهانی حضرت خیلی به آسانی انجام گرفته است و وقتی پنهانی طبیعی امکان داشته باشد، موضوعی برای اختفاء اعجازی باقی نمی ماند.

علاوه بر این حضرت می تواند کاری کند که بیننده بهنگام دیدار از شناخت او غافل باشد و بعد از پایان ملاقات آگاه گردد و می تواند مشخصات خود را طوری نشان دهد که در آن لحظه جلب نظر نکند و بیننده برای شناخت

کامل نیازمند فکر و بررسی باشد، که غالباً پس از پنهان شدن حضرت روی می دهد. و این روش و سنت خاصی است که در اکثر دیدارها از آن استفاده می فرماید. و این برنامه از پیش ریخته شده حضرت مهدی (سلام الله علیه) را از اندیشه و فکر مجدد برای پنهان کردن خود بی نیاز می سازد و با صرف نظر از اعجاز این گونه راه ها نیز امکان دارد. وقتی ما همیشه شاهد پنهان شدن سریع اشخاصی هم چون مجرمین و فراری ها و ورشکستگان هستیم، چگونه حضرت بقیة الله که از امکانات و توان نامحدودی برخوردار است که با آن می تواند بر تمام عالم حکومت کند و از جانب خداوند متعال آمادگی کامل برای آن (پنهان کردن خویش) بدو داده شده است، نمی تواند خود را از دید مردم پنهان دارد؟

سؤال سوم: کسی که حضرت مهدی (علیه السلام) را می بیند، بزودی او را خواهد شناخت و این شناسایی بتدریج باعث علنی شدن او می شود و غیبت به معنی پنهان بودن عنوان و شخصیت حضرت منتفی می گردد. زیرا این احتمال هست که بیننده دیگران را نیز خبر کند و همگی او را بشناسند و قضیه آشکار گردد.

این سؤال را با در نظر گرفتن سه زمینه و حالت می توان پاسخ داد:

اول: شخصی که از دیدار حضرت مهدی (علیه السلام) بهره مند می شود، جز یکی از اولیا و اصحاب ویژه نخواهد بود و این چنین آدمی مورد اطمینان است و بدیگران نخواهد گفت و مردم نمی دانند که این شخص حضرت را دیده و شناخته است، و او آزاد است در این که این مطلب را بگوید یا بپوشاند و یا این که بخشی از رویداد را اظهار کند و قسمتی دیگر را به اندازه ای که مصلحت غیبت امام (علیه السلام) ایجاب می کند، مخفی سازد.

دوم: در صورتی که بیننده مورد اطمینان نباشد و رو در رویی با او مصلحت باشد پس گاهی محل ملاقات با او بسیار دور است که در این حالت حضرت مهدی (علیه السلام) از پیش می داند که دیگر هرگز در شهر او و یا در اماکنی که در طول حیات خود قدم خواهد گذاشت، با آن شخص برخوردی

نخواهد کرد و بدین صورت خطری که در سؤال بدان اشاره شده است موضوعی نخواهد داشت.

سوم: در حالتی که محل سکونت بیننده به منطقه مسکونی حضرت مهدی (سلام الله علیه) نزدیک باشد و فرد مورد اطمینان نیز نباشد، لازم است که آن حضرت برنامه خاصی برای رفع خطر از خود داشته باشد.

و شاید واضح ترین برنامه ها و نزدیک ترین آن ها بذهن آدمی، این باشد که آن حضرت (علیه السلام) وضع ظاهری و عادی خود را تغییر دهد و با سر و وضعی جدید با آن شخص برخورد کند. و از این جاست که -بدلالت روایات- ملاحظه می کنیم حضرت امام مهدی (علیه السلام) با لباس های گوناگون با مردم برخورد می نماید. چنان که چندین بار آن حضرت با عبا و عقاب عربی، سوار بر شتر یا اسب، و یک بار بصورت کشاورزی که داسی همراه خود دارد و باری دیگر به شکل یکی از رهبران دینی علوی دیده شده است. و این بهترین راهی است که عدم توجه مردم را به شخصیت و عنوان آن حضرت - در زمانی که لباس های عادی خویش را پوشیده باشد - تضمین می کند.

علاوه بر این گاهی اوقات برخورد ها و ملاقات ها به سبب اشکالات و ناراحتی هائیت که حضرت مهدی (علیه السلام) می خواهد آن ها را برطرف سازد و شخص گرفتار و در مانده در آن حالت، در اندیشه قیافه و شکل ظاهری حضرت - در حدی که بتواند بعد از آن نیز ایشان را تشخیص دهد - نمی باشد. بویژه آن که ایشان در پوششی است که ناشناس است.

روش های دیگری نیز برای جلوگیری از شناخته شدن هست که شایسته نیست سخن را با ذکر آن ها بدرازا کشیم.

و اگر فرض شود که حفظ امام (علیه السلام) - در صورتی که شخص بیننده با آن حضرت دوباره رو برو شود - فقط از طریق پنهان شدن آن حضرت و یا فراموش کردن بیننده شکل ظاهری امام (علیه السلام) را توسط اعجاز ممکن باشد، این امر ضروری و حتمی خواهد بود.

این بود سه پرسش و پاسخ آن ها در زمینه نظریه پنهانی شخصیت و

عنوان، و توضیحات و تطبیقات بیش تری در فصل های آینده خواهد آمد.

با توجه به آن چه گذشت همچنین در یافتیم که نظریهٔ دوّم چگونه در مقابل نظریهٔ اوّل طبق قانون معجزات و با توجه به امکان پنهان شدن امام مهدی (علیه السلام) بصورتی طبیعی که اعجازی در آن نباشد، مبرهن و ثابت می شود. و آن هنگام که این مطلب تمامیت یافت ملزم شدن به پنهانی دائمی بدن آن حضرت از طریق اعجاز طبق این قانون نفی می شود و شایسته است هر خبری که بر این نظریه دلالت می کند، از معنای ظاهری خارج شود و یا این که کنار گذاشته شود. ضمناً این نظریه دوّم با برداشت های عمومی که در فهم شیوهٔ زندگی امام مهدی (علیه السلام) در دوران غیبت صغری بدست آوردیم، سازگار می باشد.

در پایان این طرح و نظریه خوب است به سه نکته اشاره رود:

نکته اوّل:

ما با وجود این که می دانیم تا موقعی که مخفی شدن از طریق عادی و طبیعی ممکن باشد معجزه سهمی در پنهان شدن حضرت مهدی (سلام الله علیه) ندارد، ولی - با توجه به بعد زمانی - قادر نیستیم مقتضیات مکانی و زمانی موجود در هر برخوردی را بشناسیم و بدانیم که آیا برای حضرت مهدی (علیه السلام) در آن شرایط امکان اختفا بصورت طبیعی وجود داشته است و یا این که پنهان شدن اعجازی برای ایشان ضروری بوده است.

بعنوان مثال برای مخفی شدن آن حضرت پس از دو بار رو در رویی با جعفر کذاب، هر دو حالت احتمال دارد و بستگی دارد به شرایطی که حضرت مهدی (علیه السلام) آن زمان در آن بسر می برده است. اما در مورد شروع این برخورد، در هر حال نیازی به اعجازی بودن آن، چنان که دونالدسن (1) پنداشته است، وجود ندارد و ممکن است طبیعی و معمولی باشد.

و در هر حال، بعضی از روایات ممکن است شرایطی را که

ص: 51

رو در رویی در آن واقع شده است بما بفهماند چنان که از بعضی از آن ها امکان مخفی شدن طبیعی واضح می شود، چنان که قبلاً مثال زدیم. و متقابلاً از بعضی از آن ها احیاناً ضرورت اختفای اعجازی برداشت می شود، که نمونه هایی از آن را بزودی در این کتاب خواهیم دید.

نکته دوم:

در مورد اقسام و اشکال گوناگونی است که در صورت انجام معجزه ممکن است وجود داشته باشد، که در آن صورت بیننده ای - برخلاف مقتضای قوانین عادی و طبیعی - نتواند جسم حضرت مهدی (علیه السلام) را ببیند.

در این باره می گوئیم: معجزه یا در بیننده اثر می گذارد، یا در دیده شده. تصرف در بیننده به اینست که او را از دیدن چیزی که در جلو اوست ناتوان کند و مکان را تهی از امام ببیند، با این که امام (علیه السلام) روبروی او باشد. پس اگر طبق مصلحت و هدفی الهی، راه منحصر به این باشد که شخصی حضرت را ببیند و شخص دیگری نبیند، در این صورت کسی که می بیند، دیدنش عادی است و آن کس که نمی بیند، دیدگانش بواسطه معجزه در حجاب فرورفته است. و تصرف در حواس دیگر، هم چون شنوایی و لامسه نیز همین گونه است. گاهی می شود که فقط برخی از حواس ناتوان از ادراک می شوند؛ گوش صدای حضرت مهدی (علیه السلام) را می شنود ولی چشم او را نمی بیند. (1)

تفاوت دو نظریه اساسی در مورد اعجاز الهی در این است که نظریه اول اعجاز را همیشگی و نسبت به همه کس در طول دوران غیبت کبری می داند و لذا برای دیدار و مقابله با آن حضرت بایستی این حالت عمومی اعجاز استثناء بخورد. در صورتی که طبق نظریه دوم آن چه طبیعی و عادی است، آشکار بودن جسم و بدن حضرت می باشد و پنهان شدن جسم یک امر

ص: 52

استثنایی است که فقط بهنگام منحصر شدن راه حفظ امام مهدی (علیه السلام) به این طریق از اختفا، روی می دهد.

و اما تصرّف معجزه در دیده شده و چیزی که قابل دیدار است، واضح ترین راهش اینست که معجزه میان رسیدن صورت نوری (تصویر) صادره از جسم حضرت مهدی (علیه السلام) یا امواج صوتی او و غیر این ها از آن چه که حواس خمسه دریافت می کنند حائل شود و نگذارد که به بیننده یا شنونده برسند. بدین ترتیب این شخص از ادراک واقعیتی که پیش روی او نهاده شده است عاجز می شود.

غیر از این نحوه اعجاز، راه های بسیار دیگری نیز هست که نیازمند بحث فلسفی و فیزیکی طولانی است و برای پرهیز از تطویل بهتر است از آن ها صرف نظر کنیم.

نکته سوم: عوامل چهارگانه ای وجود دارد که دیدار و کاوش از جا و مکان حضرت مهدی (علیه السلام) را برای مردم ناشدنی ساخته و راه استفاده و یا ضرر رساندن به آن حضرت را مسدود می نماید:

عامل اول: عدم آگاهی کامل از چهره و هیئت جسمانی آن حضرت، که هم دوست و هم دشمن با آن آشنایی ندارند.

عامل دوم: انکار شدن وجود آن حضرت از سوی پیروان مکاتب دیگر. از آن جهت که فرمانروایان ستمگر آنان اعتقاد به وجود حضرت را رمز شورش مردم علیه خود و برهم خوردن رژیم های خود می دانستند، با انکار وجود حضرت از خطر آن شورش راحت می شدند و بالنتیجه حضرت هم از شر آنان در امان می ماند.

عامل سوم: رسوخ نظریه اول در مغز بسیاری از پیروان آن حضرت که ظواهر بعضی از اخبار را باور کرده اند. زیرا در صورت صحت این نظریه راهی برای شناختن آن حضرت نیست، و بلکه حس کردن وجود او جز از طریق معجزه محال است، و آن نیز جز برای پاره ای افراد خاص اتفاق نمی افتد.

عامل چهارم: ایمان به عنایت خداوند متعال بدان حضرت و حفاظت آن حضرت برای روز موعود. بنابراین هرگاه مصلحتی در ملاقات و زیارت حضرت مهدی (علیه السلام) در بین باشد، خداوند خود اراده می فرماید و اگر مصلحتی در میان نباشد، برای اسلام و مسلمین بهتر همان است که دیداری برای کسی نباشد، گرچه شخص مؤمن از آتش شوق دیدار بسوزد و از این جاست که افراد عادی از رویا رویی و شناختن آن حضرت ناامید می باشند.

ص: 54

1- تکلیف و وظیفه اسلامی امام مهدی (علیه السلام) در دوران غیبت کبری.

2- کارهای مفید و اقدامات ارزنده ای که حضرت برای اسلام و جامعه اسلامی انجام می دهد.

وظیفه امام بطور کلی بهنگام ظهورش و در صورتی که مانعی وجود نداشته باشد به چندین برنامه و وظیفه تقسیم می شود:

اول: برعهده گرفتن زمامداری و رهبری امت و ریاست دولت اسلامی، بدین معنی که طرح کامل و جامع عدالت اسلامی را در روی زمین جامعه عمل ببوشاند و عالی ترین مراتب رهبری جامعه را برای این کار بدست گیرد.

دوم: دعوت اسلامی، بدان معنی که جامعه کافر را به سوی اسلام بخواند، یا با جنگ، یا با صلح و سازش و یا بغیر آن.

سوم: نگهداری و پاسداری از اجتماع اسلامی در مقابل جنگ خارجی و دفاع از حریم اسلام با جان و مال.

چهارم: نگهداری جامعه اسلامی در برابر انحراف و شیوع فساد و

تباهی در اندیشه و رفتار، از طریق راهنمایی های شایسته و امر بمعروف و نهی از منکر و تبلیغ تعالیم اسلامی.

انجام این چهار وظیفه بطور مطلق، در هر زمان و مکانی، بر امام واجب است و واجب است که امام و امت تا آن جا که می توانند در این مسیر فداکاری کنند.

پنجم: این وظیفه، مخصوص حالتی است که امام آن چهار وظیفه را نتواند انجام دهد. مانند وقتی که امام در جامعه ای زندگی می کند که او را کنار گذاشته و تحت نظر دارد و دست او را از کارهای اجتماعی و سیاسی کوتاه نموده است. چنان که ائمه ما علیهم السلام عموماً در این حالت زندگی می کردند و در تاریخ غیبت صغری، تصویری روشن از بعضی جوانب این مطلب برداشتیم.

در چنین شرایطی، وظیفه امام نگهداری و حفظ دوستان و شیعیان خود و نظارت بر روابط اجتماعی آنان با سایر مردم و آموختن آنان تعالیم دینی را و پیاده کردن آنان، احکام اسلامی را،

آری، اگر امام توانست راهی برای برپایی برخی از تعالیم اسلامی بطور گسترده پیدا کند و مانعی برای این کار نبود، لازم است که آن را انجام دهد و محدوده این عمل از حدود پیروان مخصوص گسترده تر شده و تمام کشورهای اسلامی را در برمی گیرد.

ششم: دادرسی در ماندگان و مظلومان و مددسانی به گرفتاران. این یک وظیفه همگانی است و اختصاصی به امام ندارد، بلکه هر مسلمانی موظف بر آن است. آری، گاهی هست که عجز از دادرسی و یا یک عمل اسلامی مهم تر، جلوی آن را می گیرد و از وجوب ساقط می کند، چنان که در جای خود ثابت شده است.

هنگامی که این چند وظیفه و برنامه را دانستیم و فهمیدیم که بر حضرت بقیه الله (ارواحنا فدا) تمام این کارها در مرحله اول واجب است، بایستی آن حضرت هر اندازه از این ها را که امکان داشته باشد، انجام دهد. و در این

وظایف هم چون دیگر امامان می باشد. آنان بهر اندازه که توانستند در انجام وظیفه کوشیدند و آن چه را که نتوانستند و یا مصلحت عمومی جامعه اسلامی، مقتضی ترک آن بود، رها نمودند.

اما حضرت مهدی (علیه السلام)، او ذخیره شده، برای برپاداشتن دولت حق در روز موعود است و این از بزرگ ترین هدف های خدایی است که-چنان چه در آینده ثابت خواهیم نمود- با آفرینش و وجود بشر مرتبط می باشد و از قواعد عمومی و قانون معجزات دانسته ایم که اهداف بزرگ الهی بر هر چیزی مقدم است و برآورده شدن آن اهداف بر وجود و عدم هر چیزی که متوقف باشد، آن چیز موجود و یا معدوم می شود، چه از امور تکوینی باشد و چه از احکام شرعی و امور تشریحی .

حال وقتی به این هدف مهم که حضرت مهدی (سلام الله علیه) برای آن ذخیره شده است بنگریم، می بینیم که آن هدف مهم متوقف بر پیدایش چندین چیز است، مانند وجود و غیبت حضرت بقیه الله، و معجزه ای که متضمن طول عمر و احیانا پنهانی جسم آن حضرت، برای حفظ ایشان از خطر، می باشد. چنان که از سوی دیگر اموری هست که روز موعود متوقف بر نبود و عدم آن ها است و از جمله-در زمینه احکام- هرگونه حکم شرعی که پیاده کردن آن با حفظ و پنهانی امام منافات داشته باشد، از عهده آن حضرت ساقط و لازم نیست که آن را انجام دهد ولیکن احکام شرعی ای که منافات نداشته باشد، چه احکام شخصی مثل نماز و روزه و چه احکام عمومی مانند امر بمعروف-چنان که خواهیم دید- دلیلی برای ساقط شدن شان نیست، بلکه لازم است آن حضرت این گونه احکام را انجام دهد، زیرا فرض بر اینست که منافات با غیبت و هدف حضرت ندارند و توانایی انجام آن ها را دارد. وقتی این مطلب را دانستیم می توانیم بروشنی حکم کنیم که هر یک از اقسام پنج گانه تکلیف در صورتی که مستلزم آشکار شدن حضرت و از بین رفتن پنهانی و غیبت باشد ساقط می شود و این در سه قسم اول روشن و واضح است زیرا انجام دادن آن تکالیف سه گانه مستلزم

آشکار شدن و ظهور حضرت مهدی (علیه السلام)

این سؤال پاسخ های گوناگونی دارد که دو مورد آن ها مهم تر است:

مورد اول: اینست که طبق این گفته تنفیذ و استقرار احکام خدا در روی زمین باید مرتب از طریق اعجاز باشد، زیرا اگر قرار باشد این امر از سوی حضرت مهدی (سلام الله علیه) انجام گیرد معمولاً مستلزم آن خواهد بود که ایشان - با توجه به وجود انحراف در جامعه - در معرض خطر قرار گیرد، پس لازم می شود که خویشان را با اعجاز پنهان نماید. در حالی که طبق قواعد اسلامی می دانیم که هر حکم شرعی که تنفیذ و به اجرا درآمدن آن متوقف بر انجام معجزه ای باشد، از وجوب می افتد، مگر آن چه با اصل اسلام ارتباط داشته باشد هم چون اثبات نبوت و امامت و یا اقامه دولت حق. و واضح است که حکم شرعی وجوب دادرسی در ماندگان با اصل اسلام رابطه ای ندارد، پس اقامه معجزه برای آن واجب نیست.

مورد دوم: اگر ظهورهای حضرت متعدّد باشد، بزودی عده کثیری ایشان را به مجرد دیدن خواهند شناخت، پس پیش از آن که آن حضرت فرصت عمل بیاید لازم می شود که پنهان گردد. و این معنایش اینست که کثرت ظهور - در هر زمانی که باشد - آن حضرت را از پیایی انجام دادن هر کاری باز می دارد.

بهر حال کاری که طبق نظریه دوم برای حضرت مهدی (علیه السلام) می توان تصوّر کرد دو قسم است:

کاری که با خصوصیات واقعی و عنوان مشخص خود انجام می دهد، بطوری که می شود آن کار را به او نسبت داد، اگر چه پس از پایان یافتن آن کار باشد. و دیگر، کاری که بصورت ناشناخته انجام می دهد، یعنی در اجتماع مانند فردی عادی، با شخصیتی دوم، در اسمی دیگر، و شغل و مکانی که هیچ نظری را جلب نکند، زندگی می کند و کار خود را انجام می دهد.

و اما قسم اول که با خصوصیات واقعی خود و بطور مشخص آن دسته از تکالیف اسلامی سابق را که ممکن باشد، انجام دهد، وضع آن روشن است

و گفتیم که احتمال ندارد حضرت مهدی (علیه السلام) شرعاً مکلف باین عمل باشد. زیرا طبق هیچ یک از دو نظریه عمل بدین صورت ممکن نیست. بعد از این فقط آن کارهایی باقی می ماند که اخبار مشاهده و دیدار گویای آن هستند که مربوط می شوند به دو قسم آخر از تکالیف پنجگانه، چنان که در بررسی رو در رویی ها در آینده توضیح خواهیم داد و این گونه رو در رویی ها منافی با هدف او نبوده، خللی در امر غیبت و پنهانی حضرت بوجود نمی آورد.

و اما کارهای شخصی که بصورت فردی، بطور عادی انجام می دهد، در هیچ حالتی دلیلی بر نفی آن ها نداریم و بلکه می توانیم بر وجود آن ها دلیل آوریم، و برای ما امکان این گونه کارها که منافات با غیبت نداشته و باعث آشکار نشدن آن حضرت نمی گردد، کفایت می کند. پس واجب است بر آن حضرت نیز که هم چون دیگر افراد مسلمان، هرگونه کاری را که مصلحت اسلام است انجام دهد و التزام به اطاعت از احکام اسلام برای ایشان از دیگران اولی است. از همین جاست که نمی توانیم آن حضرت را -سلام الله علیه- جز در حال انجام تکالیف اسلامی خود -بهر صورتی که امکان داشته باشد- تصور نماییم؛ تکالیفی هم چون هدایت شخص و یا جماعتی از کفر به اسلام و از انحراف و کثری به سوی راستی و حقیقت و از ستم به اعتدال و ایجاد سدّ و مانع در مقابل ظلم و ستمی که در جامعه حکم فرماست و بر جامعه اسلامی و احکام دین و زندگانی پیروان مخصوص حضرت اثر می گذارد.

و ما چه می دانیم که اگر امام (سلام الله علیه) لطف خویش را از ما دریغ فرماید و کاری بکار ما نداشته باشد وضع ما چگونه می شود و در چه گمراهی ها و تباهی ها خواهیم افتاد.

علاوه براین در هر عمل خیر عمومی و یا هر سنت اجتماعی پسندیده ای و یا هر اندیشه اسلامی جدیدی، احتمال می دهیم که انگشت حضرت مهدی (علیه السلام) پشت سر آن ها در حرکت باشد و بذر نخستین آن را در سینه و فکر و کار یک فرد و یا افرادی کاشته باشد. بطوری که در هر لحظه

میوه داده، نتیجه بخش گردد. و با صحت نظریه دوّم که عنوان و شخصیت آن حضرت پنهان باشد، این احتمال منتفی نمی شود و صرف احتمال در این مورد ما را کفایت می کند که نظریه ای را تأیید کنیم که با دلایل عمومی و اختصاصی مطابق باشد. و همین است مقصود و مراد واقعی از نصوص روایاتی که از خود حضرت در این مورد رسیده و گویای آنست که حضرت به کارهای مفید و بهره مند به حال مردم دست زده و اقدام می کند؛ و از این جمله است گفتار مشهور آن حضرت:

«و اما جهت بهره مندی از من در دوران پنهانی ام، هم چون بهره وری از خورشید است، آن گاه که ابرها آن را از دیده ها دور می سازند»
(1)

و در جای دیگر می افزاید: «و من برای ساکنان روی زمین موجب امنیت و آرامش هستم، هم چنان که ستاره ها برای ساکنان آسمان آرامش بخش می باشند»

ابر کنایه از مخفی بودن عنوان و شخصیت است و خورشید کنایه از تأثیر سودبخش حضرت در جامعه انسانی می باشد، زیرا روشن است کاری که حضرت به صورت ناشناس، می تواند انجام دهد، از آن چه در حال ظهور و آشکارا ممکن است انجام گیرد، بسیار کم تر است.

طبق نظریه دوّم، که پنهانی عنوان باشد، صحیح ترین معنایی که ممکن است برای این روایت بنظر آید، همین برداشت است، نه تفسیرها و بافته هایی که برخی از آن ها یک وجود تشریفاتی فلسفی برای امام (علیه السلام) اثبات کرده و برخی دیگر منافع فرضی برای آن حضرت گفته اند. و آن چه را که دانش مندان گذشته ما گفته اند از باب ضیق خنق و بی توجهی به این معنای فراگیر و جامع بوده است. آری، طبق نظریه اول (که پنهانی شخص حضرت باشد) باید به این گونه تفسیرات و تأویلات قائل شویم، که حضرت مهدی علیه السلام جز بهمان اندازه اندکی که روایات شاهده بر آن ها دلالت

ص: 62

می‌کند، نمی‌تواند کاری انجام دهد. و این مقدار فایده و عمل، برای تشبیه آن حضرت به خورشید پنهان در پس ابر، کفایت نمی‌کند. در این صورت با داشتن آن نظریه، باید برای فهم این روایت به آن تفسیرهای کذابی متوسل شد. لکن طبق نظریه دوم، دیگر نیازی به این تفسیرها نبوده و آن معنای جامع و شامل را معتقد می‌شویم.

و نیز از جمله فرمایشات حضرت مهدی علیه السلام در این زمینه، روایتی است که طی آن به شیعیان و پیروان خود می‌فرماید:

«ما شما را از نظر دور نداشته و فراموشتان نمی‌کنیم، و اگر توجه ما به شما نبود، سختی‌ها و دشواری‌ها بر شما وارد شده و دشمنان شما را ریشه کن می‌نمودند، پس از خدا ترسیده و تقوی پیشه سازید و از ما برای نجات خویش از آشوب و بلوایی که شما را فرا گرفته و غرق ساخته، پشتیبانی کنید» (1)

و ما می‌دانیم که ایستادگی آن حضرت (علیه السلام) در مقابل دشمنان و رویاروی مشکلات و دشواری‌ها، جز با کاری ثمر بخش و کوششی راستین در زمینه‌های عمومی و خصوصی نخواهد بود. بویژه آن که آن حضرت از ما یاری و هم‌کاری با خود را می‌خواهد تا از آشوب و بلوا و گرفتاری‌های مان بگذرد. بنابراین بر دوش هر فردی مسئولیتی همه‌جانبه قرار دارد و اختصاصی به رهبر و پیشوا ندارد. بلکه احساس مسئولیت آن حضرت، بدون این که این احساس در پیروان و شیعیانش نیز نسبت به رهبر خویش وجود داشته باشد، فایده‌ای نخواهد داشت.

بنابراین حضرت مهدی علیه السلام، تا آن جایی که می‌تواند، تمام گرفتاری‌های پیروان و دوستان خود را به عهده گرفته و پیوسته آنان را یادآوری نموده، و برای نگهداری آن‌ها می‌کوشد و خطرات را از آنان دور می‌سازد، چنان که این روش و سنت پدران بزرگوار آن حضرت نیز همین بوده و در دوران غیبت صغری نیز همین سنت را از او شناخته‌ایم، با این تفاوت که آنان بطور عادی این کار را انجام می‌دادند و لیکن حضرت مهدی علیه السلام در دوران

ص: 63

غیبت با صفت و وضع مشخص خود نیست، بلکه بصورت یک فرد عادی در جامعه ظاهر می شود و با در نظر گرفتن دو شرط اساسی دست بکار می زند، که اگر یکی از آن دو شرط وجود نداشته باشد، بناچار از انجام آن کار منصرف خواهد شد.

شرط اول:

نخستین شرط اینست که انجام آن کار به آشکار شدن امر آن حضرت و منتفی شدن غیبت منتهی نگردد. زیرا واضح و بدیهی است که حضرت مهدی علیه السلام کارهای همگانی و اسلامی را بصورت یک فرد عادی انجام می دهد و تا اندازه ای محدود و اندک می تواند خود را مخفی و ناشناخته نگهدارد و اگر اسمش معلوم و شهرتش، اگر چه بهمان عنوان ثانوی و بدلی، فراگیر شود، به احتمال زیاد حقیقت وی مکشوف و ارزش آشکار گردد و لاقلاً اینست که مردم در حسب و نسب این شخص ناشناخته و ناشناس شک کرده و به جستجو خواهند پرداخت و بتدریج وی را خواهند شناخت و این چیزی است که خداوند آن را اراده نکرده است. پس بناچار کارهای حضرت مهدی علیه السلام محدود به حدی خواهد شد که آشکار و شناخته نشود، بنابراین کارها را با دقت و برنامه ریزی دقیق انجام می دهد و او که آگاه و زیرک و کاردان است، برای هر کاری محاسبه دقیق نموده، و از هر عملی که انجام آن باعث شناخته شدن می گردد، صرف نظر کرده و فواید و نتایج آن را نادیده می گیرد، زیرا نگهداری راز خود و آماده شدن برای روز موعود، از تمام اعمالی که ترک کند مهم تر است. ولیکن باید توجه داشت که این منافاتی با کارهای مفید اسلامی که در جامعه رواج داشته و انجام می گیرد، ندارد و ممکن است که آن حضرت خود تأثیری بسزا در انجام آن ها داشته باشد، بدین ترتیب که در ابتدا کاری را راه انداخته و بدست افراد با اخلاص و شایسته بسپارد و آن ها بدون این که از حقیقت امر آگاه گردند، کارها را از آن حضرت تحویل گرفته و انجام دهند.

دومین شرط اینست که آن کار به تخلف و کوتاهی در تربیت امت اسلامی نیانجامد و موجب اختلال در فراهم آمدن شرایط روز موعود نگردد.

توضیح این که، چنان که قبلاً اشاره کردیم برای روز موعود شرایط ویژه ای است - که بزودی به تفصیل آن ها خواهیم پرداخت - و هر یک از این شروط، خود داری علل و اسبابی است که پیش از ظهور آن حضرت بوجود می آید و بهنگام پیدایش آن ها، شرایط لازمه متحقق گشته و روز ظهور نزدیک شده، پایه های آن استوار می شود.

و از آن جا که حضرت مهدی علیه السلام، آن شرایط و اسباب را بخوبی می داند، کم ترین تکلیف او - در صورتی که مکلف به برافروختن حرارت آن ها و وادار ساختن هر چه بیش تر در پیشبرد آن ها نباشد - پیشگیری از انحراف و کژی در این اسباب و شرایط است، تا از تأثیر نیفتاده و از درجه مطلوب پائین نیایند.

و از مهم ترین شرایط روز موعود آن است که امت اسلامی در هنگام ظهور در سطحی عالی از درک و احساس مسئولیت بوده و آماده فداکاری در راه خدا باشد و حداقل بایستی افرادی از امت، به تعداد کافی، دارای این استعداد و آمادگی باشند، تا سربازان شایسته ای که پیش روی حضرت مهدی علیه السلام، برضد کفر و انحراف پیکار کنند، باشند، و با بازوی توانای خود، فردای تابناک اسلامی را پایه ریزی نمایند. و آن لشکری که از این گونه افراد ساخته می شود، همان لشکر پیشرو و فراگیری است که با رهبری حضرت بقیة الله - ارواحنا فداه - زمین را پر از عدل و داد می سازد، همان گونه که از ظلم و تجاوز پر شده است.

و حال که این آمادگی از شرایط ظهور می باشد، باید اسباب و وسائل آن را پیش از ظهور و در دوران غیبت کبری فراوان ساخته و از آن ها نگهداری نمود. مهم ترین و بزرگ ترین عامل پیدایش این آمادگی و احساس مسئولیت و از خود گذشتگی و فداکاری، عبارت است از تجربه ها و آزمایش های سخت، و شرایط دشوار و برخورد با ظلم و ستم ها و بیراهه روی ها در بخش عظیمی از

روی زمین، تا امت بتواند خویشتن را بیابد و واقعیت خود را درک کرده، مسئولیت سنگین خود را احساس نماید. زیرا این دشواری ها، هم چون سوهانی است که طلا را جلا بخشیده و کارد را تیز و بر آن می کند. و امت در یک چنین شرایط دشواری به راحتی و آرامش خوی نگرفته، بلکه وادار به اندیشه و تفکر شده، فکرش روشن می شود و دردها و خواسته های خویش را درک کرده، با در یافتن ژرف و وجدانی عمیق، آسانی از خود گذشتگی و فداکاری در راه هدف های بزرگ، و وجوب آن را بهنگامی که لازم شود و فریاد منادی جهاد بالا گیرد، احساس می کند.

و این امت با فضیلت است که می تواند گامی در پیش روی حضرت بقیة الله برداشته و عدالتی را که در روز موعود انتظار می رود، پایه گذاری نماید، نه امت منحرف و دروغین و یا امت کناره گیر و گوشه نشین. و بزودی توضیحات و شواهد بسیاری از کتاب و سنت را در این باره عرضه خواهیم کرد.

بنابراین هر گاه، رو در رویی با بیداد گری و ستم از شرایط ظهور بوده و رعایت آن لازم باشد، پس با این که حضرت برخلاف میل خود شاهد ورود آن ها بر پیروان و دوستان خود می باشد، ولی درصدد از بین بردن آن ها بر نمی آید، و بخاطر مصلحت بزرگ تر که فرارسیدن روز موعود باشد، برای تغییر اوضاع آشفته مردم دخالتی نمی کند. لکن ظلم و ستم هائی که در تحقق این شرط اثری ندارد و شرط اول برای عمل امام مهدی علیه السلام نیز در آن ها حاصل است، در این صورت به موجب تکلیف شرعی خود در رفع آن ها می کوشد و آن ها را از بین می برد. و از آن جا که ما با برنامه زندگی حضرت مهدی علیه السلام، مستقیماً آشنا نیستیم، از این که کدام ظلمی واجد این شرایط هست و کدام نیست، اطلاعی نداریم و جز خود آن حضرت، کسی از آن ها باخبر نیست. زیرا خداوند قابلیت و شایستگی خاصی به آن حضرت بخشیده است که می تواند درد را شناخته و درمان نماید.

نکته هایی چند:

اشاره

دوست دارم در پایان این بخش به چند نکته اشاره نمایم:

ص: 66

نکته اول: مطلبی که چند سطر پیش گفتیم - که برخی از انواع ستم و جور، شرایط روز ظهور حضرت بقیه الله را فراهم می آورد و موجب فهم گسترده و درک همه جانبه امت می گردد و آن حضرت رویاروی این ستم نایستاده و در برطرف ساختن آن نمی کوشد - از آن نمی توان نتیجه گرفت که ما هم باید هم چون حضرت مهدی علیه السلام رفتار کرده و در این مورد از ایشان پیروی کنیم و بگذاریم که ظلم و ستم ارکان جامعه را متزلزل کند و در مقابله هیچ گونه جهت گیری نداشته باشیم و این تفکر نمی تواند درست باشد، زیرا تکلیف و مسئولیت شرعی ما، با تکلیف آن حضرت (علیه السلام) متفاوت است.

توضیح مطلب این که، دو شرطی که در مورد حضرت بقیه الله دانسته شد، در ما وجود ندارد و تکلیف اسلامی ما از این جهت از تکلیف امام علیه السلام در دوران غیبت خویش گسترده تر و دامنه دارتر است.

و اما شرط نخستین - و آن این بود که غیبت و پنهانی حضرت از بین نرود و موقعیت او آشکار نگردد - روشن است که برای ما مطرح نیست. چرا که ما غیبتی نداریم و غیبت از ویژگی های آن حضرت است.

و اما شرط دوم، این بود که حضرت نباید در مقابل ظلمی که در ایجاد شرایط ظهور مؤثر است، بایستد، زیرا اگر بخواهد در مقابل این گونه ظلم و ستم ایستادگی کند، از پیدایش فهم و شعور و آمادگی مردم برای ظهور خویش جلوگیری نموده است و آمادگی و رشد مردم را ناتمام گذاشته است، پس خواه ناخواه نباید از آن ظلم و ستم جلوگیری نماید.

اما ما، هرگاه ظلمی را احساس کردیم، در مقابله ایستاده و برای ریشه کن کردن آن برنامه ریزی نموده، صف آرایی می کنیم و با این عمل از آمادگی و پیشرفت فکری مردم جلوگیری نکرده ایم، چرا که مبارزه امت و جهاد و جبهه گیری آنان رویاروی سختی ها و دشواری ها، خود از مهم ترین پایه هایی است که احساس و شناخت ظلم را در برداشته و شعور و فهم همگانی را رشد می دهد و احساس مسئولیت را در آنان زنده می کند و این انگیزه ای است که درس هایی از فداکاری و از خود گذشتگی در تدبیر

اجتماعی را بدنبال داشته و امت را گام به گام شایسته محقق ساختن شرط مورد نظر می سازد.

و در این صورت، مبارزه علیه ظلم و ستم، برای هر مسلمانی ضروری است و در هر موردی که شرط مذکور رعایت شود، امام علیه السلام نیز همراه با مردم به مقابله با هر نوع ظلم پرداخته، و تنها آخرین ظلم برای ریشه کن شدن توسط خود آن حضرت باقی می ماند، که بعد از ظهور آن را از بین می برد.

نکته دوم: کارهای اجتماعی حضرت مهدی علیه السلام، تا اندازه ای که پنهانی عنوان ایشان محفوظ بماند، ممکن است به چندین ویژگی متصف گردد:

کارهای امام (علیه السلام) موثر و پیوسته ثمر بخش است و بی بهره مانده به سبب کوتاهی و تقصیر دیگران است و ما اهمیت عمل آن حضرت را در این که مثلاً عضو یک جمعیت خیریه و یا سرپرست یک موقوفه همگانی است نمی دانیم - اگر چه که این نیز ممکن است و بسا چنین باشد - ولی مهم تر از آن اینست که ایشان پایه گذار کارهای عام المنفعه و جلوگیری از شر و ستم - تا آن جا که موثر در شرط روز موعود نباشد - هستند. بدین معنی که هر گاه آن حضرت اهمیت کاری و یا خطرات کارهای ستمکاری را نسبت به جامعه اسلامی مشاهده نماید، باعث ایجاد آن چه که بهتر است و برطرف شدن ستم می گردد و با تدبیر و کیاست مخصوص بخود، نزدیک ترین، مناسب ترین، و پر تأثیرترین راه را برای انجام عمل بر می گزیند. و گاهی پیش از آن که ستم کار عملی را انجام دهد کاری می کند که از ظلم او جلوگیری شود. چنان که بارها در دوران غیبت صغری، اتفاق افتاد که امام (علیه السلام) به نمایندگان خود دستور می داد که مثلاً هیچ گونه پولی از کسی نپذیرند، و آنان بدون این که علت این دستور را بفهمند، فرمان حضرت را امتثال کرده و بعد ها می فهمیدند که حکومت وقت اموالی را برای آن ها فرستاده، تا بهانه ای برای

جلب و سخت گیری بر آنان پیدا کند. [\(1\)](#) و امام (علیه السلام) با این دستورها نقشه های آنان را باطل ساخته

ص: 68

است. و هرکس مانند این کار را یک بار یا بیش تر انجام دهد، می تواند هر وقت که بخواهد بدان عمل کند.

اما هرگاه از بین بردن ظلم و ستم متوقف بر این باشد که حضرت مهدی علیه السلام، خود را برای بعضی از افراد آشکار سازد، در این صورت نیز طبق برنامه و نقشه ای خاص انجام می گیرد، که در بخش های آینده به بررسی آن ها خواهیم پرداخت، و لکن اگر ظهور و آشکار شدن حضرت مفاصدی در برداشته باشد و وضع آن حضرت روشن گردد، در این صورت دیگر کاری نمی شود کرد و ظلم و ستم بحال خود باقی مانده و امام (علیه السلام) کاری انجام نمی دهد.

و بهر حال نسبت بکار های شایسته، امکان دارد آن حضرت شخصی و یا جماعتی را برای انجام آن ها براه انداخته و یا گروهی را وادار سازد تا این گونه کارها را انجام دهد و آنان را به اندازه کافی تأیید نماید و موانع را از سر راه آنان بردارد و کارها طبق طبیعت ویژه خود - با این که مورد تأیید امام (علیه السلام) می باشد - در عین حال ممکن است به جهت کوتاهی و یا تقصیر گردانندگان، عقب نشینی کرده، جامه عمل بخود نپوشند.

و اما نسبت به کاری که ستم کار می خواهد انجام دهد، آن حضرت (علیه السلام) خود برای جلوگیری از آن، و یا کم تر کردن تأثیرش، اقدام می نماید. بدین ترتیب که یا آن شخص را قانع می نماید که دست از کار خویش بکشد و از آن منصرف شود و یا وسایل و ابزار آن را کندتر می کند که نتواند انجام دهد و در تنگنا قرار گیرد. و یا بطور کلی کار او از تأثیر می افتد. و یا مقدمات برانداختن آن را از راه قیام و مبارزه علیه آن ستمگر از سوی دیگران، فراهم می سازد.

نکته سوم: در این جا سخنی است از دونالدسن پیرامون حضرت مهدی علیه السلام، در مسئله ای که مورد بحث ما است، و در آن امام مهدی را به عدم توجه به یاران و طرفداران خود و برطرف نکردن ستم از آنان منسوب می سازد و می خواهد بدین وسیله عدم وجود آن حضرت را نتیجه گیری کند، زیرا اگر وجود داشت، نسبت بیاران خود احساس مسئولیت کرده و ظلم و ستم را از آنان دور

می ساخت و با آنان در ریشه کن کردن آن هم کاری می کرد، در صورتی که هیچ کاری در این زمینه انجام نداده و بلکه در طول تاریخ ظلم و ستم بسیار بوده است. بنابراین او وجود نداشته است.

وی گرچه این نتیجه گیری را به صراحت نگفته است ولیکن به اشاره و کنایه این مطلب را رسانده است، آن جا که گوید:

«در دوران بعد از غیبت امام، آل بویه زمام سلطه و حکومت را بدست گرفته و کوشش بسیاری برای متحد ساختن شیعیان و نیرومند کردن آن ها - هم چون ساختن مشاهد و گردآوری احادیث و تشجیع دانشمندان و مجتهدان - نمودند، و با وجود تمام این کوشش ها، امام منتظر در این دوره ای که از هر جهت شیعیان از وضعیت خوبی برخوردار بودند، آشکار نشد.

یک قرن دیگر نیز طرفداران شیعی مذهب آل بویه، حکومت شیعی را در دست داشتند، در عین حال امام در همان غیبت و پنهانی کبری، باقی ماند.

قرن سوم با ویژگی ستم و نهضت ها و روی کار آمدن بردگان و طبقات پائین اجتماع سپری شد، و باز هم امامی که در انتظارش بودند آشکار نشد.

جنگ های صلیبی، با شرکت خاندان پیامبر، بدون این که امام شان در میان ایشان باشد نیز سر رسید. از سوی مسلمان ها زمام امر برای اعلان جهاد، در انحصار بنی عباس و خلفای فاطمی بود که توان مقاومت در جنگجویان بظاهر مسیحی داشتند، ولی در عین حال، امام ظهور خود را به تأخیر انداخت.

و بعد از گذشت چهار قرن از وفات آخرین نایب خاص، در قرن سیزدهم میلادی، جنگندگان مغول بر کشور ایران یورش برده، با سنگدلی و قساوت بی نظیری عده ای را کشته و شهرها را ویران کردند، ولی علیرغم تمام ویرانی ها و دردها و نابسامانی ها، صاحب الزمان با فراغت هر چه تمام تر به صبر خویش ادامه داده و آشکار نشد. و حتی در آغاز قرن ششم هجری، در زمان شیوخ آذربایجان و دولت جدید صفوی، امام غایب به پیروان خود پیوست و

فقط، طبق ادعای این پادشاهان، گاهی بر آن‌ها تجلی می‌کرد.» (1)

با این که در این گفتار، چندین نکته قابل بررسی و نیازمند بازنگری است، ولیکن آن چه اهمیت دارد بررسی اشکال مهمی است که در نظر دونلدسن بوده و عبارت است از استبعاد وجود امام مهدی علیه السلام، به سبب آشکار نشدن آن حضرت بهنگام احتیاج بوجود او، که بیاید و ظلم و ستم را از شیعیان خود، و عموم مسلمان‌ها برطرف سازد.

پاسخ این اشکال، با توجه به آن چه قبلاً گفته شد، روشن شده است و اکنون آن را در قالب چند صورت یادآور می‌شویم:

اولاً: ما در هیچ موقعیتی و تحت هیچ شرایطی، نباید توقع داشته باشیم امام مهدی علیه السلام، بطور کامل ظاهر شود، زیرا آن حضرت برای گسترش عدالت جهانی در صحنه گیتی ذخیره شده، نه برای از بین بردن ظلم موقت و محدود، و یا برای پیوستن به اشخاص معین و مشخص. و این مطلب دانسته شد که شتاب در ظهور پیش از رسیدن زمان آن، موجب از هم پاشیدگی و آشفتگی در برنامه ریزی الهی برای روز موعود می‌شود. چرا که موفقیت آن حضرت، وابسته به شروط معین و موقعیت‌های خاصی است که پیش از روز موعود برآورده نمی‌شود و دانستیم هر چیزی که از برآوردن آن باز دارد، طبق اراده خدا و اراده خود حضرت مهدی علیه السلام، وجود آن امکان ندارد، هر چند که مهم و یا دشوار باشد.

ثانیاً: ما لاقلاً می‌توانیم احتمال دهیم که برخی از انحاء ظلم و ستم‌هایی که در طول تاریخ انجام گرفته است، هم چون جنگ‌های صلیبی، از سوی حضرت مهدی علیه السلام، قابل دفع و جلوگیری نباشند و برنامه ریزی سری و پنهانی و یا عمل عادی، فایده‌ای در رفع آن‌ها نداشته باشد و حضرت به تنهایی نتواند کاری بکند. و در این صورت که کاری از آن حضرت ساخته نباشد، دیگر در مقابل آن وظیفه‌ای نخواهد داشت و از انجام آن معذور است.

ص: 71

ثالثاً: بسیاری از موارد ظلم، فاقد نخستین شرط از دو شرطی که برای کارهای حضرت مهدی علیه السلام گفتیم، می باشند. پس خواه ناخواه آن حضرت برای رفع آن ها اقدامی نمی کند و این ها آن مواردی است که لازمه دخالت در آن ها، فاش شدن امر آن حضرت و منتفی شدن غیبت اوست.

رابعاً: بسیاری از موارد ظلم، واجد شرط دوم از دو شرط گذشته نیست. بدین اعتبار که وجود آن ظلم، موجب گسترش استعداد و آمادگی و احساس مسئولیت در امت می باشد و این خود یکی از شرط های مهم برای روز موعود است و قبلاً گفتیم که لازم نیست امام (علیه السلام) برای از بین بردن این گونه ظلم ها کوشش کند. زیرا اگر این گونه ظلم ها را از بین ببرد، شرط اساسی و عمده ظهور را از بین برده است و این از نظر اسلام امکان تحقق ندارد.

بنابراین دیگر اقسام ستمی که گاهی در تاریخ روی داده، با یکی از این نمونه ها تطبیق می کند که هرگاه حضرت بخواهد آن ها را از بین ببرد با وظیفه اسلامی خویش مخالفت کرده و اگر بطور حتم نگوئیم، لاقلاً احتمال این مخالفت خواهد بود که هیچ گاه حضرت دست به چنین خلافی نمی زند.

بنابراین هیچ گونه پیوستگی و ملازمی میان وجود امام مهدی علیه السلام و ایستادگی آن حضرت در مقابل این گونه ظلم ها و بدی ها نیست، تا آقای دونلدسن بتواند نبود حضرت بقیه الله را از آن ها استنتاج کند.

و اما دیگر ستم ها را، چنان که گفتیم، طبق تکلیف شرعی و مسئولیت اسلامی خویش، از بین می برد و در حدود شرایط خاص اسلامی، به تنهایی در مقابل آن ها ایستاده و برای از میان برداشتن آن ها می کوشد.

زندگانی اختصاصی حضرت مهدی علیه السلام

در این باره، در چندین زمینه می توان سخن گفت:

مسئله اول: آیا حضرت مهدی علیه السلام تاکنون ازدواج کرده است یا خیر، و آیا فرزندی دارد یا ندارد.

از دو جهت می توان در این زمینه بحث کرد، یکی از جهت قواعد عمومی و دیگری از دیدگاه اخبار و روایات.

دیدگاه نخست:

برحسب قواعد و قوانین عمومی.

این مسئله را با دو نظریه موجود درباره غیبت بررسی می کنیم:

طبق نظریه اول - که عبارت از مخفی شدن خود آن حضرت از دیده ها می باشد - با صرف نظر از اخبار و روایات وارده در این باب، باید معتقد باشیم که آن حضرت (علیه السلام) تاکنون ازدواج نکرده و تا پایان غیبت نیز ازدواج نخواهد کرد. و اشکالی هم نخواهد داشت، زیرا آن حضرت هر چیزی را که با غیبت منافات داشته باشد، نباید انجام دهد. بنابراین جایز نیست که ازدواج نماید، زیرا با غیبت منافات داشته و مستلزم آشکار شدن وضعیّت امام (علیه السلام) خواهد بود. چرا که ازدواج با وجود غیب بودن بدن حضرت امکان ندارد و

اگر بخواهد ظاهر شود و ازدواج کند، این همان محذوری است که باید از آن دوری کند، زیرا با هدف آن حضرت منافات دارد.

و اما فرض این که بگوئیم آن حضرت فقط برای همسر خود آشکار می گردد و دیگران نمی توانند او را ببینند، اگر چه از نظر عقلی اشکالی ندارد و امکانش وجود دارد، ولیکن خیلی بعید است، بطوری که چنین احتمالی نمی دهیم. زیرا باید پیش از آن که امام (علیه السلام) با این زن ازدواج کند، از هر جهت مورد اطمینان باشد و جزء یاران مخصوص و ویژه حضرت مهدی علیه السلام باشد، بطوری که هیچ گونه خطری از سوی او متوجه آن حضرت نباشد. و چنین زنی - اگر نگوئیم بالفعل وجود ندارد - وجود وی در میان زنان عالم بسیار بعید و نزدیک به عدم است. تا چه رسد به این که بگوئیم در هر نسلی یک زن با این خصوصیات یافت می شود. (1)

بنابراین طبق نظریه اول، زندگانی بدون همسر در طول غیبت کبری، برای امام مهدی علیه السلام، ضروری و لازم است.

و اما طبق نظریه دوم، که بنابر آن عنوان و شخصیت امام (علیه السلام) پنهان است، تمام اشکالات وارده بر نظریه اول، دیگر موضوعی نخواهند داشت. زیرا اگر چه برای آن حضرت، ازدواج کردن با شخصیت واقعی خود - با توجه به عدم وجود همسری با خصوصیات مطلوب، که ذکر شد - امکان ندارد، ولی بدون تشخیص و بصورت ناشناخته، اشکالی پیش نخواهد آمد و خیلی هم آسان خواهد بود. بطوری که همسر آن حضرت، در دوران عمر خود، ایشان را نشناخته، و بر فرض که در ذهن وی سئوالی پیش آید - که چگونه حضرت با مرور زمان پیر نمی شود و ... - حضرت مهدی (علیه السلام) می تواند با برنامه های ویژه ای او را طلاق داده و از خود دور سازد. و یا این که شهری را که در آن

ص: 74

1- مؤلف محترم، مسئله را زیاده از حد مشکل گرفته است و لابد در عراق به چنین زنانی برخورد نکرده و آسان نیافته اند. از کجا معلوم که حضرت نتواند بیابد و شناسایی کند و طبق اصطلاح مشهور: «عدم الوجدان لایدل علی عدم الوجود» خلاصه از نظر این جانب، وجود چنین بانوی بافضیلتی به تعداد زیاد، چندان هم محال نیست (مترجم)

زندگی می کند، عوض کند و در جای دیگر با شخص دیگری ازدواج نماید.

حال که این گونه ازدواج امکان دارد، می توانیم بگوئیم که آن انجام گرفته و حضرت در دوران غیبت کبری، همسر گزیده است، زیرا این کار با سنت مؤکد اسلامی و دستورات فراوان به ازدواج و تشویق و تحریک بسیار بر آن، تطبیق می کند. و تبعیت از این سنت، برای حضرت مهدی علیه السلام لازم تر از دیگران است. مخصوصاً اگر معتقد باشیم که معصوم - تا آن جا که ممکن باشد - ترک مستحب نکرده و مکروه انجام نمی دهد و به عصمت حضرت مهدی علیه السلام نیز مستلزم باشیم - چنان که صحیح نیز همان است - پس در صورتی که ازدواج امکان داشته و منافی غیبت نباشد، بر آن حضرت (علیه السلام) لازم می شود. و با این برداشت و تصور، امکان دارد که در هر نسل و یا این که در بیشتر نسل ها امام (علیه السلام) را فرزندان بسیاری باشد که نسل آنان نیز با مرور زمان گسترش یابد. زیرا ایشان شخصیت حقیقی خود را به فرزندان مستقیم و همسر خود معرفی نمی کند، تا چه رسد به ذرّه و اولاد فرزندان.

از گسترش این نظریه یک مطلب جلوگیری می کند (اگر خود دلیلی بر نداشتن فرزند نشود) و آن عبارت است از این که داشتن فرزند معمولاً همراه با شناخته شدن آن حضرت و روشن شدن وضع ایشان است، زیرا سال های اندک، و بلکه بیست سال و سی سال را می شود بصورت ناشناس، همراه زن و فرزند زندگی کرد چنان که امکان دارد در صورت التفات و متوجه شدن همسر از وی دوری گزید، ولیکن دور بودن و ناشناخته ماندن نسبت به ذریّه و فرزندان مشکل است. زیرا آن ها - و یا لاقلاً برخی از آن ها - می خواهند پدر خود را بشناسند و حسب و نسب خود را بدانند و لذا پیوسته آن حضرت زیر نظر آن ها بوده و مورد شناسایی قرار می گیرد و لذا نمی تواند برای زمانی طولانی خود را از دیده ها مخفی نگاه دارد و کسی از راز او آگاه نشود و بعد از گذشت پنجاه و یا هفتاد سال، وقتی فرزندان ملاحظه کردند که آثار پیری در او ظاهر نشده و هم چنان جوان باقی مانده است، لاقلاً این احتمال بذهن آن ها راه پیدا می کند که نکند وی حضرت مهدی (علیه السلام) است و یا فردی استثنایی است که باید

دربارهٔ او تحقیق بیش تری بشود و این جستجو و پی گیری خلاصه به نتیجه می رسد و احتمال شناخته شدن آن حضرت در میان هست و این مطلب با غیبت و پنهانی امام (علیه السلام) منافات دارد و اگر همهٔ اولاد او مراقبت و مواظبت از او را چندین نسل پی گیری کنند بطور حتم وضع حضرت روشن خواهد شد. و اما این فرض که حضرت مهدی (علیه السلام) با زن و فرزندانش زندگی کرده و به پیری می رسد و آثار پیری در او پدیدار می گردد، و آن گاه از دیده ها پنهان می شود و بطور معجزه آسا جوانی خود را باز می یابد و بار دیگر ازدواج جدیدی می کند و این وضع را همین طور ادامه می دهد، این فرض یک نظریهٔ بیهوده ای است که چندین اعتراض بر آن وارد می شود، که بهترین آن اعتراضات همین است که این مسئله با قانون معجزه منافات دارد، چرا که ازدواج کردن و اولاد داشتن، ارتباطی با هدایت مردم ندارد تا بدان جهت معجزه ای روی دهد.

بنابراین باید بپذیریم که اولادی که وجودش با غیبت منافات داشته باشد برای آن حضرت نیست، چه این که اصلاً وجود نداشته باشد و یا اگر تعداد کمی باشند، نَسَب خود را نمی شناسند. و شاید ما با برخی از آن ها برخورد کنیم ولی اثبات نَسَب آن ها محال است.

پس آن چه از قواعد عمومی بدست می آید، اینست که امام علیه السلام ازدواج نموده ولیکن فرزندی ندارد. نه از آن جهت که نقصی در آن حضرت و یا همسرش باشد، بلکه خدا چنین خواسته و یا امام (علیه السلام) خود عمداً از دارا شدن فرزند جلوگیری می کند تا رازش آشکار نشده و امرش محفوظ بماند.

دیدگاه دوم:

اخبار و روایاتی که دلالت بر وجود همسر و اولاد برای امام مهدی علیه السلام، دارند. و ما در این جا با دو شکل و یا دو گروه روایت مواجه

می شویم:

گروه اول: اخباری که بطور مجمل برداشتن زن و فرزند دلالت دارند، بنحوی که معلوم نیست این مطلب در زمان غیبت است یا بعد از ظهور و نیز

ص: 76

معلوم نیست ازدواج با عنوان واقعی آن حضرت صورت گرفته است و یا با شخصیت و عنوان ثانوی و بدلی. در آینده توضیح خواهیم داد که این گونه اخبار مربوط به بعد از ظهور است و یا اگر مربوط به زمان غیبت است، بصورتی است که موجب آشکار شدن وضع امام (علیه السلام) نگشته و با غیبت منافات ندارد.

گروه دوم: روایاتی که دلالت بر ازدواج آن حضرت و وجود فرزندان برای ایشان، در دوران غیبت کبری، می کند. در این باب سه روایت موجود است:

خبر اول: روایتی است که مرحوم حاج میرزا حسین نوری - قدس سره - در کتاب «نجم ثاقب» از کتاب غیبت شیخ طوسی و کتاب غیبت نعمانی نقل کرده است. وی با سند معتبر از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: صاحب این امر را دو غیبت است. یکی از آن دو آن قدر طول می کشد که برخی گویند: مرده است. و دیگری گوید: کشته شده است. و برخی دیگر گویند: از بین رفته است. بر اعتقاد بوجود او جز عدد اندکی از یارانش باقی نمی مانند. هیچ یک از فرزندان و نه دیگری، از جای او خبر ندارد، مگر آن کس که کارهای او را انجام می دهد. (1)

خبر دوم: روایت کمال الدین انباری است که مضمون آن را در مسئله چهارم ذکر خواهیم کرد. (2)

خبر سوم: روایت زین الدین مازندرانی است که از چندین جهت با روایت دوم شباهت دارد، بطوری که در فصل آینده خواهیم دید. (3)

اما به هیچ یک از این سه روایت نمی توان استدلال کرد، بدین معنی که بر فرض صحت سند این روایات، بیش از آن چه را که قواعد عمومی اثبات

ص: 77

1- نجم ثاقب / ص 224- غیبت طوسی / ص 102

2- نجم ثاقب / ص 217

3- نجم ثاقب / ص 284

کرده اند چیزی را اثبات نمی کنند.

و اما روایت نخست، از چندین جهت استدلال به آن صحیح نیست:

جهت اول: دلیلی بر این نیست که در این روایت یادی از فرزند برای آن حضرت شده باشد، زیرا شیخ طوسی و شیخ نعمانی این روایت را با یک عبارت نقل کرده اند، با این تفاوت که شیخ طوسی گفته است، هیچ یک از فرزندان و نه دیگران از جای او خبری ندارد. (1) و شیخ نعمانی روایت کرده است که: نه هیچ یک از دوستان و نه دیگران، از جایگاه او اطلاعی ندارند. (2) بنابراین، با توجه به اختلاف نسخه ها در آن قسمت از حدیث که شاهد آورده شده است، راهی برای استدلال توسط آن وجود ندارد.

جهت دوم: بر فرض که وجود لفظ «ولد» (فرزند یا فرزندان) را در روایت بپذیریم، این روایت بیش از آن چه را که مقتضای قواعد - طبق نظریه دوم برای غیبت - بود نمی رساند. زیرا امکان وجود فرزندی برای آن حضرت، که پدر خویش را نشناسد و از وضعیت او آگاه نگردد، مطرح می باشد و نیز امکان دارد که امام (علیه السلام) همسری داشته باشد که بر فرض آگاهی خود او از شخصیت واقعی آن حضرت، کسی را از آن مطلع نساخته و موضوع را از فرزندانش پپوشاند. ولیکن فرزند یا فرزندی که با آن حضرت معاشرت داشته و پدر خود را بشناسند، به صریح روایت منتفی است، چنان که طبق قواعد عمومی، نیز این امر منتفی می باشد.

جهت سوم: کم ترین احتمالی که در این مورد وجود دارد اینست که مقصود از عبارت «هیچ یک از فرزندان و نه دیگران، از جای حضرت آگاه نیستند» مبالغه در شدت پنهانی باشد. بدین معنی که اگر هم بر فرض آن حضرت را فرزندی باشد، حتی او هم از شخصیت حقیقی حضرت آگاه نخواهد بود، تا چه رسد به دیگران. و لذا - چنان که واضح است - این عبارت

ص: 78

1- غیبت طوسی / ص 102

2- غیبت نعمانی / ص 89

دلیلی بر وجود فرزند - بالفعل - نمی باشد. و همین اندازه که چنین معنایی برای روایت محتمل باشد، برای ساقط کردن استدلال بدان، کفایت می کند، زیرا آن گاه که احتمال به میان آید، استدلال باطل است.

و اما در روایت دیگر - که بزودی آن ها را ملاحظه خواهیم کرد - مدلول مشترک آن دو اینست که امام علیه السلام، در طول غیبت کبری، در بعضی از جزائر دریای مدیترانه سکونت گزیده و دارای همسر و فرزند می باشد، و در آن جا یک جامعه نمونه اسلامی که از فرزندان و یاران پیروان نیکوکار آنان تشکیل شده است، بنیان نهاده است و در آن جامعه بطور پنهانی زندگی می کنند و سر پرستی و زمامداری آن جا را فرزندان آن حضرت بدست دارند.

مشروح مضمون این روایات و توضیح نقاط ضعف آن ها را بزودی عرضه خواهیم داشت و در این جا بررسی دو اشکال کفایت خواهد کرد.

اشکال اول: این دو روایت از پایه و اساس درست نیست، زیرا بر نظریه اول پایه گذاری شده که بطلان آن را ثابت کرده ایم.

اشکال دوم: بر فرض صحت این دو روایت، مدلول آن ها بیش از آن چه که قواعد عمومی مقتضی بود، نمی باشد، زیرا نهایت آن چه از آن دو بدست می آید این فرض است که حضرت گاهی همسری با ایمان و مورد اطمینان را برگزیده و او هم موضوع را از فرزندان خود پنهان نگهداشته و به آن ها نگفته است، و اگر چه فرزندان انتساب خود را به امام (علیه السلام) دانسته، ولیکن او را ندیده و از مکانش خبر ندارند. خلاصه آن که برای صدق دو روایت کافی است که در طول دوران غیبت یک بار ازدواج کرده باشد و قواعد عمومی منافاتی با آن ندارد.

بنابراین در روایات چیزی را نمی بینیم که توسط آن بر بیشتر از آن چه که از قواعد عمومی بدست آورده ایم، بتوان استدلال نمود.

مسئله دوم.

«مکان و جایگاه حضرت بقية الله در طول غیبت کبری»

در کتاب تاریخ غیبت صغری (1) ، دیدیم که حضرت مهدی علیه السلام، به محمد بن ابراهیم بن مهزیار فرموده است: «ای فرزند مهزیار، پدرم ابا محمد (امام عسکری علیه السلام) با من پیمان بسته، که با مردمی که مورد غضب خداوند قرار گرفته اند و نفرینشان کرده و در دنیا و آخرت خوار و ذلیلشان نموده است، و عذاب دردناک برایشان مقرر ساخته، همسایه نشوم. و به من دستور داده که جز در دامنه های صعب العبور کوه ها و خرابه های شهرها، جایی سکنی گزینم...»

این روایت دلالت دارد بر این که جایگاه حضرت مهدی علیه السلام، در بیابان ها و صحراهای دور دست است و این مطلب هم در دوران غیبت صغری و هم در غیبت کبری بوده است و با هر دو نظریه درباره غیبت سازگار می باشد. اما قبلاً یادآور شدیم که این مطلب اگر چه بخودی خود محتمل است ولی با بسیاری از روایات دیگر که دلالت بر وجود و حضور آن حضرت در مکان های دیگر دارد، مخالف است، که مهم ترین آن ها روایات مشاهده است در دوران غیبت صغری و کبری، مگر این که فرض کنیم که آن حضرت (علیه السلام) توسط اعجاز بدان جا ها رفته است، که نیازی به چنین فرضی نداریم، زیرا معجزه بهنگام اتمام حجّت اقامه می شود و در اینجا نیازی بدان نیست.

از این روایت که بگذریم، آن چه باقی می ماند، بحث در مورد مکان حضرت بقیة اللّٰه، ارواحنا فدا، يك بار بر حسب قواعد عمومی - به مقتضای دو نظریه اصلی در زمنیه غیبت - و بار دیگر بر اساس روایات خاصی که می توان در این مورد بدان ها استدلال نمود، می باشد.

اما نظریه اول - یعنی پنهان شدن جسم حضرت - مقتضی آن است که مکان امام (علیه السلام) بطور کلی ناشناخته باشد، مگر به هنگام مشاهده در جائی که مصلحت اقتضاء کند.

ص: 80

1- نگاه کنید به ص 582 و غیر آن

و اما طبق نظریه دوّم - یعنی پنهان بودن شخصیت و عنوان امام (علیه السّلام) - چنان که قبلاً روشن ساختیم، امکان دارد آن حضرت در هر مکانی که اراده کند، زندگی نماید و بهر جا که می خواهد برود، چه در شهر و چه در بیابان و صحرا، و یا در دریا و فضا، بدون این که کسی را متوجه خویش گرداند و رازی را آشکار سازد. و گفتیم که شایسته نیست برای آن حضرت (علیه السّلام) فقط یک جا را برای همیشه و یا در اغلب اوقات در نظر بگیریم، زیرا لازمه آن، عادهً جلب شدن توجه مردم به شخصیت حقیقی آن حضرت و برطرف شدن غیبت وی می باشد. پس برای رفع شک و تردید مردم نسبت به خود، بایستی خود را جابجا سازد و هر مدتی در یک شهر سکنی گزیند.

و اما از نظر روایات مخصوصه ای که در این باره رسیده است، با چند روایت رو برو هستیم:

اول: روایت مفضل بن عمر که قبلاً گذشت و در آن می گفت: برجای حضرت، هیچ یک از فرزندان و نه دیگران، جز آن کس که کارهای شخصی ایشان را انجام می دهد، کسی آگاه نیست.

دوّم: خبر کمال الدین انباری که بدان اشاره کردیم.

سوّم: خبر زین العابدین مازندرانی که گذشت.

دو روایت اخیر در این مطلب مشترک می باشند که حضرت مهدی علیه السّلام، در جزایر ناشناخته ای در دریای ابیض میانه (مدیترانه) ساکن می باشد و گویا این اخبار با روایت ابن مهزیار مطابق می باشند که امام (علیه السّلام) جز در دره های صعب العبور و خرابه های شهرها ساکن نمی باشد و با مردمی که مورد خشم و غضب خداوند قرار گرفته اند، همسایه نخواهد شد.

و پیش تر گذشت که اساس این دو روایت بر نظریه اول پایه گذاری شده است و لذا باطل و نامعتبر می باشند.

چهارم: روایت ابو بصیر از امام باقر (علیه السّلام) است که می فرماید:

«برای صاحب این امر چاره ای از کناره گیری نیست و در

کناره گیری اش بایستی از نیروئی برخوردار باشد و با داشتن سی نفر همراه دیگر تنهائی و وحشتی نخواهد داشت و طیبه جایگاه خوبی است» (1)

این حدیث با روایت اوّل در دلالت بر کناره گیری حضرت بقیة اللّٰه و دوری وی از مردم مشترک است و از این جهت با آن متفاوت است که روایت اخیر چنین می رساند که گروهی از مردم در هر زمانی حضرت را شناخته و به او پیوسته و تنهائی را از او برطرف می سازند، ولی روایت اوّل این مطلب را نفی کرده و می گفت که هیچ کس جز خدمت کار ویژه امام (علیه السّلام) از مکان وی آگاه نیست و نیز روایت اخیر مکان حضرت را در «طیبه» می داند که همان مدینه حضرت رسول (ص) باشد.

بنابراین در این جا سه نکته است که باید به بررسی آن ها پردازیم و بهتر همان است که از نکته آخری آغاز کنیم:

نکته اوّل پیرامون مطلبی است که در روایت ابو بصیر است، که حضرت در مدینه سکنی گزیده و در آن جا بسر می برد. این مطلب را روایت ابن مهزیار - که طبق آن جای حضرت فقط بیابان ها و صحراها می باشد - نفی می کند. و نیز با روایاتی که دیدار امام (علیه السّلام) را در دوران غیبت صغری و کبری، در جاهای دیگری غیر از مدینه نقل کرده اند، منافات دارد. با در نظر گرفتن این مطالب روایت ابو بصیر قابل استدلال نخواهد بود.

با صرف نظر از این منافات و تناقض، بسر بردن در مدینه، با قواعد عمومی که دانسته شد، - چه نظریه اوّل را قبول داشته باشیم و چه نظریه دوّم را - منافاتی ندارد.

و اما بنابر نظریه پنهانی خود آن حضرت، پس امکان این هست که محل سکونت آن حضرت را در مدینه فرض کنیم و هیچ گونه اشکال و یا دشواری پیش نخواهد آمد.

ص: 82

1- قال الباقر (علیه السّلام): لابد لصاحب هذا الامر من عزلة، و لابد فی عزلة من قوة، و ما بثلاثین من وحشة، و نعم المنزل طیبه: غیبت

و اما بنابر نظریه پنهانی عنوان و شخصیت، باید سکونت در مدینه را طوری در نظر بگیریم که کسی از وضع آن حضرت آگاه نگردد. زیرا زندگی کردن، برای مدتی طولانی در یک مکان، عاده سبب جلب توجه مردم و شناخته شدن امام (علیه السلام) می شود پس بناچار باید فرض کنیم که در هر دوره در یک جا زندگی می کند، بطوری که اگر معدل گیری کنیم، بیش از هر جای دیگر در مدینه سکونت داشته باشد. و این گونه سکونت در یک شهر موجب پیدایش ظن و گمانی نسبت به شخصیت آن حضرت نمی گردد.

و شاید این برای امام (علیه السلام) مناسب تر باشد، زیرا آن حضرت مجاورت مدفن و روضه مبارکه جد بزرگوار خویش حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را، و نیز نزدیک بودن به مکان حج را - برای این که هر ساله این سنت را بجا آورد - دوست دارد.

بخصوص آن که اغلب ساکنان مدینه در اکثر قرن های تاریخ اسلام - اگر نگوئیم در تمامی آن ها - از ریشه منکر وجود آن حضرت بوده اند و کسی در فکر وی نبوده تا بخواهد از جا و مکان حضرت اطلاعی بدست آورد و او را بشناسد.

نکته دوم: درباره اختلاف مضمون دو روایت، پیرامون معاشرت و عدم معاشرت بعضی از مردم با آن بزرگوار می باشد.

برای سنجش این دو موضوع باید مضمون آن دو را بر قواعد عمومی عرضه کنیم و ببینیم کدام مطابقت بیش تری دارد. نتیجه موازنه و سنجش، بر حسب این که کدامیک از دو نظریه اساسی در مورد نحوه غیبت درست باشد، اختلاف پیدا می کند؛ اگر نظریه اول را بپذیریم، ترجیح با روایت مفضل بن عمر است، گرچه از تمام جهات با آن نظریه تطبیق نمی کند، زیرا در این روایت آمده است که خدمت کار مخصوص حضرت، آن بزرگوار را می شناسد و خدمت ایشان می رسد. اما اگر نظریه دوم را بپذیریم، بهتر آن است که روایت ابو بصیر را قبول کنیم. گرچه این هم از تمام جهات مطابقت نخواهد داشت، زیرا در این روایت معاشرین و آشنایان حضرت مهدی علیه السلام را

در هر زمان، درسی نفر منحصر می‌سازد، بطوریکه اگر آن‌ها نباشند، آن حضرت (علیه السلام) در تنهایی و وحشت بسر می‌برد ولی طبق نظریهٔ دوم نیازی به سی نفر نخواهد داشت، زیرا می‌تواند بصورت ناشناس در اجتماعات شرکت کند و با هر کس که می‌خواهد تماس بگیرد. آری می‌شود گفت که فقط سی نفر هستند که می‌توانند از موقعیت و واقعیت آن حضرت آگاهی داشته باشند. اما البته این توجیه - اگر چه بار یک و دقیق است - ولی طبق آن، دیگر نبود آن سی نفر موجب تنهایی ترسناک نخواهد بود.

نکته سوم: هر دو روایت صراحت دارند در این که آن حضرت از مردم کناره‌گیری می‌کنند. این مطلب را به یکی از دو وجه ذیل می‌توان حمل نمود:

وجه اول: این که به اعتزال و کناره‌گیری نسبی تفسیر شود، بدین

معنی که حضرت مهدی علیه السلام به صفت حقیقی خود، میان مردم نیست، گرچه بصورت یک فرد معمولی، در بین آنان بسر می‌برد و این مطلب با نظریهٔ دوم (پنهانی عنوان) سازگار است، اگر چه با ظاهر دو روایت مخالفت دارد، و هر کس آن دورا بخواند، این مخالفت برایش روشن خواهد شد.

وجه دوم: کناره‌گیری آن حضرت از مردم بطور مطلق می‌باشد. این وجه، با نظریهٔ اول نزدیک تر است، زیرا آن مستلزم کناره‌گیری مطلق است. و با نظریهٔ دوم نیز منافاتی ندارد، زیرا امکان دارد که امام (علیه السلام) در حال دوری و کناره‌گیری از مردم دیده شود، ولیکن شناخته نشود. اما نیازی به این فرض نیست، زیرا در صورت شناخته نشدن، دیگر کناره‌گیری لازم نیست، مگر در مواردی که بودن در میان مردم، موجب آشکار شدن موقعیت آن حضرت (علیه السلام) گردد.

مسئله سوم:

«آنچه در زمینهٔ نام فرزندان حضرت مهدی علیه السلام، محل سکونت و اعمال ایشان رسیده است.»

روایت انباری، که بدان اشاره شد، گویای این مطلب است که امام (علیه السلام) در جزایر ناشناخته ای در دریای مدیترانه، فرزندان دارد، بدین ترتیب:

ص: 84

1 - طاهر بن محمد بن الحسن، فرمانروای یکی از این جزایر بنام «زاهره» (1)

2 - قاسم بن محمد بن الحسن، فرمانروای جزیره «رائقه». (2)

3 - ابراهیم بن صاحب الامر، حاکم شهری بنام «صافیه». (3)

4 - عبدالرحمن بن صاحب الامر، حاکم شهر «طلوم» (4)

5 - هاشم بن صاحب الامر، حاکم شهر «عناطیس» (5)

تمامی اینان، تحت نظر پدر خویش حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) حکومت می کنند، گرچه این روایات دلالت ندارند بر این که آیا پدر خویش را می بینند یا نمی بینند.

از آن جا که واقعه روایت شده، مربوط به قرن ششم هجری (6) می باشد که از تولد حضرت چهار صد سال گذشته، و نیز احتمال نمی دهیم که طول عمر فرزندان و همسر حضرت به شکل غیر عادی بوده و از عمر دیگران بیش تر باشد بنابراین بر فرض صحّت روایت، آن چه روشن می شود اینست که آن حضرت در آن دوران دارای همسر و فرزند بوده است. و قبلاً گفتیم ازدواج آن حضرت در صورتی است که همسری قابل اطمینان و دارای بالاترین مراتب اخلاص وجود داشته باشد، تا آن حضرت را شناخته و در پنهان نگاه داشتن ایشان همکاری کند، بطوری که حتی فرزندان هم پدر خود را نشناسند، اگر چه ممکن است انتساب خود را به حضرت بدانند.

اما ازدواج و یا فرزند داشتن آن حضرت، پیش از قرن ششم و یا بعد از آن را روایت متعرض نشده، و لذا بستگی به قواعد گذشته دارد.

و به عدم صحّت این روایت، قبلاً اشاره شد و تفصیل آن خواهد آمد.

ص: 85

1- نجم ثاقب / ص 220 ، 221

2- نجم ثاقب / ص 222

3- نجم ثاقب / ص 222

4- نجم ثاقب / ص 222

5- نجم ثاقب / ص 222

6- نجم ثاقب، ص 217

و اما روایت مازندرانی که در مضمون شبیه این روایت است، تاریخ آن، قرن هفتم می باشد و دلالت دارد بر وجود جزایری در دریای مدیترانه که بزرگ ترین آن ها جزیره خضراء است که یکی از نایبان خاص حضرت بر آن حکومت می کند، که نامش محمد و لقبش شمس الدین می باشد. وی یکی از نوادگان حضرت است که با پنج پشت به ایشان می رسد، (1) ولی روشن نیست که به کدام یک از فرزندان گذشته می رسد.

و ظاهراً بعید است که در طول یک قرن پنج نسل پشت سر هم به وجود آیند، مگر این که فرض کنیم آن حضرت همسران متعدد داشته و یا تناسل اولاد او سریع بوده است.

ظاهر این روایت آنست که فرزندان دیگری همزمان و معاصر آن شخص نبوده والا نواده پنجم به حکومت نمی رسید مخصوصاً که روایت گویای آنست که پدران این شخص از او برتر و شایسته تر بوده اند زیرا این شخص خود به خدمت حضرت نرسیده لکن پدر و جدش به خدمت حضرت می رسیدند آن حضرت را زیارت کرده و صدای او را می شنیدند و هر چه ارتباط یک شخص بیش تر باشد فضیلت و اخلاص او نزد آن حضرت بیشتر است.

صحت و عدم صحت این روایت را در مسئله چهارم بررسی خواهیم کرد.

مسئله چهارم

«بنیان گذاری جامعه نمونه اسلامی در دوران غیبت کبری، توسط حضرت بقیة الله (علیه السلام)... و یا عدم صحّت آن»

دو روایت انباری و مازندرانی، که قبلاً به آن ها اشاره شد، دلالت بر تأسیس چنین جامعه ای دارند... و قرائن عقلی و نقلی دیگری وجود آن را نفی می کنند.

در اینجا مایلیم ویژگی های فکری و اجتماعی و علمی و سیاسی چنین

ص: 86

جامعه نمونه ای را، با دست آورده ای آن در زمینه رفاه و آسایش و بهره گیری های کشاورزی و تجاری بررسی نمائیم. پوشیده نماند، در صورتی که اصل ثبوت این دو روایت و صحّت آن ها مورد اشکال قرار گرفت، دیگر ارزشی برای این خصوصیات و ویژگی ها باقی نخواهد ماند، مگر این که بر فرض صحت آن در نظر روای بحث کنیم و از این جهت مورد بررسی قرار دهیم که برای برخی از مسلمین آینده جامعه اسلامی را از دیدگاه مکتب خود، چه بصورت یک جامعه اسلامی، دولت اسلامی، و یا نظام مخصوص حضرت مهدی علیه السلام، بازگو کنیم. و بزودی انطباق و هم آهنگی آن را با قواعد و ادله راستین اسلامی، خواهیم سنجید.

این دو روایت، هر دو بر این مطلب اتفاق دارند که در کناره های دریا شهرهای بزرگ بسیاری است، که امکان دارد در صحراهای یکی از قاره ها و یا در جزایر پهناور یکی از اقیانوس ها باشند. و روایت مازندرانی صریحاً می گوید که در دریای ابیض میانه (مدیترانه) می باشند و وجود همین جزایر علت نام گذاری آن دریا به بحر ابیض شده است، زیرا پیرامون آن ها را آب سفید رنگ صافی گرفته است که رنگش با رنگ دیگر آب های دریا تفاوت دارد و هرگاه کشتی های کافران و محاربان، وارد آن آب ها می شود با قدرت خداوند و توجهات حضرت بقیة الله (علیه السلام) غرق می شوند.

این مجموعه سرزمینی بزرگ و گسترده را در روی زمین تشکیل می دهد، زیرا هر یک از شهرهای آن با دیگری، دوازده و یا پانزده روز راه فاصله دریایی و یا خشکی - با وسایل مرسوم و رائج قرن ششم و یا هفتم هجری - دارد، که این مسافت تقریباً فاصله میان مکه و مدینه منوره در حجاز، و یا بصره و بغداد در عراق، می باشد.

با وجود پهنه گسترده و مساحت زیاد، این سرزمین را باغ ها و روستاهای بسیاری احاطه کرده است که به هزار و دویست روستا، در اطراف هر شهر، می رسد. بدین ترتیب ساکنان آن را باید بیش از ده میلیون نفر بدانیم و لذا دولت متوسطی می باشد که می تواند نمونه ای از یک جامعه

اسلامی به بهترین روش را تشکیل دهد.

این مجموعه، از زیباترین صحنه های طبیعی و بهترین شرایط اقتصادی برخوردار است، بنحوی که زبان را یارای توصیف آن نیست. و در این میان کافی است که بدانیم بسیاری از خانه های آن جا، از سنگ مرمر شفاف ساخته شده است و گرداگرد هر شهری را، صدها مزرعه و بوستان با هوای آزاد و میوه های فراوان فرا گرفته است.

و به صریح روایت انباری، گرگ و میش با صداقت و الفت هر چه تمام تر در مزارع آن جا می چرخد. درندگان و حیوانات، بین مردم براحتی و آزادی گردش می کنند و به کسی آسیب نزده، حادثه ای پدید نمی آورند.

شهرها دارای بازارهای بسیاری هستند که کالاهای گوناگون و اجناس رنگارنگ را عرضه می کنند. گرمابه های بسیار نیز در این شهرها وجود دارند و در وسط شهر مسجد بزرگی است که برای اقامه نماز جمعه، مردم در آن جا اجتماع می کنند. و از سمت دریا، در اطراف شهر برج و باروهایی است که شهر را از هجوم و حمله دشمن محافظت می کند.

آئین ساکنان این بلاد، اسلام، و مذهب شان، شیعه اثنی عشری است.

اخلاق و رفتار بزرگوارانه آنان را (که باید از آن صحبت شود)، انباری چنین توصیف می کند: بهترین اخلاق انسان های روی زمین را دارند. در امانت داری و دیانت و راست گویی نظیری ندارند. سخن شان از بیهوده گویی و غیبت و یاوه گویی و دروغ و سخن چینی خالی است. حقوق و مالیات شرعی را می پردازند. بر داد و ستد آنان روح اطمینان و خوش گمانی حاکم است، بدان حد که فروشنده به خریدار گوید: برای خود وزن کن، و بردار، و برداشت حق تو، نیازی بوجود من ندارد. و به مجرد این که صدای اذان بلند می شود، مردم کارهای خود را رها کرده، مرد و زن به ادای نماز می پردازند.

اجتماعات مردم این شهرها، با هم یاری و الفت و مهربانی همراه است، هرگاه شهر و یا جزیره ای نیازمند کمک و همراهی باشد، و یا مواد کشاورزی نداشته باشد، کالاهای مورد نیازشان از جاهای دیگر، بطور مجانی

و رایگان، بدان جا فرستاده می شود.

طبق روایت مازندرانی، بر این جوامع، فرمانروای واحدی حکمرانی می کند. و بنا به گفته انباری، چندین حاکم که از سوی حضرت مهدی علیه السلام، منصوب گشته اند که نایب خاص حضرت به حساب می آید و لذا او نماز جمعه را - بدلیل تحقق شرط وجوب آن، که وجود امام معصوم و یا نایب خاص او می باشد - اقامه می دارد.

همین فرمانروا، که نایب خاص حضرت است، نماز جماعت را نیز در اوقات آن اقامه می کند و هموست که در مورد مسائل شرعی مردم فتوا می دهد و میان آنان قضاوت می کند، و به صریح روایت مازندرانی، علوم عربیه، اصول دین، و فقه را از حضرت بقیه الله (علیه السلام) فرا گرفته، تدریس می نماید. و اگر نیاز به مجادله و بحث، پیرامون مسائل اعتقادی باشد، بطور صریح و قاطع به مجادله می پردازد و در تمام این مناظرات پیروز می شود. وی، دستی دهنده، و سفره ای گشوده بر روی میهمانان دارد.

در گذشته نام چندین نفر از فرمانروایان این شهرها را ذکر کردیم. پنج نفر از آنان از اولاد آن حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بودند (طبق روایت انباری) و طبق روایت مازندرانی، یکی از نوادگان حضرت حاکم و فرمانرواست.

مردم، از فرمانروای خویش، اطاعت همه جانبه دارند و سخن آخر، همیشه سخن اوست و در دل مردم ابهت و عظمت هر چه تمام تر دارد. گاه گاهی خبرهایی می دهد که عادهً نباید از آن ها خبری داشته باشد. مثل این که گاهی اسامی مسافران تازه وارد را می گوید و این خود نشانه راست گویی و پایه حکومت اوست. البته این پیشگویی ها، آگاه ساختن از غیب نیست، بلکه او این ها را از امام مهدی علیه السلام - اگر چه با واسطه - نقل می نماید. و خود آن حضرت (علیه السلام) عالم است به تعلیم خدای عزوجل او را، از طریق الهام و مانند آن. و لذا در روایت آمده است که راوی می گوید: عرض کردم: از کجا اسم من و نام پدرم را می دانی. پاسخ داد: بدان که خصوصیات و ریشه و اصل و نسب تو و مشخصات اسم تو و نام پدرت -

که خدا رحمتش کند - قبلاً به من رسیده است. (1) و جز این نمی تواند باشد که این مطالب، قبلاً از سوی حضرت مهدی علیه السلام به او رسیده است.

خود حضرت مهدی علیه السلام، در این مجتمعات بصورت ناشناس و با کناره گیری از جامعه، حتی فرمانروایان، با این که مورد مورد اعتماد می باشند، زندگی می نماید و هرگاه به مسافرت و یا به حج رود، باز بهمین جا بر می گردد. تعلیمات خود را از طریق نامه نگاری به حاکم می آموزد و نظر قاطع خود را، درباره رویدادهای اجتماعی، که مردم نیازمند آن ها هستند به فرمانروا ابلاغ می کند. چنان که این مضمون در روایت مازندرانی وجود دارد. و بدین ترتیب آن حضرت (علیه السلام) اشراف و نظارت همه جانبه بر این حکومت نمونه دارد. یادش در آن جا زنده و به دستوراتش در این جامعه عمل می شود. توده های مردم بر اساس اخلاص و اعتقاد به او تربیت یافته و در انتظار ظهور او بسر می برند و این مسئله بین تمامی طبقات مردم رایج است، بطوری که در گفتار خود، فقط به آن حضرت سوگند یاد می کنند.

این، نما و تصویری کلی است، از جامعه نمونه ای که حضرت مهدی علیه السلام تشکیل می دهد (بر طبق این دو روایت) و لکن نمی شود این دو روایت را بطور مطلق و همه جانبه درست بدانیم، زیرا اشکالات متعددی بر آن ها وارد است، که در این جا سه اشکال مهم را یادآور می شویم:

اشکال اول:

کره زمین، در این زمان، و بلکه از قرن ها قبل، و جب به و جب و متر به متر، شناسایی شده است و مردم بر تمام زوایا و گوشه های آن آگاه گشته اند. ولی با این همه هیچ کس بر چنین جایی دست نیافته و بر این گونه جزیره ها و شهرها، دست نیافته است. و اگر وجود می داشت، بطور حتم و مسلّم شناخته می شد و از مهم ترین مراکز اسلامی بحساب می آمد. بنابراین بطور قطع چنین

ص: 90

و اما این پندار، که این سرزمین از دیدگان همه جهانیان، پنهان می باشد، چنان که وضع خود حضرت مهدی علیه السلام نیز بدین گونه است (اگر نظریه اول در مورد نحوه غیبت صحیح باشد)، نظری است که برخی از محققین آن را ابراز داشته (2) و برای تأیید آن وسعت قدرت خداوند، و روایتی را که طبق آن، حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، بهنگام ادای نماز، در برخی اوقات از دید کفار مخفی می مانده است، شاهد آورده اند. ولیکن این استدلال امکان عقلی این گونه پنهانی را اثبات می کند، نه وقوع آن را، و ما نیز قدرت بی نهایت خداوند را در بالاتر و بزرگ تر از این اندازه قبول داریم، لکن وقوع این جزایر را در خارج نفی می کنیم و میان پنهان شدن حضرت مهدی علیه السلام، و یا حضرت رسول معظم (صلی الله علیه و آله و سلم)، و مخفی بودن این شهرها تفاوت می گذاریم، چرا که پنهان شدن حضرت مهدی (علیه السلام) و یا رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، برای اینست که وجود مبارکشان از گزند آفات، مصون مانده، بتوانند به هدایت مردم پردازند و بر آنان حجت را تمام نمایند، پس پنهان شدن آنان با قانون معجزات مطابق است، زیرا آن قانون عبارت است از این که هرگاه کامل ساختن حجت، متوقف بر معجزه باشد، خداوند آن را بوجود می آورد و توسط آن نوامیس طبیعی را خرق می نماید و در خارج از این حد معجزه ای پدید نمی آورد. و بر اساس همین اصل، نظریه اول را که (نظریه خفاء شخص باشد)، رد کرده، نپذیرفتیم، زیرا برای سلامتی حضرت مهدی علیه السلام و دوری ایشان از آفات، نیازی به پنهانی دائمی نیست.

ص: 91

1- البته به این قاطعیت که نویسنده محترم با خوشبینی به کشفیات و تحقیقات سیاحان و جهانگردان اظهار نظر فرموده اند نمی شود گفت؛ زیرا بسیاری از اماکن روی خشکی زمین، وسط دره ها، و اواسط کویر و بالای کوه ها هنوز دست تحقیق بشر بدان جا نرسیده و آن چنان نیست که وجب به وجب را گزارش کرده باشند، لذا از باب این که «عدم الوجدان لایدل علی عدم الوجود» نمی شود بطور قطع و کلی انکار کرد. (مترجم)

2- نجم ثاقب، ص 227

و اما نسبت به پنهان شدن یک شهر و یا یک جامعه اسلامی که بخواهد بطور کلی از دیده ها پنهان شود، برای برپاداشتن حجت و یا اتمام آن نیازی بدان گونه پنهانی نیست، زیرا فرض بر آنست که افراد جامعه انسانی با اسلام آشنا شده و حجت بر آنان تمام گشته و دیگر نیازی به انجام معجزه نیست، و فرض بر آن بود که در امن بودن چنین جامعه ای از خطر دشمنان متوقف بر پنهانی آن است و چنین مسئله ای در اسلام شناخته نشده و از قانون عمومی معجزات خارج است و لذا درباره آن معجزه ای روی نمی دهد، و بنابراین اگر چنین جامعه و کشوری باشد بناچار باید ظاهر و آشکار بوده در این صورت شناخته می شود و چون نه ظاهر است و نه شناخته شده، پس وجود خارجی ندارد.

و در صورتی که پنهان شدن یک جامعه مسلمان، برای برکنار بودن از آفات دشمنان، درست باشد، باید غیب شدن اجتماعات اسلامی دیگری را که در طول تاریخ، در معرض هجوم دشمنان قرار گرفته اند، صحیح بدانیم، ولیکن چنین چیزی روی نداده است و اگر قانون معجزات وقوع آن را ایجاب می نمود، بهر حال روی می داد.

گاهی گفته می شود که در این جامعه نمونه فرضی و ویژگی بزرگی است که آن را از سایر جوامع ممتاز ساخته است و آن وجود حضرت مهدی علیه السلام در آن جا می باشد، بناچار جایز است خداوند این سرزمین را به غیب بودن اختصاص دهد.

ولیکن این اندیشه بطور کلی ناصحیح است، زیرا اگر سلامتی و بقا و غیبت حضرت بقیة الله، متوقف بر پنهانی آن شهرها باشد، این پنهانی امر صحیحی خواهد بود ولیکن چنین ملازمه ای میان سلامتی حضرت و پنهانی شهرها نیست، زیرا بنا بر هر دو نظریه اساسی که در مورد نحوه غیبت مطرح است، آن حضرت (علیه السلام) می تواند سلامتی خویش را در هر جای عالم که باشد حفظ کند، بدون این که نیازی به غیب شدن شهرها باشد، و لذا برای این جامعه دیگر ویژگی خاصی بجا نخواهد ماند، و حتی می توان - با توجه به

آن چه در مورد اتمام حجّت ذکر شد - بگوئیم که اقامه حجّت بر این مجتمع نه تنها متوقف بر غیب شدن آن نیست، بلکه کامل کردن حجّت بر آن متوقف بر ظاهر بودن آن و وجود آن به صورت جزئی از عالم بشری است، و این مطلب از قانون تمحیص و امتحان الهی که بر پایه عقل و نقل ثابت شده است استفاده می شود. چرا که یک فرد مسلمان و یا یک جامعه اسلامی، هرگاه با هجوم امواج کفر و روبرو گشته و در مقابل انحرافات گمراه کننده قرار گیرد و در راه دین و آئین مقدس خویش، فداکاری کند، بهر اندازه که ایمانش قوی تر و راسخ تر و اراده اش پا بر جاتر و نیرومندتر باشد، در نتیجه درگیری نظامی و یا عقیدتی او با کفر و انحراف، خود جزیی از برنامه و سنت امتحان خداوندی او است، تا هر کس هلاک گشته از روی دلیل باشد و آن کس که زندگی یابد و جاویدان شود نیز با دلیل و برهان باشد. بدین ترتیب اتمام حجّت متوقف بر این برخورد و درگیری است و در بخش های آینده این کتاب خواهیم دهید که ظهور حضرت مهدی علیه السلام، متوقف بر این آزمایش و تمحیص است. و این برخورد و این آزمایش در جامعه ای روی خواهد داد که ظاهر و آشکار و با سایر جوامع مرتبط باشد، نه در جامعه ای که در پنهانی، با راحتی بسر

برد و با افکار و اندیشه های خود زندگی کند.

بنابراین قانون عمومی تمحیص و امتحان و قانون معجزات، با غیب بودن هر جامعه مسلمان و یا برکناری و عزلت آن از عالم، منافی می باشند، پس اگر این مجتمع (نمونه) وجود داشته باشد، باید ظاهر باشد و چون چنین نیست، پس وجود هم نخواهد داشت.

مقصود ما از آن چه در گذشته گفتیم که این دو روایت بر اساس نظریه اول پایه گذاری شده اند، همین مطلب است و اکنون دانستیم که نظریه اختفای جامعه از نظریه اول که خفاء شخص باشد، دورتر و بیهوده تر است، زیرا با پذیرفتن نظریه دوم، دیگر نیازی باین مطلب نداریم. و اما نسبت به شهرها نیز هر یک از دو قانون معجزات و تمحیص و امتحان، پنهانی آن ها را نفی می کنند.

و کاش می دانستم که مدعی پنهانی شهرها، چرا به سیاق دو روایت که بر وجود آن شهرها دلالت می کرد، توجه نداشته که سیاق آن ها از دو نقطه نظر با این عقیده منافات دارد:

نقطه نخست: مضمون روایت مازندرانی، که دریای سفید بدان جهت بدین عنوان نامیده شده است که آب صافی هم چون آب فرات، اطراف آن جزیره ها را فرا گرفته است و هرگاه کشتی های دشمنان بدان جا وارد می شوند به قدرت خداوند و برکات حضرت بقیه الله غرق می گردند.

اگر این جزیره ها پنهان از دیده ها بودند، چگونه دشمنان بدان جا راه می یافتند. آری در این صورت همان پنهانی برای حفظ و حمایت آن ها کفایت می کرد، بنابراین وجود این آب صاف، خود بهترین دلیل بر عدم اختفای این جزایر است.

نقطه دوم: اگر اختفاء صحیح باشد، باید برای هیچ کس از بیرون معلوم نباشد، بجز افرادی که در درجه عالی وثاقت و اطمینان باشند، زیرا اگر برای دیگر افراد این مسئله کشف شود، احتمال خطر و حمله دشمنان وجود دارد. پس هنگامی که کاروان راوی در دریا به این جزیره ها رسیده و مسلمان ها و مسیحیانی با اختلاف مذهب و روش هایی که دارند در آن جا هستند، وجود این قبیل افراد غیر مطمئن عدم اختفاء را تأکید می کند.

اشکال دوم:

اشاره

این دو روایت انباری و مازندرانی، با بسیاری از روایات دیگر تعارض دارند. این روایات گرچه مضامین مختلفی دارند ولی همگی در نفی مضمون این دو روایت اتفاق دارند (البته هر کدام از جهت خاص خود) و در باب تعارض روایات، این قاعده ثابت شده است که هرگاه یک یا دو خبر با مجموعه بسیاری از اخبار دیگر - که مضمون مشترک آن ها قطعیت پیدا کرده - تعارض داشته باشند، در این صورت آن روایات فراوان را بر آن یک و یا دو روایت مقدم می داریم و برای آن یک یا دو خبر اعتباری باقی نمی ماند.

مجموعه اخبار معارض با این دو روایت را، در چند گروه دسته بندی

گروه اول: اخبار آزمایش و امتحان خدایی، هم چون فرمایش امام باقر علیه السلام که فرمود:

«هیئات، هیئات، لا یكون فرجنا حتی تغربلوا ثم تغربلوا (این جمله را سه بار فرمود) حتی یدهب الله تعالی الکدر ویبقی الصفو»:

بسیار دور است، بسیار دور است، فرج ما روی نخواهد داد، تا وقتی که غربال شوید و سپس غربال شوید (سه بار) تا این که خداوند متعال تیره ها را از بین ببرد و صاف ها را نگاه دارد.

و مانند فرمایش حضرت صادق علیه السلام:

(والله لَتُمَيِّزَنَّ، والله لَتُمَحِّصَنَّ، والله لَتُعْرَبِلَنَّ كَمَا يُعْرَبِلُ الزُّوَانُ مِنَ الْقَمَحِ):

بخدا سوگند همانا از یک دیگر جدا می شوید، بخدا سوگند همانا آزمایش خواهید شد، بخدا سوگند همانا غربال خواهید شد هم چون غربال شدن زوان (1) از گندم.

این قبیل اخبار و روایات بسیارند که بر قانونی الهی که بجهت آن غیبت کبری روی داده است دلالت می کنند و این یک قانون همگانی برای تمام افراد انسانی است و نمی شود آن را برای عده ای مخصوص و یا جامعه خاصی استثنا زد، و دانستیم که اختفا و پنهانی از دیده های مردم، با امتحان و تمحیص منافات دارد و مستلزم این است که این قانون عمومی شامل آن جامعه پنهان نشود. بنابراین اخباری که دلالت بر تمحیص و تصفیه می کنند. وجود جامعه ای را که مشمول مضمون آن ها نشود، نفی می کنند.

گروه دوم: شامل روایاتی است که دلالت دارند بر سکونت حضرت مهدی علیه السلام در اماکن دیگر، غیر از آن جا که در آن دور روایت آمده است. مانند مدینه منوره (چنان که در یک روایت بود)، و در صحراها و

ص: 95

1- گیاهی است که غالباً میان گندم می روید و دانه آن شبیه دانه گندم است ولی از آن کوچک تر می باشد و اگر خورده شود، خواب می آورد. (مترجم)

بیابان های خشک (در روایتی دیگر). ما، اگر چه این روایات را مورد اشکال قرار دادیم، ولی توانائی معارضه و مقابله این دورا با دو روایت مورد بحث، نمی توانیم نادیده بگیریم و این دو نیز می توانند در بی اعتبار ساختن آن دو روایت، با مجموعه روایات دیگر متعارض، شرکت داشته باشند. علاوه بر این روایات دیگری نیز وجود دارد که دلالت بر سکونت حضرت در اماکنی دیگر دارند و فعلاً نیازی بذکر آن ها نیست.

گروه سوم: اخبار و روایات بسیاری است که دلالت دارند بر مشاهده حضرت مهدی علیه السلام در غیر آن شهرها و کثرت آن روایات بحدی است که نمی شود آن ها را نادیده گرفت.

این روایات وجود آن حضرت را، در برخی از اوقات، در جاهای دیگری خارج از آن مناطق مفروض اثبات می کنند، و بلکه از آن ها چنین بر می آید که امام (علیه السلام) غالباً در آن شهرها زندگی نمی کنند.

این روایات، خواه ناخواه، با آن دو روایت که حضرت را غالباً در آن شهرها می دانست، منافات داشته، متعارض خواهند بود. زیرا اگر برآستی آن شهرها محل سکونت حضرت باشند، حضور آن بزرگوار در جاهای دیگر، بر سبیل تصادف و یا بصورت معجزه خواهد بود، و هیچ یک از این دو قابل تصور نیست؛ از روی تصادف بدین جهت امکان ندارد که موارد دیدار آن قدر زیاد هستند که احتمال تصادف را برطرف می سازند، و بصورت معجزه نیز امکان ندارد، چرا که با قانون معجزات تطبیق نمی کند، زیرا اقامه حجّت متوقف بر وجود این معجزه نیست.

و بلکه می توان گفت، آن چه اخبار مشاهده به طور کلی می رسانند این است که حضرت مهدی علیه السلام در سرزمین عراق ساکن است و برخی اوقات که مصلحت اقتضا کند، بجاهای دیگر نیز تشریف می برند (این مسئله را در فصول آینده توضیح خواهیم داد) و بدیهی است که سکونت در عراق با سکونت رسمی در آن شهرهای فرضی منافات دارد.

گروه چهارم: روایتی است که از حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به تواتر

رسیده است و طبق آن حضرت مهدی (علیه السلام) پس از ظهور خویش:

« یملاً الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً »:

زمین را از عدالت و دادگستری آکنده می سازد، هم چنان که از ظلم و ستم پر شده است.

پر شدن، زمین از ظلم و جور، لازمه اش این است که بسیاری از مردم روی زمین، با این که بین آن ها اکثر افراد جامعه اسلامی نیز وجود دارند، همگی ستم کار و منحرف باشند، بطوری که دیگر ممکن نباشد فرض شود که یک جامعه کاملی با اخلاص و وفاداری کامل نسبت به اسلام، باقی مانده است. و عمومیتی که در این روایات وجود دارد، قابل استثناء و تخصیص بردار نیست و بنابراین وجود یک یا چندین جامعه که همگی آن بطور در بست بر اسلام باقی و نسبت به آن وفادار باشند، با این روایات معارض خواهد بود. و هرگاه خبر واحد با یک خبر متواتر معارض باشد، باید متواتر را پذیرفته و واحد را رد کنیم.

ممکن است چنین بذهن آید که مقصود از زمینی که از ظلم و ستم پر می شود، همین زمین آشکار برای مردم است، نه زمین پنهان چنان که در آن دو روایت بود. بنابراین منافاتی میان آن روایت متواتر و این دو خبر وجود ندارد.

پاسخ این احتمال آن است که در اشکال اول گفته شد که این شهرها از دیده ها پنهان نیستند، بلکه فقط از برخی جستجوگران و یا جاسوسان مخفی نگه داشته می شوند (که البته اشکالاتی بر این فرض وارد ساختیم). بنابراین این سرزمین ها نیز داخل در همان زمین آشکار و مورد نظر روایات ظلم و جور می باشد. و با در نظر گرفتن این مطلب نمی شود گفت چنین سرزمین هایی وجود دارند.

احتمال دیگری که ممکن است بذهن برسد، اینست که این سرزمین ها در طول غیبت کبری وجود داشته و اخلاص و پای بندی آن ها نسبت به اسلام در خلال این دوران دوام دارد، ولی پیش از ظهور آن ها هم روی به فساد آورده و آن سرزمین ها را هم ظلم و جور فراگیرد و در آن صورت این جمله صادق باشد که

زمین را پر از عدل و داد می کند، چنان که پر از ظلم و جور شده است.

پاسخ این احتمال این است که این جوامع پایه ریزی بر اساس اسلام شده است تا دوام یابد و دیگر قابل انحراف نباشد، زیرا فرض اینست که تحت اشراف و رعایت خود حضرت مهدی علیه السلام می باشند و بنابراین امکان انحراف برای آن مردم نیست. (1)

ص: 98

1- در این قسمت نکاتی را می شود یاد آوری نمود: الف: پر شدن زمین از ظلم و جور را با انحراف و فساد باید دو چیز دانست، زیرا فساد فردی، انحراف در عقیده و ترک دستورات عبادی خداوند، با ظلم و ستم نسبت به یکدیگر تفاوت دارد. علاوه بر این ظلم بالسویه عدل است. برای پر شدن زمین از ظلم و جور، نیازی به این نیست که همگی افراد بشر ظالم باشند، بلکه کافی است دو ابرقدرت شرق و غرب با یکدیگر بسازند و یا رسماً بایکدیگر به ستیز آیند و صحنه زمین را ظلم و جور گرفته باشد ولی در عین حال یک جزیره چندین صد هزار نفری و با چندین ده و روستا، از ظلم جهانی آنان در امان باشند. بهر حال وجود ظلم و ستم جهانی و فراگیر روی زمین، با وجود اشخاص و گروه ها و یا چندین شهر دارای حکومت صالحه، منافاتی ندارد. مگر نه این است که اگر بگوئیم روز عاشورا، صحرای کربلا . ظلم و ستم فرا گرفته بود، منافاتی با وجود حضرت سید الشهداء علیهم السلام و وجود جامعه کوچک اصحاب امام حسین، که جامعه ای نمونه و عادلانه بود، ندارد. و مگر نه این است که اگر بدین نکته معتقد باشیم و وجود یک جامعه صالح و شایسته و یا یک گروه با تقوایی که بین خود باعدالت زندگی می کنند، با ظهور امام (علیه السلام) منافاتی بدانیم، دیگر باید هرگونه حرکت و تلاش پی گیر را در راه ایجاد جامعه ای اسلامی، محکوم کنیم و دیگر برای مجاهدات راستین اسلامی رزمندگان مسلمان و پیکار خستگی ناپذیر مردان راه حق، و ایثار و فداکاری دانشمندان بزرگ اسلامی و شهادت های حماسه آفرین شهیدان بزرگی از فقها و دانشمندان اسلامی، در طول تاریخ غیبت کبری، مفهومی نخواهیم یافت. ب: نکته دوم این که مگر همان پنهان زیستن حضرت و مخفی بودن محل سکونت خود و یارانش، یکی از مصادیق ورود ظلم و ستم بر آن ها نیست؟ آیا در صورتی که قدرت های ستمگر دریاها و هواها را در جستجوی پیدا کردن یک جامعه نمونه اسلامی می پیمایند تا به آن ها دست پیدا کرده، منطقه را ویران کنند و ساکنانش را به نیستی بکشانند، خود مصداق برای فراگیری و جهان شمولی ظلم و ستم نیست؟ بنابراین گرچه نیازی به اعتقاد به وجود آن شهرهای فرضی وجود ندارد و اعتراضات پیشین وارد است، لکن بین روایات پر شدن زمین از ظلم و جور، با این دو روایت از این جهت منافاتی نمی بینیم. ج: نکته دیگر این که استدلال کرده اند که چون این جامعه تحت اشراف و زعامت حضرت مهدی علیه السلام است، دیگر فاسد نمی شود. این مطلب نیز چندان با واقعیت سازگار نیست، زیرا بهر صورت که باشد، اختیار و آزادی از انسان های تحت اشراف آن حضرت گرفته نمی شود. مگر بعد از ظهور حضرت بقیة الله، دیگر امکان انحراف در افراد وجود ندارد. مگر قدرت روحی آن حضرت و اشراف ایشان، بیشتر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و یا اجداد بزرگوار خویش می باشد؟ همان طور که تحت اشراف و زعامت رسول خدا، افرادی که چندین سال افتخار یا روصحابی بودن آن حضرت را دارا بودند، بعد ها انسان هایی جنایت کار و منحرف از کار در نیامدند. مگر حدیث مشهور «ارتد الناس بعد رسول الله» از خاطر نویسنده محترم دور شده است. مگر افرادی از بهترین اشراف ها و دقیق ترین نظارت های پیامبران خدا برخوردار نبودند و بعد خود ضرب المثلی برای کفر و کفران گشتند و مصداق این آیه شریفه شدند که: ضرب الله مثلاً للذین کفروا امرأة نوح و امرأة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا (سورة تحریم، آیه 10) مگر بر فرض که در نظر گیریم تمام افراد این جزیره فرزندان و نوادگان خود حضرت هستند، اختیار و آزادی از آن ها سلب شده و دیگر معصوم بتمام معنی می شوند. نه امکان آن هست که هم چون فرزند نوح و عموی رسول خدا، جنایت کارترین افراد روی زمین بشوند، با این که اشراف حضرت نوح و نظارت خاتم الانبیا بر آن ها باشد. و یا اگر گاهی در روی زمین جامعه ای صالح تشکیل یابد دلیل بر آنست که پیشوای آن جامعه از پیامبران خدا و ائمه اطهار شایسته تر می باشد که بگوئیم آن ها نتوانسته اند جامعه ای

نمونه تشکیل دهند و این فرد توانسته است. (مترجم)

اشکالات دیگری نیز از سوی برخی روایات معارض دیگر بر این دو روایت وارد است که با ذکر آن ها سخن به درازا می کشد و بر پژوهشگران اندیشمند پنهان نیست.

اشکال سوّم:

جامعه پنداری در چنان شرایطی، نسبت به بسیاری از آموزش های اسلامی و عقاید دینی، کمبود دارد و تشکیل یافته از کلیت اسلامی نیست و چون از هر جهت کامل نیست، نمی توان گفت که موسّس چنین جامعه ای وجود مقدس حضرت بقیة اللّٰه باشد، زیرا جامعه ای که وی احداث کند جامعه ای از تمام جهات اسلامی و عادلانه خواهد بود، مخصوصاً که برای چندین قرن تحت نظر آن حضرت اداره شده باشد و خود آن حضرت آن جامعه را از دستبرد دشمنان و نفوذ افکار غیر اسلامی صیانت و نگهداری فرماید.

این کمبودها را می توان ناشی از خیالات و تفکّرات راوی دانست که خصّوصیات روحی خود و انتظارات و اوهام خویش را در آن ها وارد ساخته است. مقصود از روای، انباری و مازندارانی، هر دو می باشند که این دو روایت توسط آنان نقل شده است. عواملی که باعث بوجود آمدن این مطلب شده اند عبارتند از:

1 - عامل شهرنشینی، که راوی در قرن ششم و هفتم از آن برخوردار

ص: 99

بوده است. این مطلب را در لا بلای روایات در چندین موضوع می بینیم :

الف: وجود برج و بارو های اطراف شهر، در مقابل دریا، چون این ها مهم ترین وسیله دفاع از شهرها در آن قرن بوده است.

ب: وجود آب صاف که موجب غرق شدن کشتی های تجاوزگر بوده است. زیرا کشتی های جنگی مهم ترین ابزار جنگی و هجوم در آن دوره بوده است.

ج: راوی پافشاری زیاد بر وجود مساجد و حمام ها و بازارهای فراوان در آن شهرها نموده و این ها از مشخصات اساسی شهرهای قرن ششم و هفتم بوده است. و اگر راوی توجه ی به مدارس و بیمارستان ها و جمعیت ها و امثال آن ها می داشت، از آن ها نیز اسمی می برد.

د: در این دو روایت صحبتی از تجارت و بازرگانی نشده است و تنها راه گذران زندگی را در زراعت و کشاورزی دانسته است و فقط سخن از تجارت بازاری اندک، در حد زندگی معمولی آن ها و صنایع دستی نموده است. (1)

ه: تاکید بر وجود سرزمین سبز و پهناوری که اطراف شهرها را گرفته و ازدهات و روستاهای بسیار تشکیل شده است و این همان شکل و نمای شهرهای آن دوره بوده که این فضای سبزشی از نظام خاص زمین داری و طبقاتی جامعه بوده است و تفاوت بین شهر و روستا از همین ناحیه ایجاد شده و این نظام فئودالیت و زمین داری را اسلام نمی پذیرد و اسلامی نیست.

موضوعات دیگری نیز هست که نیازی به بازگو کردن آن ها نیست. فقط این اندازه می توانیم بگوئیم که جامعه ای که تحت نظارت مستقیم حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تشکیل شود و گروه ها و جوامع را با اندیشه و دستور

ص: 100

1- این قسمت را نویسنده محترم کم لطفی کرده است. زیرا مسلم است شهری که در یک جزیره زندگی می کند و با دیگر مردم دنیا داد و ستدی ندارد، خواه ناخواه تجارت رایجی نخواهد داشت و اگر راوی سخنی از بازرگانی رایج بمیان می آورد، جای اشکال بود که چگونه شهری که با دنیای بیرون در رفت و آمد نیست تجارت رایج و بازرگانی مهمی دارد. (مترجم)

خود اداره فرماید، آن جامعه رنگ شهرنشینی اشرافی را ندارد، بلکه لاقبل برخوردار از اندیشه و فرهنگی گسترده، مدارس و بیمارستان ها و بازرگانی رائج است و بهترین اشکال و انواع ابزار جنگی را دارا بوده، روستاها را دگرگون ساخته و مردم، و ساکنان آن ها را با سواد و دانش مند می نماید تا بتوانند به یک جامعه کامل عادلانه برسند.

2- عامل فکری و یا برخورد های سیاسی که در ذهن راوی از شکل حکومت حاکم در دولت های آن دوره تمرکز یافته است.

همان طور که در آن زمان، در بسیاری از کشورها، حکومت به شکل پادشاهی استبدادی بوده و پادشاهان خود حکمروا و فرمانده بوده، مطلق العنان هرچه می خواستند می کردند، نه مشاوره داشتند و نه مجلسی و نه نهاد قضایی و قانون گذاری و نه هیچ نهادی دیگر از این قبیل نهادهای اجتماعی رایج در زمان ما، بلکه یا خود پادشاه کارها را انجام می داده و در هر کاری شرکت می کرد، و یا این که کارها را رها می کرده و نسبت به آن ها بی تفاوت بوده است. بهمین ترتیب، در ذهن راوی جامعه عادلانه حضرت مهدی علیه السلام نیز بهمین صورت بوده است. با این که این چنین فرمانروایی مطلق العنانی از روح اسلام دور است، زیرا گرچه اسلام برای زمامدار جامعه خود، صلاحیت همه جانبه ای در هرگونه دخل و تصرف قائل است، ولیکن تمام کارها را، رئیس مملکت اسلامی خود انجام نمی دهد. بلکه کارها را بین مؤمنین مورد اطمینان تقسیم کرده، هر یک را طبق شایستگی و لیاقتی که دارد بکار می گمارد و عده ای قاضی و عده ای مشاور و درعین حال تسلط کامل و همه جانبه بر همه دارد.

این خصوصیت بارز اسلامی را راوی بکلی از خاطر برده و نامی از آن نبرده است بنابراین آن جامعه این خصوصیت بارز را فاقد بوده و نسبت به یک جامعه نمونه اسلامی کامل، کمبود خواهد داشت.

ممکن است بذهن برسد که وقتی حضرت مهدی علیه السلام خود از طریق نامه نگاری و فرستادن نماینده برای کارها، امور این جامعه را اداره می کند، دیگر نیازی به این تشکیلات نیست.

پاسخ این اشکال اینست که این اشراف، مقتضی آن است که حضرت زمام امر را در مسائل کلی مملکت در دست داشته و نظارت عالی بر کارها بکند و از طریق مراسله، قانون گذاری و خط مشی فکری و اجتماعی حکومت را ترسیم کند. اما نظر قاطع دادن در جزئیات امور برای میلیون ها نفر، کاری است که از طریق نامه نگاری ساخته نیست، مگر این که بصورت اعجاز انجام شود که آن هم برای اداره مملکت و رهبری و زمامداری، بعد از این که اتمام حجت شود، راه درستی نیست.

اشکال دیگری که بذهن می رسد، آن است که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) رهبری مردم و ریاست بر آن ها را به تنهایی انجام می داد چه اشکالی دارد که در هر عصری رهبر جامعه اسلامی نیز هم چون نبی مکرم عمل کرده و به تنهایی مملکت را اداره کند.

پاسخ آن است که بین نبی اکرم و رهبران جامعه بطور عموم و رهبران آن شهرها تفاوت بسیاری است که دو فرق عمده را در این جا متذکر می شویم:

تفاوت اول: مسلمان ها در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبتاً اندک بوده و نیازهای شان نیز گسترده نبود و سطح زندگی پائین بود و لذا رهبری اجتماعی برای یک انسان نابغه، و یک شخصیت کم نظیر هم چون رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، در چنین جامعه کوچک امکان پذیر خواهد بود که بتواند به تنهایی در همه کارها دخالت کند ولیکن وقتی مردم زیاد شده، نیازمندی ها فزونی یافت و دولت گسترش پذیرفت، دیگر به تنهایی اداره کردن امکان ندارد، هر چند رهبر نابغه و کم نظیر باشد. زیرا محال است در وقت کمی به هزاران مسئله توجه کرد.

تفاوت دوم: رسول خدا جامعه خویش را رو برو و با حضور در میان مردم رهبری می کرد، در صورتی که روایت می گفت که حضرت مهدی علیه السلام، جامعه خود را از طریق مراسله و نامه نگاری اداره می نماید و بدیهی است کاری را که از طریق مواجهه و رو در رو می توان انجام داد، از طریق مراسله و نامه نگاری امکان پذیر نیست.

3- عامل فکری و رویارویی با قواعد و قوانین اجتماعی دینی و دانشمندان آن، که این زمینه های فکری در تمامی مردمی که در چنین

اجتماعی زندگی می کنند و از علمای دینی تقلید می کنند وجود دارد. این تأثرات را در چندین موضع از روایت مشاهده می کنیم:

الف: تمرکز دادن در کارهای اسلامی، فقط به عبادات و بی توجهی کامل نسبت به روابط اجتماعی و وظیفه امر بمعروف و نهی از منکر و دیگر مسئولیت های اجتماعی، که این بی توجهی و آن توجه منحصر در عبادات، از ویژگی های جوامع مذهبی دوران غیبت کبری، مخصوصاً در آن دوره، بوده است. و لذا راوی از همین زاویه به جامعه و مدینه فاضله حضرت مهدی علیه السلام نگریسته و دیگر زوایای مهم اسلامی را نادیده گرفته است.

ب: عمل و کار اسلامی، نزد دانشمندان اسلامی، بیش تر منحصر به تدریس و اقامه جماعت و فتوی دادن بوده، و هرگاه کسی سؤال کند که کار شما چیست، همین ها را بزبان می آورند و جز مصالح و منافع شخصی چیز دیگری از مسائل و مسئولیت های اجتماعی در نظرشان نبوده است و لذا به اعتقاد این راوی، رئیس مملکت اسلامی و بزرگ رهبر مدینه فاضله، کارش منحصر بهمین تدریس و اقامه جماعت و امثال این ها است. با این که علمای ما، گرچه غالباً به سبب ناتوانی از به عهده گرفتن حکومت در اجتماع، این چنین بوده اند، ولیکن بزرگ فرمانده دولت اسلامی فتوایش همان قانون همگانی است، اعلامیه اش همان تعیین خط مشی سیاسی جامعه است، تا مردم توسط آن با گرفتاری های خود آشنا شده، اهداف و دیدگاه های خود را دانسته، راه حل مشکلات را می فهمند. و او، خود یا نایب ویژه اش، نماز جمعه را پیاداشته و خطبه آن را می خوانند. اما تدریس علوم عربی و حتی فقه و اقامه نماز جمعه در سایر شهرها، گاهی می شود که گرفتاری های فرمانده و مسئولیت هایش، مانع از انجام این ها می شود، در این صورت این ها را به دیگران واگذار می نماید، چنان که قضی و بسیاری از کارهای دیگر مملکتی را به نایبان و وکیلان واگذار می کند.

هیچ یک از این کارها را راوی به زبان نیاورده است، بنابراین این شهر و مدینه از ویژگی های یک شهر اسلامی برخوردار نیست. لذا نمی شود آن را به حضرت بقیه الله ارواحنا فداه نسبت داد.

ج: خصوصیتی که در بسیاری از مسلمانان پیرو مذاهب گوناگون اسلامی وجود دارد که فقط به مذهب خود روی آورده و بدان اهمیت می دهند و از مفهوم عام اسلامی چشم پوشیده، مسائل عمومی اسلام را نادیده می گیرند. این روحیه از تعالیم اسلامی بدور است و همین خصوصیت را راوی در جامعه پنداری خویش در دو زمینه مطرح ساخته است:

زمینه نخست: جدل و مناظره طولانی عمیقی که حاکم این شهر بدان همت گماشته و براساس یک مذهب خاص پایه گذاری شده و فقط سعی بر آن دارد که یک مذهب خاص را اثبات کند و مذاهب دیگر را ابطال نماید. و هیچ توجهی به اثبات حقانیت اسلام در مقابل ادیان و مذاهب دیگر ندارد. با این که در بین حاضرین عده ای از افراد مسیحی نیز وجود دارند، این حاکم هیچ گونه فکری برای مسلمان کردن آن ها ندارد و این از مسائلی است که جای بسی تاسف شدید است.

زمینه دوم: این جامعه فرضی با این که به شکل یک دولت اسلامی است، لکن هیچ گاه ب فکر ارشاد و هدایت جهان خارج از خود نیست و برای آن کار نه دست به تبلیغ همگانی می زند و نه اقدام به جهاد می نماید. با این که یکی از بدیهی ترین و مسلم ترین دستورات اسلامی، سرپرستی و زمامداری و هدایت دولت اسلامی است، نسبت به تمام ملت ها و دولت ها. و در طول تاریخ هیچ دولتی نیامده که خود را موظف بدین وظیفه نداند، بلکه بر آن، چه واقعاً و یا ظاهراً همت گماشته است و دلیلی ندارد که این دولت و جامعه فرضی در آن شهرها، از زیر بار این واجب بیرون رود.

4 - عامل چهارم متأثر بودن راوی است از برخورد های معصومین علیهم السلام و کارهایی که آن ها در زمان زندگی و حضور شان در جامعه، انجام می داده اند. این مطلب در روایت او از دو جهت روشن می شود:

جهت اول: آن چه راوی شنیده، که ائمه دارای معجزه بوده و از غیب خبر می داده اند. لذا چنین پنداشته که حاکم این شهرها باید دارای معجزه باشد و از غیب نیز خبر دهد. و حال آن که برای اداره کردن جامعه اسلامی نه معجزه لازم است و نه آگاهی از غیب زیرا بعد از آن که اتمام حجت شد، و مردم

با دلیل و برهان بدیانت اسلام گرویده و حکومت اسلامی را پذیرفتند، باید طبق ظواهر شرع با آن ها رفتار شود، چنان که دولت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز چنین اداره می شد و رسول الله فرمود که: جز این نیست که من میان شما بنابر بیّنات و سوگند ها داوری می کنم. (1) این حدیث، روایتی صحیح و مستفیض است و مقصود از حصری که در آن بکار رفته، این است که آن حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) از معجزه و علم غیب در قضی استفاده نمی نماید. و در دیگر موارد مربوط به اداره حکومت نیز بنابر همین ظاهر عمل می شود، مگر در مورد اتمام حجّت و اثبات هدایت و حق، در صورتی که نیاز به معجزه باشد، آورده می شود.

ممکن است چنین بنظر آید که اخبار غیبیه ای که از حاکم این شهر صادر شده و اسم این شخص و نام پدرش را بدون سابقه و آشنایی قبلی برده است، برای این بوده که حجّت را بروی تمام کند و او را برحقانیت خویش آگاه سازد و از این جهت طبق قانون معجزات خواهد بود.

پاسخ این مطلب این است که اگرچه این امری متحمل است ولی مناسبت های دیگری که برای اقامه معجزه وجود داشته و در عین حال معجزه ای اقامه نمی شده است، با این احتمال منافات دارد. مثلاً در آن جا که عده ای مسیحی وجود داشته اند که لازم بوده هدایت شوند و نیز مسلمان های دیگری از سایر مذاهب اسلامی بوده اند که بایستی مذهب شیعه به آنان شناسانده می شد، و در عین حال برای هدایت و ارشاد و اتمام حجّت بر آن ها، اقامه معجزه نموده است، و فقط برای یک مسافری که خود ایمان دارد، از راه معجزه و اخبار از غیب، اسم او و اسم پدرش را بزبان آورده است.

جهت دوم: در تاریخ غیبت صغری بدین مطلب اشاره کردیم که ائمه (علیهم السلام) پیوسته به فکر پیروان و شیعیان خود بودند و کوشش بسیاری در

ص: 105

1- مقصود از بیّنات و سوگند ها این است که مدّعی باید بینه و شاهد و دلیل بیاورد و منکر سوگند. که از جمله مشهور: البیّنة للمدعی و الیمین علی المنکر گرفته شده است، و این ضابطه ای شرعی است که حاکم باید طبق آن بین مردم داوری کند، نه این که به علم خود و یا طبق اخبار غیبیه حکومت کند و این گونه حکومت و قضی را حکومت ظاهریه گویند (مترجم)

برآوردن نیازها و احتیاجات و رفع گرفتاری آنان می نمودند، خواه ناخواه در نظر راوی دوران غیبت کبری و امامت امام عصر (علیه السلام) نیز باید این چنین باشد.

و این نظر از دو جهت دارای اشکال است:

اول: ائمه (علیهم السلام) گرچه کوشش زیادی در راه این هدف داشته اند ولی در عین حال، فعالیت های بسیاری در تماس با علمای مذاهب دیگر و پیروان آن ها نیز داشته اند و می کوشیدند از جامعه دوری نکنند و در بین جامعه اسلامی باشند - که نمونه ای از این کوشش را در کتاب غیبت صغری نوشته ایم - ولیکن راوی توجه ی بدین مطلب نداشته تا این جامعه را با آن سیره عمومی ائمه منطبق سازد.

دوم: ائمه (علیهم السلام) تمام کوشش خود را صرف تربیت و تعلیم پیروان خود می کردند بدان جهت که از حکومت های وقت کناره گیری کرده و از سطوح عالی سیاسی دور بودند. چرا که کینه توزی و دسته بندی های هیئت های حاکمه وقت، امکان فعالیت در سطوح بالا را به آنان نمی داد و لذا بیش تر به پیروان خود توجه داشتند.

اما مدینه فاضله ای که این راوی از آن صحبت بمیان آورده است (بفرض صحت) دولتی اسلامی را ترسیم می کند و دولت اسلامی می بایست که سلطه و نفوذ خود را بر تمام جامعه اسلامی و همه مذاهب آن گسترده ساخته و همه اقشار و طبقات و ادیان را فراگیرد و مصلحت عامه اسلامی را نسبت به همه مردم در نظر گیرد. تمام مذاهب اسلامی در لزوم و وجوب این وظیفه اتفاق نظر دارند و در طول تاریخ تمام دولت های اسلامی بر طبق آن عمل کرده اند. (1)

و جایز نیست که دولت اسلامی، همت خود را بر این بگمارد که فقط در فکر طرفداران و پیروان مذهب مورد قبول خود باشد، بلکه باید همه مذاهب و پیروان تمام فرق اسلامی را زیر پوشش خود نگهدارد، ولی راوی چنین پنداشته است که حکومت اسلامی حضرت مهدی علیه السلام، در آن شهر و کشور، فقط پیروان خود را تحت نظر دارد.

ص: 106

با این ایرادات که در «اشکال سوم» دیده شد، و بیش از دوازده مورد نقص و کمبود در آن جامعه فرضی مشاهده شد، نمی شود گفت که این جامعه، یک جامعه نمونه اسلامی است، مخصوصاً برخی از اشکالات وارده از ضروریات اسلام بود که بدان توجه ی نشده بود.

بنابراین چنین جامعه ای وجود ندارد، زیرا اگر جامعه ای این چنین وجود داشت و زیرنظر آن حضرت اداره می شد، این نقایص و کمبودها در آن وجود نمی داشت. پس با توجه به این ایرادات و اشکالات، دوروایت انباری و مازندرانی، از اعتبار می افتد و نمی توان بدان ها پای بند و معتقد بود. و بدین ترتیب دیگر دلیلی بر این که حضرت بقية الله (عليه السلام) در دوران غیبت، اقدام به تأسیس یک جامعه نمونه کرده باشد، وجود ندارد، و جز این نیست که وجود مقدس آن حضرت ذخیره شده تا در روز موعود، دولت حق و عدل را در سراسر گیتی بر پا سازد. عجل الله تعالی فرجه الشریف.

دیدارها در طول غیبت کبری، انگیزه ها و نتایج سودمند دیدار

در این باره گفتار خود را از دو جهت مورد بررسی قرار می دهیم:

1 - عقل و اصول و قواعد کلی آن بر چه چیز دلالت دارند؟

2 - از روایات و احادیث چه می فهمیم؟

جهت اول:

قواعد عمومی عقلی را در ضمن چند بحث بررسی می کنیم:

امر اول: آیا می شود همیشه به زیارت حضرت دست یافت و هر وقت که اراده کردیم با وی ملاقات و صحبت کنیم؟

پاسخ این مسئله مربوط می شود به آن دو نظریه اساسی که قبلاً مطرح کرده بودیم؛ اگر نظریه پنهانی شخص (جسم) را بپذیریم خواه ناخواه جواب منفی است، مگر این که مصلحتی خاص در میان باشد و اراده حضرت مهدی -علیه السلام- بدین امر تعلق گیرد. و قبلاً اشاره نمودیم که طبق این نظریه آن چه دائمی و مستمر است اختفای اعجازی آن حضرت است و ظهور عادی ایشان گاه گاه و اندک بوده، جنبه استثنائی دارد.

و اما طبق نظریه دوم - که پنهانی عنوان باشد و ما آن را پذیرفته و

مستدل ساختیم - در مورد رویارویی با آن حضرت سه صورت پیش می آید:

1 - دیدار حضرت مهدی - علیه السلام - با عنوان غیر واقعی ایشان، به طوری که کاملاً برای دیدار کننده ناشناس باشند. این گونه دیدار به فراوانی به طور دائم برای کسانی که در محل زندگی ایشان سکونت دارند، و یا افرادی که با ایشان برخورد می نمایند - در هر نقطه ای باشد - روی می دهد.

2 - دیدار و رویارویی با آن حضرت در عنوان حقیقی ایشان، بدون این که این امر را ملاقات کننده - مگر پس از پایان گرفتن رویارویی - متوجه باشد. این، همان حالتی است که اکثر دیدارهای نقل شده را شامل می شود.

3 - دیدار آن حضرت با عنوان حقیقی ایشان، در حالی که دیدار کننده نیز در اثنای ملاقات متوجه این امر باشد. این گونه دیدار در اخبار مشاهده و دیدار، بسیار کم نقل شده است، زیرا غالباً مخالف مصلحت بوده و با غیبت تامّه و کامل حضرت مهدی - علیه السلام - منافات دارد.

امر دوّم: کیفیت رویارویی با آن حضرت - علیه السلام -

این مسئله نیز بر طبق دو نظریه اصلی در مورد نحوه پنهانی حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تفاوت پیدا می کند؛ اگر نظریه اول را بپذیریم، این رویارویی نیازمند وقوع چند معجزه خواهد بود. زیرا چنان که دانسته شد این نظریه مبتنی بر پنهانی دائمی بدن آن حضرت به طریق اعجاز می باشد و امکان رویارویی با آن حضرت بطور طبیعی وجود ندارد، و لذا برای تحقق آن بایستی چند معجزه صورت گیرد:

معجزه اول، آشکار شدن - به طور استثنائی - در ضمن استمرار و تداوم اختفای ایشان - به جهت مصلحتی خاص - می باشد. این ظهور حالت پنهانی اعجازی و دائمی حضرت صاحب را قطع می کند و لذا خود نیز معجزه ای محسوب می شود.

معجزه دوّم، به عنوان دلیلی قاطع برای اثبات حقانیت و صحّت ادعای آن حضرت برای ملاقات کننده، ضروری است، اگر چه به گونه ای باشد که حقیقت را، پس از پایان گرفتن دیدار، روشن سازد. زیرا دیدار کننده قبلاً حضرت مهدی -علیه السّلام- را نمی شناخته و از خصوصیات ظاهری وی اطلاعی ندارد و لذا صرف ادعای آن حضرت برای او کافی نیست.

معجزه سوّم، پنهان شدن مجدد آن حضرت است، پس از آشکار شدن برای شخص دیدار کننده. وقوع این سه معجزه در صورت صحت نظریّه اوّل برای تحقق رویارویی و مشاهده، لازم می باشد.

اما در صورتی که نظریّه دوّم را -که طبق آن آن چه به طور دائم پنهان است، عنوان حقیقی حضرت قائم (علیه السّلام) می باشد- بپذیریم، نیازی به معجزه اوّل نیست، بلکه کافی است آن حضرت با فرد مورد نظر، مانند سایر انسان ها رویارو شود و منظور خود را از دیدار برآورده سازند و شخصیت حقیقی خود را به او -اگر چه به گونه ای باشد که پس از اتمام رویارویی متوجه گردد- بشناساند. و نیز در بسیاری از اوقات نیازی به معجزه سوم نمی باشد، بلکه آن حضرت، به طور عادی، پس از پایان رویارویی، ملاقات کننده را ترک می کند، و اگر لازم باشد قبلاً برنامه ای را طرح و اجرا می نماید که این عمل جلب نظر نکند.

آری، در صورتی که هنگام رویارویی، امام (علیه السّلام) بگونه ای در تنگنا قرار گیرد که بیم از میان رفتن و انتفای غیبت عامّه ایشان برود، چاره ای از پنهان شدن به طریق اعجاز نیست و این معجزه در این شرایط با قانون معجزات مطابقت دارد، زیرا برقراری غیبت ایشان برای تحقق روز موعود لازم می باشد.

و اما معجزه دوّم، که برای معرفی و اثبات شخصیت حقیقی آن حضرت لازم است، در بسیاری از دیدارها مورد نیاز می باشد، زیرا صرف ادعای آن حضرت کافی نیست و بایستی ایشان بر مدّعای خود دلیلی بیاورد و این دلیل جز معجزه نتواند بود، و لذا این معجزه نیز با قانون معجزات مطابقت

آری، گاهی نیازی به این معجزه نیست و آن در مواردی می باشد که دیدار کننده، حضرت مهدی را از قبل می شناخته است. چنان که اگر یک بار قبلاً آن حضرت را دیده باشد و برای وی دلیل بر صحت ادعای ایشان اقامه شده باشد، و سپس بار دیگر آن حضرت را ببیند و بشناسد، نیازی به اقامه دلیل مجدد نیست و به این ترتیب ملاقات او با حضرت مهدی -علیه السلام- کاملاً طبیعی خواهد بود، بدون این که معجزه ای واقع شود. نمونه روشن برای این مورد، دیدارهای سفرای چهارگانه آن حضرت در دوران غیبت صغری می باشد؛ آنان امام -علیه السلام- را کاملاً می شناختند و از ایشان توقیعات را دریافت می نمودند. و نمونه این گونه دیدارها در غیبت کبری، مواردی است که برخی روایات گویای آنند؛ در این روایات آمده است که گزیده ای از یاران مخلص حضرت مهدی -علیه السلام- با آن حضرت گرد می آیند و ایشان را می شناسند، چنان که از پاره ای روایات چنین برمی آید که علامه سید مهدی بحر العلوم - چنان که در ذکر اخبار دیدارها خواهد آمد- از این دسته بوده است.

امر سوّم: انگیزه حضرت از دیدار با مردم چیست، و چه فایده ای دارد؟

آن اندازه که قواعد عمومی به ما می گوید، و در جهت دوّم همین بخش مفصّلاً به بررسی آن ها خواهیم پرداخت، این است که مقصود حضرت از این دیدارها، انجام مسئولیت اسلامی خود است؛ مسئولیت های گوناگونی که در فصل دوّم از آن ها نام بردیم. در آن جا که انجام آن ها منحصر به این باشد که حتماً با شخصی ملاقات نمایند و بدون ملاقات و دیدار حضوری امکان انجام آن ها نیست و قضیه طوری است که مشمول شرایطی که برای انجام وظیفه اسلامی حضرت در بین جمع مردم گفته شد، باشد.

گاهی هدف آن حضرت، نجات فرد و یا گروهی از دست ستم کاری است، و گاهی جلوگیری ضرر و زیانی به شخصی، و یا راهنمایی و نجات از

گمراهی اعتقادی و مذهبی، و یا دفاع از شخص و یا گروهی در مقابل انحرافی که وارد شده و امثال این گونه انگیزه ها که گاهی ممکن است پدید آید، البته با حفظ وجود شرایطی که گفته شد.

امر چهارم: کیفیت حضور حضرت در هنگام رویارویی با دیگران.

این سؤال از آن جا بر می خیزد که هرگاه شخصی که حضرت می خواهد با او ملاقات کند، در جای دور دستی باشد، حضرت چگونه نزد او می رود. در این مسئله باید دو نکته را در نظر داشته باشیم:

1) در بسیاری از موارد، مسافت بین حضرت و دیدار کننده زیاد است و لذا آن حضرت باید همیشه در حال مسافت به نقاط دور دست باشد، تا بتواند به رفع گرفتاری مردم برسد.

2) مسافت های زیاد حضرت با غیبت منافات دارد، زیرا ممکن است حضرت شناخته شوند. مخصوصاً که باید برای رفع مشکلات دیداری حضوری دست دهد.

پاسخ این مشکل را از چندین راه می شود داد، مخصوصاً که این مسئله مورد قبول است که هرگاه خطری برای غیبت وجود داشته باشد، آن کار را حضرت انجام نمی دهد، اگر چه آن عمل تمام شرایط را داشته باشد. لکن وقتی که امکان آن نبود و انجام آن دشوار بود، دیگر وظیفه ای برای حضرت نخواهد بود و لذا آن کار انجام نمی گیرد.

روش هایی که می توان اشکالات را برطرف ساخت، چندین راه است:

1) نیازی ندارد که فرض کنیم شخصی که حضرت می خواهد خود را برای او آشکار کند، حتماً در جای دومی باشد، بلکه ممکن است در همان مکان و جامعه ای باشد که حضرت نیز در همان جا زندگی می کند، لذا نیازی به مسافت های متعدد نیست - چه این که حضرت در آن جامعه به طور پنهانی و طبق نظریه اول زندگی کنند، یا طبق نظریه دوم - لذا دیگر مشکلی پیش نخواهد آمد.

2) دیدارهای تصادفی، که در برخی از دیدارها ممکن است وجود داشته باشد که حضرت در برخی از مسافرت های خود، به طور تصادفی، با فرد و یا گروهی برخورد کند که لازم باشد خود را بر آن ها آشکار سازد. و گرفتاری آن ها را برطرف نماید.

البته نمی شود تمام دیدارها را بر تصادف حمل کنیم، لکن در برخی از آن ها این را می شود گفت. و در این صورت دیگر این سؤال پیش نمی آید که حضرت چگونه مسافرت های متعدد و پیاپی انجام می دهند؛ زیرا در دیدارهای تصادفی مسافرت به خاطر آن نیست، بلکه به خاطر کاری دیگر است و در ضمن آن ها دیدارهایی هم روی می دهد.

3) هرگاه حضرت مهدی -علیه السلام- موردی را ببیند که لازم باشد به آن جا مسافرت کنند و خطری برای آن حضرت -نه برای شخص و نه برای غیبت ایشان- نداشته باشد و انجام آن کار نیز لازم باشد، در این صورت به طور طبیعی آن مسافرت را انجام می دهند و آن کار را عمل می نمایند، زیرا انجام آن وظیفه ای اسلامی برای آن بزرگوار می باشد.

این گونه مسافرت ها برای حضرت امکان دارد، زیرا مسافرت می کند و کار خود را انجام می دهد و بر می گردد، و جز آن شخص که با حضرت دیدار کرده، دیگر کسی او را نمی شناسد. البته با در نظر گرفتن وجوه فوق، این مسئله کم تر اتفاق می افتد و این گونه مسافرت های طولانی برای انجام یک کار مخصوص زیاد نمی باشد.

به هر حال این دو وجه دوم و سوم با هر دو نظریه اصلی سازگار است، زیرا هم دیدار تصادفی و هم مسافرت به راه دور، برای انجام یک کار، هم با خفاء شخص و هم با خفاء عنوان امکان دارد.

4) حضرت برای انجام کاری که می خواهد انجام دهد، از طریق معجزه و به صورت اعجاز عمل می کند، چه در رفتن به جاهای دور دست و یا در هر محلی که می خواهد بدان هدف برسد، معجزه ای به کار برده و به مسافرت های دور می رود و کارهای گوناگون در کم ترین زمانی انجام

می دهد.

این وجه نیز با هر دو نظریه سازگار است، لکن طبق قانون معجزات باید در صورتی باشد که اقامه حجت و اثبات حق متوقف بر آن باشد که کسی را بخواهند هدایت کنند، و یا ظلم و ستمی را از کسی برطرف سازند، و بعید است که در صورت انجام و برآوردن نیازی شخصی گرچه خیلی زیاد و مهم باشد، دست به اعجاز بزنند و از طریق معجزه عمل نمایند.

البته این معجزه غیر از آن است که حضرت برای معرفی خود انجام می دهد، لذا گاهی اتفاق می افتد که هر دو معجزه انجام می پذیرد و گاهی فقط یکی از آن دو کافی است، و گاهی هر دو هدف با یک معجزه برآورده می شود. چنان که گاهی نیز هست که اصلاً نیازی به اعجاز نیست، و این در موارد گوناگون فرق می کند.

در این جا بحث از قواعد عمومی که موضوع جهت نخستین بحث ما بود، پایان پذیرفته و اینک به روایات و اخبار نظر انداخته، تا ببینیم مقتضای آن ها چیست و آیا با قواعد عمومی سازگار هست یا نه.

جهت دوم:

اشاره

اخبار مخصوصی که بردیدار و مشاهده حضرت در دوران غیبت کبری دلالت می کند:

داستان ها و اخبار ملاقات بسیار فراوان است و به حدّ تواتر می رسد، به طوری که به هنگام مراجعه و استقراء موارد آن، یقین پیدا می کنیم که فی الجمله دیدارها و زیارت هایی با آن حضرت بوده، گرچه تک تک روایات و اخبار، به خودی خود یقین آور نباشد و قابل مناقشه و اشکال باشد. (1)

ص: 115

1- این گونه تواتر را در اصطلاح تواتر معنوی می گویند؛ تواتر لفظی این است که لفظ و یا یک رویداد را تمام راویان به یک صورت نقل کنند و به حدّ تواتر برسانند که خبر متواتر حجت بوده و یقین آور است، لکن تواتر معنوی آن است که داستان ها و قضایای زیادی را پیرامون یک شخص و یا موضوع نقل کنند که در تک تک داستان ها تواتری نیست، لکن از مجموع یک حقیقت مشترک در همه فهمیده می شود؛ مانند روایات وارده درباره شجاعت حضرت علی علیه السلام، که از مجموع روایات یک اصل فهمیده می شود. این گونه متواترها را تواتر معنوی می گویند. (مترجم)

آن چه که به دست ما رسیده، بیش از صد روایت است که برخی از آن ها را علامه مجلسی در بحار الانوار (1) و محدّث بزرگوار حاج میرزا حسین نوری در کتاب نجم ثاقب، صدد استان را نقل کرده است، و در این باره رساله مخصوصی به نام «جَنَّة المأوی» نوشته و به جلد سیزدهم بحار افزوده و بدان ملحق کرده و در آن پنجاه داستان را آورده است. و در دیگر مدارک و بر سر زبان ها داستان های بیش تر از این نقل شده است.

در کتاب تاریخ غیبت صغری (2) این مسئله را یادآور شدیم که احتمال دارد-اگر حتمی نگوئیم- دیدارهای بسیاری روی داده باشد که کسی از آن ها آگاه نشده و به کسی هم نگفته اند و نیز حضرت به جمعیت های بسیار پیوسته و به آن ها کمک کرده باشد و آنان لب به سخن نگشوده و به علل گوناگون کسی را از آن آگاه نکرده اند. بلکه می شود گفت، دیدارهایی که گفته نشده، بیش از آن هایی است که نقل شده است.

به هر حال، روایات وارده در این موضوع را از حیث محتوی و مدلول در ضمن چند امر بررسی می کنیم:

امراؤل: روایات به چند دسته تقسیم شده و سبک و شکل کلی آن ها چگونه است؟ و دیدار کننده چه شخصی بوده و تا چه اندازه می شود به او اطمینان کرد، و مقصود حضرت از دیدار او چه بوده و چگونه در ضمن دیدار، سلامت و غیبت خود را حفظ کرده است؟

از این جهات روایات با یک دیگر تفاوت داشته، و می شود آن ها را در چندین بخش تقسیم کرد:

بخش اوّل: روایاتی که معجزات بسیاری را به حضرت نسبت

ص: 116

1- جلد سیزدهم، ص 143 به بعد

2- ص 647

می دهد؛ در این موضوع چهار روایت داریم:

قبلاً گفتیم که معجزه برای اقامه دلیل و حجت است، و بیش تر از آن از آفریدگار حکیم صادر نمی شود، و با این ملاک معجزاتی که بیش تر از اندازه نیاز صادر شده و روایت گشته، از درجه اعتبار ساقط می شود، و تا وقتی نتوانیم وجهی برای صحت آن بیابیم، لزومی بر پذیرش آن ها نیست، گرچه اصل روایت بی اعتبار نمی شود، زیرا قبلاً گفته شد که بی اعتبار بودن جزئی از مدلول یک روایت، موجب بی ارزشی و بی اعتباری تمام روایت نمی شود.

علاوه بر این که برای تصحیح آن ها راه هایی نیز وجود دارد:

راه اول: گرچه گفتیم که معجزه منحصر است به مورد اقامه حجت، لکن باید توجه داشت که این قاعده همان طور که مقتضی آن است که بیش تر از مورد اقامه حجت نباشد، مقتضی آن نیز هست که از این مورد کم تر نباشد، و در هر جا که نیازی به معجزه باشد، انجام گردد. لذا باید در هر جا که یک فرد معمولی قانع می شود به اندازه ای که او را قانع کند، معجزه اقامه بشود و احتمال تصادف و ظاهر سازی از بین برود. لکن اگر معجزه ای چشم گیر نباشد و ممکن باشد فردی را اقناع نکرده و هدف برآورده نشود، در این صورت باید چندین معجزه در کنار یک دیگر قرار گیرند، تا افراد قانع شوند. در بسیاری از اخبار معجزات در دیدار حضرت از این گونه می باشند؛ چنان که در تاریخ غیبت صغری گفتیم که چگونه حضرت دو دلیل را به یک دیگر ضمیمه کرده بود و بعد از مطالعه نامه حضرت، یکی از مومنان به برادر ایمانی خود گفت: غمناک مباش، این نامه که به تو رسیده، بر دو چیز دلالت می کند؛ یکی این که به تو گفته که مال هزار دینار است، و دوم این که به تو دستور داده است با ابو الحسین اسدی معامله کن، زیرا می دانسته که به زودی خواهد مرد.

راه دوم: قبلاً تذکر دادیم که گاهی باید حضرت دو معجزه انجام دهد، تا با یکی خود را به شخص دیدار کننده بشناساند، و با معجزه دیگری از او پنهان شود و غایب گردد. البته این مطلب در صورتی است که اختفاء و غیبت حضرت را طبیعی و عادی ندانیم، لکن اگر غیبت عادی و معمولی

باشد، فقط با یک معجزه حضرت هم خود را معرفی می کند و هم از دیده ها غایب می گردد.

به هر حال در یک دیدار، اگر چندین معجزه روی دهد، اشکالی پیش نمی آید، لکن اگر دلیل و توجیهی برای تکرار و تعدد معجزه نباشد، در این صورت پذیرفتن آن اندازه از معجزات لزومی ندارد، گرچه تمام روایت را پذیرا باشیم.

بخش دوم: روایات و داستان هایی که شامل پرداختن حضرت به دفع نیازمندی های شخصی افراد می باشد، بسیار است و اغلب روایات دیدار متضمن همین مطلب است، لکن آن چه که مربوط به نیازهای عمومی و یا راهنمایی و ارشاد همگانی و اجتماعی وارد شده، بسیار اندک است.

این گونه روایات را به راحتی می توانیم پذیرا باشیم، زیرا این گونه دیدارها برای این اهداف شخصی، از جهات گوناگون، هم امکان دارد و هم صحیح است و هم با قواعد عمومی سازگار سازگار می باشد:

جهت اول: حضرت کارهای مفید اجتماعی خود را به شخصه و با صفت حقیقی خود، به صورت پنهانی انجام می دهد و قبلاً روش ویژه حضرت را گفتیم و تذکر دادیم که برای حفظ سلامتی و رعایت حالت غیبت، این گونه کار انجام دادن بهتر است و دست حضرت باز است و می تواند مکرراً و به طور گسترده به رفع نیازمندی های شخصی افراد بپردازد، بدون این که آن اشخاص متوجه شوند که این کار از سوی حضرت بوده است و لذا در هیچ جا از قول آن حضرت نقل نکرده اند.

جهت دوم: احتمال بدھیم -البته در این گونه موارد همان احتمال کافی است- که حضرت در طول دوران غیبت کارهای بسیاری را انجام داده، لکن تمام اخبار و روایات آن به دو جهت به ما نرسیده است:

1) حضرت خود به دیگران دستور می دهد که قضیه را کتمان نموده و جایی نقل نکنند، زیرا یا غیبت متوقف براین کتمان است و یا به طور کلی

مصلحت بر اختفاء می باشد؛ مثل این که بخواهد اشخاصی را نه از طریق پیروان و شیعیان خود آگاه ساخته و قانع سازد.

2) کارهای شخصی که مربوط به یک فرد است، به خودی خود بیش تر مورد نقل و روایت قرار می گیرد تا کارهای اجتماعی، نوعاً انسان کارهایی را که به سرخودش آمده و خودش مورد نظر بوده، بیش تر به آن توجه دارد و برای این و آن نقل می کند تا کارهایی که برای مردم اتفاق افتاده است. مخصوصاً از دیدگاه روایان مخصوص این روایات که به تمام مسائل از زاویه خاص و ویژه منافع شخصی می نگرند و مصالح مخصوص خود را در نظر می گیرند، و اصولاً نوع افراد انسان در همین تنگنای خودخواهی ها قرار گرفته و این حالت تا روز ظهور حضرت بقیه الله از انسان ها گرفته نمی شود. (1) و لذا کارهای اجتماعی در نظر این روایان بی فایده بوده و بیش تر به کارهای شخصی و سازندگی های فردی می پرداخته، همان ها را هم روایت کرده اند، و لذا آثار اجتماعی و تاثیرات همگانی امام (علیه السلام) را در جامعه کم تر نقل نموده اند.

3) باید بدانیم که در بسیاری از ظلم ها و ستم هایی که در طول تاریخ موجود بوده، شرط اول اقدام در کارها وجود نداشته، و آن شرط این بود که اگر حضرت می خواست نسبت به آن ها اقدامی کند، می بایست ظاهر شود و اقدام کند و این ظهور و اقدام با اصل غیبت حضرت منافات داشت و قبلاً گفتیم که هر گونه عملی که با اصل غیبت منافات داشته باشد، نباید حضرت آن را انجام دهد.

4) در بسیاری از موارد ظلم شرط دوم وجود ندارد و آن این بود که باید توده های مردم آماده ظهور گردند و سطح فکر و اندیشه آنان به جایی برسد که بتوانند تعالیم حضرت را درک کنند و در پیشگاه واقعیت و خداوند و آینده خود

ص: 119

1- البته باید در نظر داشت که در ایام ظهور دولت حقه حضرت نیز این حالت به طور جبر و به صورت غیر اختیاری از انسان گرفته نمی شود، لکن تحت تربیت و ارشاد حضرت در بسیاری افراد این حالت خودخواهی از بین می رود، در عین حال باز افرادی خودخواه وجود خواهند داشت. (مترجم)

احساس مسئولیت بنمایند، و این خود یکی از شرایط مهم ظهور حضرت است و لذا برای حفظ شرایط ظهور، برای ایجاد این مقدمات، حضرت خود مستقیماً اقدام به ظلم نمی کند، برخلاف ظلم و ستمی که بر یک فرد تنها وارد می شود، که در آن صورت اقدام برای رفع ظلم از آن یک فرد با این شرط منافات ندارد.

به هر حال، آن جا که برطرف ساختن ظلم و ستم، منافات با آمادگی مردم به خاطر بودن آن ها نداشته باشد، و دیگر شرایط نیز وجود داشته باشد، در آن صورت حضرت اقدام به رفع ظلم خواهد کرد، و در صورتی که در رفع ظلم شخصی، برای آماده سازی جامعه اثری داشته باشد، لکن در رفع ظلم اجتماعی چنین اثری وجود نداشته باشد، در این صورت اقدامات حضرت برای برطرف کردن ظلم های شخصی بیش تر خواهد بود. بنابراین بسیار منطقی خواهد بود که بگوئیم کارهای اجتماعی حضرت از کارهای شخصی و فردی کم تر است و یا لااقل کم تر روایت شده است.

بخش سوم: در برخی از روایات حضرت خود را به شخص دیدار کننده معرفی نکرده، لکن برای او مسلم می شود که حضرت او را دیده و او را شناخته، لکن او نتوانسته، حضرت را بشناسد و یا کسی دیگر حضرت را دیده و شناخته است.

صد نمونه از این گونه دیدارها را مرحوم محدث نوری در «نجم ثاقب» ذکر کرده است و این گونه روایات با روایات مشاهده منافات ندارد، زیرا مقصود ما از دیدار فقط آن نیست که یک شخص خودش حضرت را دیده باشد، بلکه دیدار کسی دیگر را هم نقل کرده باشند، شامل روایات مشاهده می شود.

بخش چهارم: روایاتی که بر وجود حضرت دلالت دارد، نه بدون آن که کسی حضرت را دیده باشد؛ نه بدان معنی که حضرت جسم و شخص خود را

پنهان کرده باشد، بلکه بدان معنی که مردم به آن حضرت توسّل جسته و رفع گرفتاری های خود را از آن حضرت خواسته، آن گاه دعایشان مستجاب شده و حضرت در پیشگاه خداوند وساطت کرده، گرفتاری هایشان - یا به طور عادی و معمولی و یا به صورتی غیر عادی و غیر منتظره - برطرف گشته است، و آن فرد یقین کرده که از سوی حضرت بوده و نتیجه دعای آن بزرگوار بوده است. بسیاری از روایات مشاهده از این قبیل بوده، و در طول دوران غیبت بسیار اتفاق افتاده است؛ زیرا حضرت در پیشگاه خداوند دارای منزلت و مقامی است و دعایش مستجاب می شود.

این گونه دیدار و اثرگذاری، بهترین و بی خطرترین راه است که حضرت با خصوصیت و صفت حقیقی خود می تواند تأثیر بگذارد، و دعا در صورتی اجابت نمی شود که از روی اخلاص نبوده و بدون ادراک مسئولیت باشد.

بخش پنجم: اخباری که دلالت دارد بر این که حضرت برای یک فرد اقامه حجت نموده است، گاهی در خواب، و گاهی در بیداری:

با در نظر گرفتن دو ویژگی، این گونه اتمام حجت از آن حضرت بعید نیست:

اول: این که اقامه حجت از راه معجزه باشد.

دوم: در عالم بیداری نیز اثری داشته باشد و منحصر به حالت خواب نباشد.

این دو ویژگی در تمام اخباری که در این باره آمده و در کتاب ها نوشته شده و یا در مواردی عیناً دیده شده و یا از اشخاصی شنیده شده است، وجود دارد، و با وجود آن ها این روایات نیز بر وجود حضرت مهدی (علیه السلام) دلالت قطعی داشته، گرچه در زمره روایات مشاهده وارد نگردیده است.

در این جا می خواهیم بگوئیم که هیچ گونه دلیل عقلی و یا نقلی بر بطلان این گونه خواب ها در بین نیست. آری، شکی نیست که بسیاری از این

خواب‌ها بی ارزش و باطل است و حقیقتی ندارد و برخاسته از هواها و هوس‌ها و تمایلات نفسانی است، لکن تردیدی در وجود خواب‌های راستین و دارای واقعیت نیست که در بسیاری از آن‌ها نشانه‌های صداقت آن‌ها را فرد در بیداری می‌بیند که قابل انکار نیست و البته انسان آزاد است که هر گونه تفسیری که می‌خواهد برای آن‌ها بکند، لکن نمی‌شود همه آن‌ها را احتمال و تصادف دانست، زیرا آن قدر اتفاق افتاده که نمی‌شود آن را انکار کرد.

هرگاه این خواب‌ها با واقع تطبیق کرد و راست از کار درآمد، در این صورت هم چون معجزه خواهد شد، چنان که مثلاً کسی در خواب انسان را دعا کند و در بیداری شفا بیابد و یا وقوع و تحقق کاری را در خواب وعده دهد و در بیداری اتفاق افتد و یا چیزی را که انسان نمی‌دانسته، در خواب خبر دهد. در عین حال نمی‌خواهیم به روایاتی که فقط منحصر به نقل یک خواب است، ارزشی قائل باشیم، زیرا در اخبار مشاهده روایتی که فقط خوابی را نقل کند، وجود ندارد، بلکه در آن روایات خواب و بیداری با هم شرکت داشته و معجزه‌ای را که دلالت بر وجود حضرت می‌کند و آن خود بهترین دلیل بر صدق خواب است، نقل می‌نماید.

به هر حال، این گونه روایات تعدادش کم است، و اگر خواب را بی ارزش دانستیم نسبت به آن چه که در بیداری اتفاق افتاده است، بی‌اعتنا نخواهیم بود و آن‌ها خود برای ما حجت خواهند بود.

بخش ششم: اخبار و روایاتی که می‌گویند حضرت را مردم به صورت شخص معروفی می‌بینند:

مرحوم حاجی نوری در روایت در این باره نقل کرده است که در یکی حضرت به شکل سیدی که راوی او را می‌شناخت که فردی نادان و کودن است، ولی بعد که از او مطالبی علمی شنید و آن سید معروف انکار می‌کرد که این مطالب از او باشد، فهمید که آن شخص که مطالب را به او

گفته است حضرت بوده است نه این شخص. (1)

و در روایت دوم راوی حضرت را بصورت شیخی که قبلاً او را می شناخت دیده است. (2)

این روایت، مطلب دیگری را که اثبات می کند، این است که حضرت به شکل های گوناگون ظاهر می شود، و این دو روایت را باید با دو نظریه اصلی غیبت بسنجیم و بینیم چگونه با آن ها مطابق می شود.

اما نظریه پنهانی شخص و جسم: طبق این نظریه، لازم نیست که حتماً حضرت بصورت های گوناگونی ظاهر شود زیرا ممکن است که حضرت هرگاه می خواهد بر شخصی خود را آشکار کند، به شکل و صورت حقیقی خود ظاهر شود و همیشه به یک شکل باشد، لکن ممکن است که طرفداران این نظریه بگویند چون اصل پنهانی شخص حضرت به صورت اعجاز انجام می گیرد، در مواردی که لازم باشد، ممکن است این حالت اعجاز گسترش یافته شامل حالات مخصوص و شکل و قیافه حضرت نیز بشود، زیرا خداوند بر همه چیز توانا است. لکن حقیقت آن است که اگر در این نظریه قدری بیندیشیم انحراف و لغزشی بس بزرگ خواهیم دید که با هیچ یک از افکار و اندیشه های اسلامی تطبیق نمی کند ولی فعلاً به بررسی عمیق آن نمی پردازیم.

درست همانست که ما گفتیم که مقصود از غیبت پنهانی شخص نیست، بلکه پنهانی و غیبت شخصیت و عنوان حضرت است و هر چند خداوند بر همه چیز توانا است، لکن این بدان معنی نیست که در هر مسئله و موردی مرتب دست به اعجاز گوناگون بزند، بلکه معجزه خود قانونی داشت و فقط در مورد اقامه حجت و تربیت و هدایت مردم بکار می رفت.

در این صورت ما می توانیم مسئله تغییر شکل و قیافه حضرت را از راه

ص: 123

1- نجم ثاقب، ص 368

2- نجم ثاقب ص 373، مقصود از سید و شیخ کسانی هستند که دارای لباس روحانیت بوده، سید از اولاد پیامبر اسلام و شیخ کسی که از اولاد آن حضرت نباشد.

معجزه پذیرا باشیم، فقط در مواردی که اقامه حجت و یا زمینه سازی برای ظهور حضرت متوقف بر آن باشد، لکن یافتن چنین موردی بسیار مشکل است؛ زیرا نیازی به تغییر شکل نیست چون حضرت می تواند به شکل و قیافه حقیقی خود آشکار شود و به صورت اعجاز پنهان گردد و کسی مطلع و آگاه نشود.

این مسئله را نیز مطلبی که قبلاً گفته شد رد می کند که حضرت را در دوران غیبت صغری و کبری عده زیادی با شکل و قیافه حقیقی می شناسند، البته تغییر لباس و وضع ظاهری نیز ممکن می باشد.

بخش هفتم: برخی از اخبار مشاهده دلالت بر آن دارد که حضرت را در قسمت های مختلف کشور عراق زیارت کرده اند، و این مسئله در بیش تر روایات مشاهده وجود دارد.

با در نظر گرفتن این موضوع چنین بنظر می رسد که مرکزیت در یک کشور مخصوص، با وظیفه جهانی حضرت، -که باید بتمام مشکلات مسلمان ها مخصوصاً گرفتاری های پیروان و دوست داران خود رسیدگی کند- منافات دارد.

این اشکال را می توانیم از چندین جهت بررسی کرده و پاسخ دهیم:

1) اخبار و روایاتی که گویای دیدار حضرت در سایر جاها غیر از عراق می باشند، بر توجه حضرت به مشکلات مسلمانان جهان دلالت دارد و مختص به کشور عراق نیست.

2) باید به این نکته توجه داشته باشیم که بسیاری از دیدارها در روایات نیامده و نقل نشده است، لذا احتمال آن هست که دیدارهای بسیاری در خارج از کشور عراق بوده و زمینه برای نقل و بازگو کردن آن ها آماده نبوده است.

علاوه بر این که فراموش نکرده ایم که حضرت بیش تر کارهای خود را بصورت ناشناس انجام می دهد که اگر هم خبر آن به ما برسد، ما بطور قطع و یقین نمی توانیم به حضرت نسبت بدهیم. بنابراین امکان آن هست که حضرت مستقیم و یا از طریق نمایندگان خود کارهایی را در تمام گوشه و

کنار دنیا انجام دهد و هیچ گونه سؤال و پرسشی برای هیچ کس پیش نیاید که این کار را چه کسی کرده تا عامل آن را شناسایی کرده و بعد از شناخت حضرت نقل و روایت نمایند.

3) این روایات بیش تر از این را نمی رساند که حضرت اغلب اوقات را در عراق بسر می برد و این معلوم است که هر کس در هر جا بیش تر ساکن باشد، عمل و آثار او هم در آن جا بیش تر خواهد بود. مخصوصاً که اگر در برخی از سفرها مشکلات و گرفتاری هایی هم داشته باشد و باعث شناخته شدن حضرت بشود. و این که حضرت عراق را برای سکونت و زندگی خویش برگزیده باشد، هم امکان دارد و هم احتمالش بیش تر است، ولی با هیچ یک از دو نظریه اصلی مخالفت ندارد. مخصوصاً که در دوران غیبت صغری همان جا محل سکونت حضرت بوده است و مزار و مدفن پدرن و اجداد حضرت همان جا است و مرکز بسیاری از تحولات صدر اسلام هم چون واقعه عاشورا کربلا بوده است، و در بخش سوم همین مجموعه این مطلب را اثبات خواهیم کرد که بعد از ظهور حضرت، عراق مرکز حکومت جهانی اسلامی خواهد شد.

در این جا دو پرسش پیش می آید که اگر آن ها را مطرح کرده و به پاسخ آن پردازیم مناسب خواهد داشت:

پرسش اول: چرا عراق مرکز اسلام باشد و دیگر جاها از این ویژگی برخوردار نباشد، با این که از نظر اسلام تمام اماکن مساوی است و تمام انسان ها در پیشگاه فرامین اسلامی یکسان هستند؛ سرزمین ها و زبان ها را در پیشگاه قانون گذار اسلام و عدالت الهی اسلامی بر یک دیگر مزیتی نیست.

پاسخ: مرکزیت یافتن عراق برای این کار بخاطر یک خصوصیت ذاتی نیست، بلکه دارای ویژگی هایی است که آن را می تواند بصورت تنها مرکز بزرگ اسلامی در آورد و آن ویژگی ها از این قرار است:

1) از نظر جغرافیایی عراق در دوران غیبت در وسط و میانه کشورهای اسلامی قرار گرفته که ابتدایش هند و اندونزی و پایانش مراکش و غرب آفریقا است.

2) عراق مسکن شیعیان حضرت و معتقدان به وجود آن بزرگوار است.

3) بیش تر همکاران عمده و فرماندهان و افسران حضرت بعد از ظهور از شیعیان عراق خواهند بود، و از سایر کشورها کم تر خواهند بود (این مطلب را در کتاب سوّم خود بطور مفصّل بحث خواهیم کرد) و این بدان جهت نیست که خاک عراق بر دیگر جاها برتری دارد، بلکه بدان جهت است که شیعیان و طرفداران حضرت در این کشور مورد ظلم و ستم قرار گرفته و هر چه بیش تر بر آن ها ظلم و ستم وارد شود، بر اخلاص و توجه آن ها به حضرت افزوده می شود. به خاطر این سه ویژگی است که عراق می تواند مرکز حکومت جهانی اسلامی حضرت بشود.

البته نباید قسمت عمده ای از کشور ایران را که آن ها نیز دارای این خصوصیت هستند فراموش کنیم، زیرا اسم عراق شامل آن منطقه که همسایگی با عراق دارد نیز می شود. (1)

ص: 126

1- نویسنده محترم هم چون بیش تر محققان و دانشمندان معاصر، به محدوده زمان و مکان خود نگریسته اند و هم چون کسانی سخن گفته اند که هرگاه می خواهند طرحی برای حکومت و یا اقتصاد و سیاست اسلامی بدهند فقط زمان و مکان خود را می نگرند و فکر می کنند که اسلام فقط در همین زمان و فقط برای مردم معاصر آن ها و کشور و شهر و دیار آن ها است. درست است که حضرت آقای صدر در روزگاری بسر می برند که حکومت بعثیان دست به فجیع ترین کارها زده، حوزه های علمیه شیعه را که عمر هزار ساله داشته تعطیل کرده، علماء و دانشمندان را یا کشته و یا زندانی کرده و یا تبعید نموده اند و از خانه و کاشانه آورده کرده، درست است که جنایات اینان را مغول نکرده و یهودیان بر سر آوارگان فسطوی نیاورده اند ولی نمی شود، که تمام پهنه تاریخ را فقط در همین چند ساله نگریم و آن را دلیل مرکزیت عراق شمرد. روزگاران هم شیعیان و پیروان حضرت در هند و اندونزی تحت فشار بوده اند و روزگاری هم ایرانیان را حکومت های خود کامه تحت فشار قرار می دادند. بهر حال اگر انتخاب مرکزیت و علت گزینش آن را از خود حضرت بهنگام ظهور بپرسیم بد نیست و از همین اکنون برای حضرت پای تختی حتمی در نظر بگیریم بهتر است که دست آن بزرگوار را باز بگذاریم تا هر جا را که می خواهد برگزیند و به هر دلیل که صلاح می داند جایی را برای مرکزیت اسلام تعیین فرماید؛ اللهم إنا نرغب اليك في دولة كريمة تعزّبها الاسلام و اهله و تدلّ بها النفاق و اهله و تجعلنا فيها من الدعاة الي طاعتك و القادة الي سبيلك ...، در هر کجا که باشد. که اعتقاد به مرکزیت عراق برای حکومت حضرت نه از واجبات عقائد و نه از ضروریات اسلام و نه از مشخصات شیعه است، که ای کاش کوفه مرکز امیر المؤمنین (علیه السلام) نمی شد، ای کاش کربلا مشهد حسین بن علی (علیه السلام) نبود و ای کاش موسی بن جعفر (علیه السلام) در بغداد زندانی نمی شد و حضرت عسکری در محله لشکریان خلفای جنایت کار تحت نظر بسر نمی بردند، و ای کاش مرکز حکومت حضرت در عراق صدامیان نباشد که: ای طوطیای دیده ما خاک پای تو *** و ای کنج خلوت دل عالم سرای تو گاهی ز دل بر آ و بر دیده جلوه کن *** ای صد هزار دیده و دل مبتلای تو و ای کاش مرکز حکومت حضرت خانه علی و فاطمه (علیه السلام) باشد؛ نه، از آن جا هم خاطره خوشی ندارم، آن جا هم دری هست و دیواری و پهلویی شکسته و محسنی افتاده، نه بهتر همانست که هر جا خود حضرت خواست همان جا باشد (مترجم)

پرسش دوم: روایات مشاهده گویای آن هستند که محل زندگی و سکونت حضرت در عراق است، لکن روایات دیگری بر خلاف آن ها وارد شده، چگونه بین این روایات جمع می شود؟

پاسخ این سؤال را از چندین راه می شود داد:

(1) بر طبق نظریه دوم که خفای عنوان و شخصیت باشد، حضرت در هر دوره ای در یک جای مخصوص زندگی می کند، تا کسی او را نشناسد و از وضعیت او آگاه نگردد که گفتیم ممکن است در هر پنجاه سال در یک شهری زندگی بکند و این با این که بیشتر اوقات در عراق باشد، منافاتی ندارد که در شهرهای متعددی از همان کشور زندگی بکند و کسی حضرت را نشناسد.

(2) روایت دیگری هم آمده بود که حضرت مدینه منوره را برای سکونت خود برگزیده است.

(3) این را هم از اخبار و روایات شنیدیم که حضرت صحراها و دره ها را برای سکونت خود برگزیده، چنان که در روایت علی بن مهزیار چنین آمده بود.

به این دو توجیه اخیر از دو جهت اشکال وارد است:

(1) قبلاً ما این دو روایت را رد کرده و جهتش را بازگو کردیم که چرا

نمی شود این دو روایت را (که حضرت در مدینه و یا در صحراها زندگی می کنند) قبول کرد و لذا دیگر معارضه ای بین آن ها باقی نمی ماند.

2) آن چه را که بیش تر این روایات بر آن دلالت می کنند اینست که حضرت در این سالیان اخیر بیشتر اوقات در عراق ساکن است و لذا سکونت حضرت در بیابان ها و در مدینه در بعضی اوقات امکان دارد. و لذا می توانیم فرض کنیم که برخی اوقات حضرت در مدینه و یا در وسط بیابان ها و دره ها سکونت دارند. و مخصوصاً که دانستیم که در این سال ها حضرت نیازی به کناره گیری از مردم ندارند و می توانند راحت به صورت ناشناخته در بین مردم زندگی کنند.

این بود دسته بندی کلی اخباری که در باب دیدار حضرت وارد شده و بار دیگر تذکر می دهیم که گرچه برخی از این روایات به تنهایی قابل مناقشه و اشکال است و چندان اعتباری ندارد، لکن از مجموع آن ها برای ما مسئله دیدار و زیارت حضرت بطور قطع و مسلم به دست می آید و نمی شود گفت که تمام کسانی که به زیارت حضرت نائل آمده اند، اشتباه کرده و دروغ گفته اند.

امر دوم: درباره اخبار و روایات دیدار

اگر دید عمومی اسلام را نسبت به اجتماع و جامعه در نظر بگیریم، اشکالی بر کلیه اخبار و روایات مشاهده وارد می شود، که خلاصه اش اینست:

در هیچ یک از دیدارهایی که مردم تحت هر عنوانی با حضرت داشته اند، هیچ گاه سخنی که مربوط به جامعه بوده و دستوری که به مصلحت عمومی مردم باشد شنیده نشده، با این که انتظار چنین است که در این فرصت دیدار، حضرت به تربیت و ارشاد شخص دیدار کننده پرداخته، او را با فرهنگ اجتماعی عمیق اسلامی آشنا ساخته، و در ضمن چند کلمه مختصر مسائل مهم اجتماعی را - که روشن گر راه او و دیگران باشد - به او بنمایاند، و او را وادار به شرکت در مسائل مهم مملکتی و ساختن بناء عظیم

اجتماعی بنماید. و حال این که چنین خبری در هیچ یک از روایات دیده نمی شود و اگر چنین ارشاد و تربیتی نسبت به آن فرد اعمال می شد، آن شخص از افراد برجسته و صالحان گشته و آثار و نتایج مهمی بر وجود دیدار کنندگان حضرت مترتب می شد. و حال این که کم تر کسانی از دیدار کنندگان حضرت اثری مثبت در جامعه داشته اند.

پس این سؤال پیش می آید که چرا حضرت این گونه راهنمایی ها نکرده، و اگر نموده چرا ما هیچ اثری از آن ها ندیده ایم؟

ما اگر بتوانیم پاسخی برای این سؤال بیابیم در شناخت سیاست و برنامه خاص حضرت، در مقابل کسانی که حضرت را دیده و یا ندیده اند، گامی تازه برداشته ایم.

پاسخ به این سؤال را در ضمن چندین نکته می توان یافت:

نکته اول: قبلاً دانستیم که در صورت وجود شرائط، حضرت کارهای مفید اجتماعی انجام می دهد و در این صورت این با خود حضرت است که چه کاری بکند و چه بگوید و چگونه برای آماده سازی افراد و اجتماعات برنامه ریزی نماید و چه بسا افرادی که در جامعه اسلامی منشا کاری مهم شده و اثری در جامعه گذاشته اند از حضرت استفاده کرده و بدون این که آن بزرگوار را شناخته باشند، از راهنمایی های مفیدش استفاده کرده باشند.

نکته دوم: حضرت گاهی با گروهی ویژه از پیروان با ایمانش گرد آمده (که این مورد را بصورت یک نظریه احتمالی قبلاً تذکر دادیم و برخی از روایات نیز براین دلالت دارند) در این گردهمایی ها، بطوری که حضرت را همگی شناخته و می توانند تعلیمات و رهنمودهای حضرت را فرا گرفته و درباره مسائل سیاسی و اجتماعی خود مذاکره کنند و آن رهنمودها را در زندگی خود بکار برده و این دیدارها را برای مردم بازگو نمی کنند. و چه بسا افرادی در جامعه اسلامی - که به مقام و موقعیتی رسیده و منشأ خدمات و آثاری شده اند - از این قبیل باشند.

اگر آن چه که تاکنون گفته شد بسنده باشد و به این اندازه قناعت کنید

و پاسخ خود را در یافتید که بسیار خوب، و اگر نه نظر شما را به نکات زیر جلب می کنیم:

نکته سوم: آن چه از سیره و رفتار رسول خدا و ائمه - علیهم السلام - می دانیم آنست که در هر جا بمناسبت مقام سخنی گفته و تا از آن ها سؤال نمی شد پاسخ نمی دادند، و هرگاه کسی از آنان درباره مسائل عبادی و اجتماعی و یا درباره آفرینش سؤال می کرد، سطح فکر او را در نظر گرفته و به اندازه درک و فهمش به او پاسخ می داده اند، و بیش از اندازه توانائی درک او، به او چیزی نمی گفتند. البته این حالت مختص به پیشوایان مذهبی نیست، بلکه هر دانشمندی که می خواهد پاسخ پرسشی را بدهد، سطح فکر و میزان درک سؤال کننده را در نظر می گیرد. این چنین نیست که دانشمندی مثل انیشتاین، تمام جزئیات نظریه نسبیت خود را بهر کس که از او چیزی پرسد، بگوید، بلکه کلیاتی از نظریه را در اختیار او می گذارد. و مقصود اصلی از کلمه «خاطب الناس علی قدر عقولهم» همین است و این خود مطلبی بسیار روشن و بدیهی است.

و جز این از حضرت انتظاری نیست که باید سطح فکر افراد را در نظر گیرد و به همان اندازه که با آن ها مواجه شده و با آن ها سخن گوید. وقتی می دانیم که هدف از دیدار با شخصی رفع گرفتاری ها و حل مشکلات او است، بدون این که سطح فکر او را در نظر گرفته شود، و نیز می دانیم که بسیاری از کسانی که با حضرت مواجه شده اند، دارای افکار بلند و معلومات گسترده ای نبوده اند، و نوعاً افرادی عامی و معمولی بوده اند، نباید انتظار داشته باشیم که بیش از اندازه نیاز و رفع مشکلات آنان، مطلبی به آنان گفته شود. و یا آن ها را در جریان مسائل اجتماعی و سیاسی بگذارند. و این خود یک اصل اساسی است که خط مشی کلی سیاست حضرت را تعیین می کند.

نکته چهارم: اگر از نکته سوم چشم پوشیم و بگوئیم که حضرت بدون در نظر گرفتن سطح فکر افراد مسائلی را به آن ها می گویند، نباید انتظار داشته باشیم از آن مختصر راهنمایی ها شخصیت هائی برجسته ساخته شوند؛ زیرا

دیدار چندان بدرازا نمی کشد که فردی بتواند تمام مسائل را پرسیده و همه را بفهمد، و نوعاً دیدارها تکرار هم نمی شود. لذا جز چند دقیقه بسیار کم ملاقات و مواجهه ای دست نمی دهد، و بر فرض امام (علیه السلام) از این فرصت کوتاه بخواهد استفاده کند و فرصت را غنیمت شمرده و چند دقیقه ای هم مطالبی به این شخص بگویند، این چند کلمه نمی تواند آن فرد را سرآمد شجاعان و فردی برجسته و شهیر بسازد؛ زیرا یا حضرت می خواهد این کار را از طریق معجزه انجام دهد یا بطور عادی و معمولی کار کند. راه اول که مسلماً بسته است زیرا در این گونه معجزه حجتی اقامه نمی گردد، زیرا حجت بر آن شخص تمام شده و او اسلام آورده و مومن است و قانون معجزات درباره او جاری نیست. علاوه بر این که این گونه سازندگی یک ساختن جبری و بدون اراده است که بطلانش در جای خود ثابت شده (که هدایت اجباری اشخاص ارزشی ندارد، و خداوند این گونه، کسی را هدایت نمی کند و جبراً کسی را نمی سازد) (1)

ص: 131

1- به عقیده این جانب، نیازی ندارد که اسم این کار را معجزه بگذارید، تا در تنگنای قانون معجزات گرفتار آئید. و یا اسمش را هدایت و سازندگی اجباری بگذارید. هیچ اشکالی ندارد که لطف خدا شامل حال بنده ای از بندگانش بشود و به موجب (و اتیناه من لدنا علماً) چشمه های حکمت و علم بر قلب بنده ای مومن سرازیر گردد، و واقعاً منشا آثار و برکات گردد، خود هدایت یافته راه خود را باز شناسد، و روشن گر راه دیگران نیز بشود، نه جبر باشد و نه تنگنای قانون معجزات او را در خود نپذیرد، بلکه موهبت الهی او را در مقابل اشعه تابناک خورشید ولایتی حضرت بقیه الله قرار دهد، نور بگیر دوگرم شود، ولو در یک دقیقه ملاقات مس وجود او را طلا کنند و خاک هستی او را کیمیا گردانند. لکن آیا چنین افرادی شایسته و با اخلاص بوده اند، و آیا ما تاریخ زندگی آنان را می دانیم؟ ما با چند نفر دوست هستیم و در بین دوستانمان چند نفر را می شناسیم که از گذرگاه محبوب گذشته و در جستجوی خانه یار باشند، و به هر چه نظر می کنند به یاد او باشند؟ راستی آیا کسی هست که این جمله را از سويدای دل بگوید که: (عزیزُ علیَّ اَنْ اَری الخلق ولا- تری) و در ملاقات و دیدار با حضرت خود را بخواهد و خودخواهی را کنار بگذارد و اگر هم مشکلی دارد، مشکلتش مشکل نادانی و عدم معرفت باشد، تا با یک نظر حل شود؟ چه بسا بوده اند که به جانی راه برده و هم چون خود حضرت از خوف جان به پناه گاه رفته و «ز آن کس خبرش شد خبری باز نیامد» و اگر خبری یافت او را به حضرت نسبت نداد، تا مشکلی برایش پیش نیاورند. و اصولاً این چنین نیست که اگر خداوند کسی را مورد لطف خود قرار داد و از راهی غیر عادی و غیر معمولی به او چیزی رسانید، مالی داد، منالی داد، قدرتی داد، بصیرت و علمی داد، هدایتی کرد، اسمش را معجزه بگذاریم و شامل قانون معجزات کنیم که اگر نبود، آن را انکار کنیم. آری اگر در معرض مردم و در ارتباط با مردم بود، چنین چیزی را می گوئیم، لکن درباره یک فرد یا افرادی در حد خود شان لزومی ندارد. مثلاً اگر مریضی در توسل به ذیل عنایات ائمه (علیهم السلام) مورد شفا قرار گرفت، معجزه شده. لکن لزومی ندارد از قانون معجزات تبعیت کند. لطف و توجه امام و یاولیی از اولیاء خدا شامل حال او شده است و ربطی هم به اقامه حجت ندارد. بر همین اساس اگر کسی مرود لطف امام زمان - ارواحنا فداه - قرار گرفت، و به مقامی رسید، و کشفی برایش شد و انسانی والا گشت، اشکالی پیش نمی آید. اللهم ارزقنا رؤیته و محبته. (مترجم)

و اما از راه معمولی و عادی، این گونه تربیت عادی در زمانی اندک ممکن نیست زیرا انسان برای تکامل علمی و عملی خود نیازمند زمان است تا به تدریج رو به کمال رود و گام به گام قدم برداشته، خود را کامل سازد. و در این راه حضرت فقط می تواند چند قدمی به او کمک کند (نه این که یک شبه ره صد ساله برود).

علاوه بر این که سخنی کوتاه و مجمل و پر محتوی را افرادی عادی نمی توانند بفهمند و نمی توانند به تمام جوانب گسترده آن پی ببرند، و اگر آن سخن عمیق و پر معنی نباشد چندان فایده ای ندارد و مشکلی را حل نمی نماید.

بنابراین (با در نظر گرفتن نکته چهارم) حضرت باید از این گونه دیدارها و رهنمودهای اجمالی و مختصر صرف نظر کند زیرا جز از طریق اعجاز کاری نمی شود کرد که آن هم بر طبق قانون معجزات در این گونه موارد نباید عملی شود.

نکته پنجم: احتمال می دهیم که اگر این گونه برخورد ها و ملاقات های مهم انجام گیرد و تکرار یابد بزرگ ترین اثر را در تاریخ اسلام، بلکه در تاریخ بشر می گذارد، و این تغییرات مهم به صلاح و مصلحت جامعه بشری نیست زیرا ظهور را به تاخیر می اندازد و شرط اساسی ظهور - که تسلط ظلم و جور بر تمام جهان باشد - انجام نمی شود؛ زیرا تا ظلم و جور نباشد تجربه و

آزمایش بشر پیش نمی آید و آمادگی حاصل نمی گردد و بدون این آمادگی حضرت ظاهر نمی شود. و لذا رهنمودهای حضرت به اندازه ای خواهد بود که این تحول جهانی پیش از ظهور او پیش نیاید. (1)

ص: 133

1- فکر نمی کنم قضیه به این شکلی باشد که مولف محترم فرموده اند که شرط ظهور حضرت را مسئله فراگیری ظلم و جور دانسته اند. چه اشکالی دارد که با یک تحول چشم گیر از راه هدایت مردم، مردم آماده ظهور شوند؟ آیا تمام یاران حضرت و اصحاب ویژه امام فقط از راه این که مدت ها ظلم و جور را تحمل کرده اند، به مقام آمادگی ظهور حضرت رسیده اند، یا از راه فهم و شعور و علم و آگاهی به این مرحله رسیده اند؟ بر فرض که امکان آن باشد که تحولی جهانی برای ریشه کن کردن ظلم و جور پیش از ظهور حضرت پیش آید، چه مانعی برای ظهور هست؛ که در آن شرائط ملتی که در انتظار مصلح بسر برده اند، خود صالح گشته و انتظار شان برای ظهور، نه فقط برای از بین بردن ظلم و جور است، که برای فراگیری علوم و مفاهیم عالیه انسانیت است، و شناخت مبادی عالیه اعتقادی و آشنا شدن با خدا و حقائق توحیدی. مگر خداوند حضرت را فقط برای از بین بردن ظلم و جور ذخیره کرده. یا برای پیاده کردن تمام اهداف انبیا. که همان آشنا شدن مردم است با خداوند. البته این سخن را نه از باب این که احتمال می دهیم چنین کاری پیش از ظهور حضرت بشود گفتیم، بلکه از باب این که راهی نشود برای تبلی افراد و بهانه جوئی مفسدان، و بیکاری کسانی که از آنان کاری ممکن است ساخته شود، و احیاناً هم چون آن سید محضری که هر چه طلاق می داد عمداً طلاق باطل می داد، و بعد از مدتی که مردم از کار او سر در آوردند، گفت: این کار را می کنم تا بچه های حرام زاده زیاد شوند و با وجود بچه های حرام زاده ظلم و جور در جامعه زیاد گردد و با زیادتی ظلم و جور، شرط ظهور امام زمانم محقق آید و حضرت خود ظاهر گردند و مفساد عمومی را از جامعه براندازند. بنابراین خواستم در این پاورقی تذکر دهم که از فرمایش و سخن استاد صدر چنین استفاده ای نشود که زلف آشفته اجتماع موجب جمعیت و اتحاد و بهم پیوستگی و ظهور امام زمان است و چون چنین است، پس باید اجتماع را بیش تر بهم ریخت و ظلم و فساد را زیادتیر کرد تا حضرت بیاید. که چنین سخنی را خواجه شیراز هم گفته است که: زلف آشفته تو باعث جمعیت ما است *** چون چنین است پس آشفته ترش باید کرد و مارکسیست ها هم همین سخن قدمای مرتجع و عوام الناس تبلی ما را گفته اند که: تا نارضایتی زیاد نگردد انقلاب به وقوع نمی انجامد، پس شما ای گروه مارکسیست به پیش به سوی ایجاد نارضایتی، شما ساواکیان مارکسیست، شکنجه کنید، و شما اداری های مارکسیست، رشوه بگیرید و کار نکنید، شما دانش جویان و دانش آموزان و معلّمان مارکسیست، درس نداده و نخوانید تا نارضائی ها اوج گیرد و انقلاب پیروز شود، تا گفته مارکس به وقوع پیوندد. که البته این منطق سخن جدیدی نیست و از قدیم تنبلان اجتماع ما این چنین می گفتند و با این بهانه جوئی ها شانه از زیر بار تکالیف اجتماعی و مسئولیت های سیاسی و خدمت های صادقانه مردمی خالی می کردند. اللهم فقهنا فی الدین و أرنا مناسکنا. (مترجم)

بنابراین، با در نظر گرفتن هر یک از این نکته های پنج گانه، باید بگوئیم که در هر یک از دیدارهایی که حضرت با مردم داشته اند، فقط به همان مسئله مورد نظر و احتیاج دیدار کننده پرداخته و جز برآوردن نیاز او کاری دیگر و یا رهنمودی دیگر، که مربوط بر مسائل اجتماعی باشد، نداشته اند.

علاوه بر این که می دانیم که راویانی که از اصحاب خاص و مومنین با اخلاص بوده اند، اگر هم حضرت رهنمودهایی به آن ها داشته، در هنگام نقل خبر آن ها را نگفته و از انتشار آن ها خودداری کرده اند. و دیگر افراد که در این پایه از اخلاص و خصوصیت نبوده اند، آن ها یا بخاطر اهمیت ندادن به آن ها نقل نکرده، و یا اگر نقل کرده اند بهمان اندازه که خود فهمیده و درک کرده اند، برای دیگران بازگو کرده اند، که بصورت تغییر یافته و مسخ شده که در حد فهم آن شخص فقط بوده، مطرح شده است، و یک رهنمود عمومی و کلی به حساب نیامده است.

البته تمام آن چه که گفتیم با فرض اینست که قبول داشته باشیم که رهنمودهای عمومی و کلی و اجتماعی در روایات مشاهده وارد نشده باشد، لکن گاهی مطالبی را از راویان می شنویم که حضرت گاهی مصلحت را در آن دیده اند که تا حد ممکن رهنمودی برای جامعه اسلامی داشته باشند و ارشاداتی بنمایند، که در فصل های آینده بدان ها اشارتی خواهیم کرد.

امر سوّم: آیا دیدار و زیارت حضرت بقية الله، در دوران غیبت کبری، وابسته به ایمان و اطمینان است چنان که برخی پنداشته اند، یا این که نیازی به تقوی و ایمان ندارد؟

شکی نیست که در دوران غیبت صغری، شرط دیدار حضرت ایمان و تقوی بود، بطوری که حضرت امام حسن عسکری جز به کسانی که اخلاص و

تقوای شان مسلم بود، از خصوصیات حضرت چیزی نمی گفت، و خود حضرت هم بعد از رحلت پدر بزرگوارش همین رفتار را داشت و بجز مواردی اندک - که بخاطر مصالحی خود را برای برخی از اشخاص منحرف آشکار می ساخت - خود را به کسی نشان نمی داد. (1)

اما در دوران غیبت کبری، شکی نیست که اغلب موارد دیدار با اشخاص موثق و مطمئن بوده و حتی با برخی از آنان دیدارهای مکرر و ملاقات های متعدد داشته است. ولی گاهی مصالح اسلامی ایجاب می کند که خود را برای اشخاص منحرف نیز آشکار کند، در صورتی که خطری متوجه آن حضرت نشود.

با در نظر گرفتن این مطلب می شود گفت که دوران غیبت کبری هم چون غیبت صغری است و تفاوتی بین این دو دوره در این مسئله نیست. اشکالی هم پیش نمی آید و از جهت قواعد عمومی و اخبار مشاهدات نیز مانعی ندارد.

لکن آن چه که باید در نظر گرفت تفاوت عمده ایست که بین این دو حالت وجود دارد که در دوران غیبت کبری حضرت از امنیت بیش تری برخوردار است، و لذا می تواند با افراد بیش تری ملاقات داشته باشد، چه از افراد مطمئن و با ایمان و چه با افراد بی ایمان و منحرف، با در نظر گرفتن یک اصل کلی که حفاظت و پنهان ماندن وضعیت حضرت باشد.

این مسئله روشن است زیرا در دوران غیبت صغری عده ای از مردم هم حضرت را و هم پدرش را می شناختند، لذا بیش تر در معرض خطر بودند، ولی در دوران غیبت کبری، نوعاً او را از حیث شکل و قیافه نمی شناسند و کسی متوجه آن بزرگوار نیست، و ستم گران و جنایت کاران از دست یافتن به او مأیوس شده و حتی وجود او را انکار می کنند، و لذا این حالات حضرت را برای دیدار و ملاقات با اشخاص، آزادتر گذاشته است. و لذا حتی می شود

ص: 135

گفت که ملاقات های حضرت با افراد غیر مطمئن بیش تر از دوران غیبت صغری، و با افراد منحرف کم تر و فقط محدود بموارد ضروری است، که هدف مهمی در بین باشد که نتوان از طریق افراد مطمئن و غیر منحرف انجام داد.

امر چهارم: برنامه هائی که حضرت برای متوجه نشدن بینندگان برای خود تنظیم کرده است:

در برخی از ملاقات ها می بایست حضرت در بین دیدار، خود را شناسانده، و در برخی دیگر بیننده از ملاقات پیشین خود حضرت را می شناسد. و گاهی نیز افراد مورد اطمینان بوده و از همان اول حضرت خود را معرفی می کند و در صورتی که بیننده مورد اطمینان نبوده و یا منحرف باشد، حضرت را بعد از جدا شدن و دور شدن می شناسد. در این گونه موارد حضرت برای ناشناس ماندن خود در هنگام دیدار و صحبت و شتافتن بعد از مفارقت چه راهی را انتخاب می کند؟

روش هایی که حضرت برای انجام این کار عمل کرده و در روایات وارد شده است، چندین گونه است:

روش اول: تعویض لباس و وسیله نقلیه :

در بیش تر اوقات لباس مخصوص عربی پوشیده و با حالات گوناگون آشکار شده است، گاهی بصورت یک عرب بیابانی (1) ، گاهی به حالتی با ابهت و مهربان (2) ، و گاهی در لباس کشاورزی که ابزار کشاورزی خود را برداشته (3) و بعضی اوقات بصورت و شکل یکی از علماء و رجال دینی (4) .

وسيله نقلیه حضرت، گاهی شتر (5) در چندین مرتبه، و گاهی اسب (6) و

ص: 136

- 1- نجم ثاقب ص 241
- 2- نجم ثاقب ص 359
- 3- نجم ثاقب ص 343
- 4- نجم ثاقب ص 273
- 5- نجم ثاقب ص 342
- 6- نجم ثاقب ص 357

الاع (1) و گاهی پیاده (2) و برخی اوقات هم نیازی به حرکت و انتقال نداشته است (3) و گاهی در حال سواره نیزه ای در دست به دیدار کسی آمده (4) و بعضی اوقات به لهجه محلی اعراب بادیه نشین صحبت کرده (5) و گاهی به زبان لبنانی (6) و زمانی به لغت فارسی (7) سخن گفته است.

با در نظر گرفتن نظریه دوم (که نظریه خفاء عنوان باشد) دانستیم که حالات و اشکال گوناگونی که حضرت برای پنهان نمودن خود از دید عموم بخود می گیرد، مربوط به حالت عادی و معمولی نیست؛ زیرا اگر حضرت بخواهد در تمام حالات بهمان شکل و لباس معمولی باشد، بزودی شناخته شده و مردم از وضعیت او آگاه می شوند. لذا حضرت برای پنهان نگاه داشتن خود، باید در هر دیداری برنامه ای خاص و لباس و شکل ویژه ای داشته باشد.

روش دوم: انجام دادن معجزه ای که حضرت را بعد از آن که از شخص دیدار کننده جدا شد، به او بشناساند و بیننده در اثناء دیدار متوجه نشود، لکن بعداً بفهمد که این دیدار و این مطالب جز از راه اعجاز امکان نداشته است.

این مطلب به روشنی از بسیاری از اخبار و روایات فهمیده می شود؛ مثل این که مسافت بسیاری در زمانی اندک طی شده باشد و در دریا و خشکی طی الارض کرده باشد، و این فهمیده نمی شود، مگر بعد از طی مسافت و شاید روشن ترین مواردی که بیننده بعد از جدائی متوجه حضرت می شود، همین

ص: 137

1- نجم ثاقب ص 343

2- نجم ثاقب ص 280

3- نجم ثاقب ص 228

4- نجم ثاقب ص 370

5- نجم ثاقب ص 355

6- نجم ثاقب ص 235

7- نجم ثاقب ص 344

است که حساب می کند راهی را که در زمان اندک طی کرده است، برای افراد عادی امکان سیر آن در این مدت نبوده، و محال است که کسی بتواند از این راه پر خطر از دست حیوانات درنده و وحوش بیابان نجات پیدا کند، لکن در مدتی کم براحتی و سلامتی از این راه گذشته است. (1)

روش سوم: دور شدن از بیننده، در ضمن دیدار و پیش از برآوردن نیاز او، و واگذاری تکمیل آن به دیگری یا بخود آن شخص، و یا به یکی از خدمت گزاران خود (2) و یا به شخص ثالثی از افراد رهگذر. (3)

روش چهارم: خودداری از هر کاری که نظر بیننده را بخود جلب کند؛ مثل اشاره به اسم و مشخصات خود و یا انجام معجزه ای بزرگ که باعث جلب نظر او شود و به سؤال از مشخصات و اسم و مکان و بهر گونه سؤالی که باعث شناخته شدن باشد پاسخ ندهد. در بسیاری از روایات دیدار این مسئله وارد شده است.

روش پنجم: بیننده و یا بینندگان، در شرائطی باشند که نمی توانند از خصوصیات حضرت سؤال کنند، چنان که در بسیاری از روایات دیدار آمده است؛ زیرا گاهی آن قدر بیننده گرفتار نیاز خود و در فکر حاجت خود می باشد که اصلاً توجه ی ندارد که بخواهد از خصوصیات حضرت سؤال کند، (4) و یا سرگرم به معجزه ای شده که حضرت انجام داده (5) و یا مشغول به نماز و یا مریضی و بی توجهی گشته است.

مخفی نماند که این غفلت و بی توجهی که بهنگام دیدار با حضرت برای اکثر افراد پیش می آید، این خود مهم ترین عامل نشناختن حضرت می شود و جز با نظر عنایت و لطف حضرت این ناآگاهی از بین نمی رود و لذا

ص: 138

1- نجم ثاقب ص 239

2- نجم ثاقب ص 306

3- نجم ثاقب ص 241

4- نجم ثاقب ص 242

5- نجم ثاقب ص 282

نوعاً بعد از جدا شدن و محاسبه شرایط، تازه بیننده متوجه حضرت می گردد.

این ها بود نمونه ای از روش های اختفا و ناشناخته ماندن حضرت، برای اکثر دیدار کنندگان، در آن جا که مصلحت ایجاب می کند که کسی آن بزرگوار را نشناسد. البته روش های دیگری در روایات نقل شده که نمی توان آن ها را تحت ضابطه ویژه ای در آورد، و سخن نیز بدرزا می کشد.

امر پنجم: اهداف عمومی حضرت از دیدار با مردم (اهداف و نتایج مخصوص را در امر ششم بررسی می کنیم)

منظور از اهداف عمومی، نتایج و فوایدی است که برای جامعه اسلامی بر این دیدارها مترتب است که این ها از آن اهداف فردی مهم تر و گسترده تر است، و گفتیم که این گونه اهداف کم تر برآورده می شود و علتش را نیز ذکر کردیم. البته در ضمن این فصل و فصل آینده، فرصتی برای بررسی اجمالی و بطور مختصر خواهیم داشت.

چندین هدف عمومی و اجتماعی در این دیدارها، برای حضرت می توانیم در نظر بگیریم:

هدف اول: نجات دادن توده های مسلمان، از دست جنایت و ستم فرمانروایان منحرف و کژ اندیش، مخصوصاً آن جا که خبر و سلامتی پیروان و دوستان مخصوصش مترتب بر آن باشد:

از جمله این موارد، نجات مردم بحرین است از دست نوکران و دست نشانندگان استعمارگرها که صریحاً روایت گویای آنست (1)؛ در آن وقت که نخست وزیر این کشور حيله و نقشه ای ریخت که قرار شد با شیعیان هم چون کفار حربی از اهل کتاب رفتار شود، یا جزیه پرداخته و ذلت پرداخت آن را تحمل کنند و یا مردانشان کشته و زنان و کودکان شان به اسارت گرفته شوند، و حضرت در خنثی ساختن این توطئه نقش بزرگی داشت.

ص: 139

1- تفصیل این داستان در کتاب نجم ثاقب ص 314، در بحار ج 13 ص 149 در منتهی الامال جلد 2 ص 316

هدف دوم: نجات دادن مسلمین، از دست جنایت کاران و تجاوزگران و راه زنان و دزدانی که سر راه کاروانیان و مسافران را می گرفتند.

از جمله این موارد، داستان (1) گشودن راه کربلا است، در نیمه شعبان برای زائران حرم جدش در شب نیمه شعبان، آن جا که قبیله عنیزه بر سر راه کاروان زوار حضرت امام حسین (علیه السلام) کمین کرده آن ها را غارت می کردند و مردم از آن راه می ترسیدند، و اگر حضرت رهبری آن کاروان را بعهده نمی گرفتند و قبیله عنیزه را تهدید به مرگ و نابودی نمی نمودند، مردم در آن سال نمی توانستند به زیارت حضرت امام حسین (علیه السلام) موفق شوند و این شعار اسلامی تعطیل می گشت. پس آفرین به این گونه الطاف و توجه ات حضرت به دوستان و پیروانش. (2)

این داستان در دوره حکومت عثمانی ها بر عراق بود که از فرمانروایان آن ها در این سرزمین در آن زمان گنج مهرآقا و صفرآقا بودند، لکن متاسفانه بطور دقیق زمان و تاریخ این حادثه ضبط نشده است.

هدف سوم: هشدار به دیگران که هنوز شرایط ظهور آماده نگشته است، و تاکید بر این مطلب که هنوز مردم آماده پذیرش حضرت نیستند، و به آن پایه از شعور و درک که بتوانند بارگران مسئولیت را در هنگام ظهور بر دوش خود تحمل کنند، نرسیده اند، و لذا باید ظهور تا روز موعود و معین به تاخیر افتد، گرچه زمان بدرازا کشد و مدت طولانی گردد و هیچ کس جز خداوند نمی تواند آن زمان را پیش بینی و تعیین وقت نماید.

این مطلب را خود حضرت برای گروهی از مردم تاکید فرموده اند، در ضمن داستانی که از قول پدرم نقل می کنم و در کتابی ندیده ام و لازم می دانم

ص: 140

1- نجم ثاقب ص 370؛ منتهی الامال جلد 2 ص 326

2- ای کاش این لطف حضرت بار دیگر شامل شیعیان و پیروان و دل سوختگان و تشنگان زیارت جدش گردد و این بعثیان کافر را هم چون قبیله دزد عنیزه از سر راه بردارد، و شیفتگان زیارت، به وصال محبوب خود برسند. و من چه می دانم شاید هم آن شیعیان در آن زمان زواری راستین، و ما پیروانی دروغین هستیم. ای کاش چنین نباشیم. (مترجم)

آن چه را که از پدر شنیده ام، به اختصار در این جا بیاورم، تا مقصود روشن گردد:

در روزگاری مردم بحرین بخاطر ظلم و ستمی که بر آن ها از سوی حاکم آن جا وارد شد، دست توسل بسوی حضرت دراز کرده و آرزوی ظهور و قیام خونین حضرت را می کشیدند تا بیاید و ظلم را از جهان ریشه کن سازد. لذا همگی گروهی از بزرگان علم و تقوی و زهد و پرهیزگاری را برگزیده و آنان از بین خود سه نفر را انتخاب کردند، و آن سه نفر از بین خود یک نفر را که از دیگران برتر و پرهیزگار تر بود، برگزیدند تا او بین حضرت و مردم واسطه شود.

این شخص از شهر بیرون آمده سر به بیابان ها گذاشت و به عبادت خداوند و توسل به حضرت مهدی - ارواحنا فداه - مشغول شد و از خداوند خواست تا حضرت را ظاهر ساخته دست به شمشیر برده و جهان را پر از عدل و داد نماید. سه شبانه روز به عبادت و راز و نیاز ادامه داد. در آخرین شب شخصی بر او وارد شد. این عالم آن شخص را شناخته و فهمید که این خود حضرت مهدی است و آمده است تا خواسته او را برآورده سازد. از او پرسید: چه می خواهی؟ پاسخ داد که مردم و پیروان شما در نهایت شدت و گرفتاری و غم و اندوه هستند، و می خواهند که هر چه زودتر قیام فرمایید و داد مردم را از بیدادگران بگیرید. حضرت به او دستور داد که فردا صبح در فلان جا حاضر شو و چند تا گوسفند با خود به پشت بام ببر و بین مردم اعلام کن که حضرت در فلان ساعت ظاهر می شوند و همگی باید در اطراف آن منزل حاضر شوید و من خود در آن وقت در پشت بام حاضر می شوم.

این مرد این کارها را کرد و ساعت معین سر رسید، مردم همگی اطراف آن منزل جمع شدند و حضرت هم با آن شخص و گوسفندها در پشت بام حاضر شد. حضرت اسم یکی از افراد را برده و به آن شخص گفت صدا بزن تا این شخص این جا حاضر شود. آن مرد صدا زد، مردم شنیدند و آن شخص هم به پشت بام رفت. وقتی آن شخص به پشت بام رسید، حضرت دستور داد که یکی از گوسفندان را نزدیک ناودان بکشد. مردم دیدند که از ناودان خون

جاری است، همگی یقین کردند که حضرت دستور قتل این شخص را که صدا زده است داده و او را کشته است.

بعد از او شخص دیگری را صدا زدند، او نیز از افراد خوب و پرهیزگار بود. و خود را آماده کشته شدن کرد و یقین کرد که او را نیز می کشند و خودش از ناودان خواهد ریخت. بعد از آن که از بام بالا رفت، مردم بلافاصله دیدند که خون سرازیر شد، و سپس شخص دیگری را و بعد از او نفر چهارم را صدا زدند تا جایی که دیگر هیچ کس به پشت بام نرفت و همگی بهم گفتند که هر کس به پشت بام برود، خودش از ناودان جاری خواهد شد، و زندگی خود را بر امتثال فرمان امام ترجیح دادند. در این لحظه حضرت به آن شخص اول نگاهی کرده و به او فهمانید که تا وقتی مردم این چنین باشند، از آمدن و ظهور معذور است.

از این داستان می فهمیم که چگونه حضرت بطور روشن و واضح ظاهر شده و به مردم می فهماند که چرا نمی تواند ظهور کند، و چرا مردم هنوز آمادگی کامل را ندارند و به آن سطح و پایه مطلوب از فداکاری و از خود گذشتگی نرسیده اند. و طوری حضرت این مسئله را به مردم تفهیم می کند که هر کس خود بفهمد و درک کند که هنوز آمادگی و استعداد پذیرش فرمان امام خود را در حد ریختن خودش ندارد، و تا مردم به این درجه از فداکاری نرسند، نمی توانند عهده دار کار مهم قیام و نهضت جهانی حضرت گردند.

در بخش سوم این کتاب، برهان و استدلال بر لزوم این شرط را بررسی خواهیم کرد.

هدف چهارم: برگرداندن حجر الاسود به سر جای خودش در کعبه.

بعد از آن که قرمطی ها (اسماعیلیه) در سال 317 هجری (1) به شهر مکه حمله کردند، و این در اواخر دوران غیبت صغری بود (2) حجر الاسود را از مکه

ص: 142

1- کامل ابن اثیر جلد 6 ص 204

2- تاریخ غیبت صغری ص 356

بردند و سی سال یا بیش تر نزد آن ها بود (1) و در سال 339 (2) یا 337 (3) به مکه باز گردانند، حضرت آن را سر جای سابق نصب کرد، بطوری که در اخبار و روایات ما آمده است (4):

راوی گوید: در سال 337 چون به بغداد رسیدم، تصمیم گرفتم به زیارت خانه خدا بروم، و آن سالی بود که قرامطه حجر الاسود را به جای خودش در خانه برگردانده بودند و بیش تر نظر من این بود که ببینم چه کسی حجر الاسود را در جای خود نصب می کند. زیرا در ضمن داستان ها چنین آمده بود که حجر الاسود را در هر زمانی کسی جز حجّت خدا سر جای خود نصب نمی کند، چنان که در زمان حجّاج، حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) آن را در جای خود گذاشت. (5)

راوی گوید: دیدم مردم از نهادن سنگ در جای خود ناتوان شدند هر کس آن را در جایش می گذاشت سنگ تکانی می خورد و استقرار نمی یافت. در این بین جوانی گندم گون و خوش صورت سر رسید آن را از دیگران گرفت و بر جای خود نهاد و طوری در جای خود قرار گرفت که گویا تکان نخورده بود. صداها بشادی بلند شد، آن گاه آن جوان از مسجد بیرون رفت.

راوی بدنبال او رفته و از او درخواست نیاز خود کرد و نیازش برآورده شد. و در این هنگام و این چنین حضرت خود را به آنان معرفی کرد، و این خود فاجعه تاریخ است که این گونه حقایق را کتمان کرده و اسمی از این رویدادها نبرده است، در حالی که اخبار و روایات خاصه شیعیان این گونه رویدادها را بروشنی نگاشته است. و این ها مسائلی غیر قابل انکار است که

ص: 143

1- تاریخ الشعوب الاسلامیه جلد 2 ص 75

2- کامل جلد 2 ص 335

3- الخرائج و الجرائح ص 72

4- همان مدرک و همان صفحه، و منتخب الاثر ص 406

5- داستان گذاشتن حضرت سجاد حجر الاسود را در جای خود در کتاب الخرائج و الجرائح، ص 29 آمده است.

فقط با انکار غیبت و وجود خود حضرت امکان پذیر است و فرض ما بر اینست که غیبت و وجود حضرت واقعیت داشته، و دارای حقیقت است. (و در جای خود با دلایل روشن واضح گشته است.)

آری، پیرامون این موضوع دو سؤال وجود دارد که باید متعرض آن ها شده، به پاسخ آن پردازیم:

سؤال اول: از کجا معلوم و به چه دلیل حجر الاسود را جز حجت خدا در هر زمان کسی دیگر نمی تواند بر جای خود بگذارد، چنان که راوی ادعا کرده است؟

واقع اینست که ما هیچ گونه روایتی که گویای این سخن باشد و دلالتی بر آن داشته باشد، نیافتیم، لکن اگر به تاریخ بنگریم این حقیقت را مشاهده می کنیم که حجر الاسود را کسی جز انبیاء و ائمه (علیهم السلام) بر جای خود نگذاشته است. اولین کس حضرت ابراهیم (علیه السلام) بود که بهنگام بالا بردن پایه های خانه کعبه آن را نصب کرد و در دوران جاهلیت وقتی کعبه را تجدید بنا کردند و قبائل در این که چه کسی به افتخار نصب حجر الاسود نائل آید، اختلاف کردند و قرار شد هر کس از در وارد شود هر چه بگوید همان را بپذیرند، حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - وارد شد و دستور داد، چادری را انداخته سنگ را در آن بگذارند و از هر قبیله یک نفر سر آن را بگیرد و بعد خود حضرت آن را برداشت و بر جای خود گذاشت. (1)

وقتی هم که حجاج در جنگ با عبدالله بن زبیر، خانه کعبه را خراب کرد و بعد آن را تجدید بنا کردند، حضرت امام زین العابدین - علیه السلام - سنگ را بر جای خود نصب کرد.

در این روایت مورد نظر، راوی این قاعده کلی را - که حجر الاسود را فقط حجت خدا در هر زمان نصب می کند - به کتاب ها نسبت داده و نمی گوید من چنین استنباطی دارم، و این قاعده را بعنوان یک اصل مسلم و

ص: 144

ثابت شده می‌گیرد، شاید دلائلی بر این مسئله باشد که در طول تاریخ ثابت شده است. و خداوند حقائق امور را بهتر می‌داند.

سؤال دوم: بر فرض ثبوت قاعده عمومی، اگر در طول دوران غیبت کبری حجر الاسود از جای خود کنده شد، چگونه بر حضرت لازم می‌شود که آن را در جای خود بگذارد و حال آن که او باید غایب باشد، و اگر ظاهر شود و بخواهد به این وظیفه عمل کند، مردم او را شناخته و امر او آشکار می‌شود، و این کار منافات با اصل غیبت حضرت دارد.

پاسخ اینست که: بهترین راه و مهم‌ترین نحوه پوشش حضرت خود را از مردم، این است که بهنگام نهادن سنگ این فکر و این عقیده نسبت به آن قاعده کلیه، در مغز مردم نباشد و یا هیچ دلیلی روشن بر این عقیده وجود نداشته باشد. و شاید هم به همین جهت دلیلی روشن بر این قاعده در اسلام وارد نشده است، و در ضمن همین روایت هم ملاحظه شد که این فکر و عقیده را فقط یک نفر داشته با این که در بین آن جمع عده ای از علماء و بزرگان نیز بوده اند، بنابراین اشکالی پیش نمی‌آید که سنگ را خود حضرت بگذارد و کسی آن حضرت را نشناسد.

با در نظر گرفتن این نکته و با اعتقاد به نظریه دوم که نظریه خفاء عنوان باشد، امکان آن هست که گذارنده سنگ را در دوران غیبت کبری خود حضرت بدانیم که همراه با دیگر کارگران ساختمان بناء کعبه هم کاری کرده در حالی که کسی او را نمی‌شناسد، و یا این که به نامی دیگر معروف باشد. در این صورت آن کس که حضرت را می‌بیند، به این عقیده و قاعده کلی معتقد نیست، و سنگ را کسی جز حضرت نمی‌گذارد، در عین حال کسی از حقیقت او مطلع و آگاه نمی‌گردد.

امر ششم: اهداف و مقاصد مخصوصی که بر دیدار حضرت مترتب است و مربوط به یک فرد و یا اشخاص معینی است، چه این که مستقیماً فایده ای اجتماعی و عمومی داشته و یا نداشته باشد.

اهدافی را که می‌شود برای این موضوع در نظر گرفت، فراوان است.

ما برای هر یک نمونه ای در نظر می گیریم و آن ها را یادآور می شویم:

هدف اول: هدایت و راهنمایی یک فرد، و ملحق ساختن او به صف دوستان و یاران حضرت، بعد از آن که نیت و تصمیم او بر این که می خواهد به پیروان حضرت بپیوندد، احراز گردد.

نمونه این گونه افراد، شخصی است که برای خرید روغن از اعراب بادیه نشین به اطراف حله می رود، از کاروان عقب افتاده و در بیابان سرگردان می شود، با خود می گوید که، من از مادرم شنیده ام که می گفت: «ما امامی زنده داریم که کنیه اش ابا صالح است، گمشدگان را راهنمایی و درماندگان را دست گیری و به بیچارگان کمک می کند.» سپس با خداوند تعهد می کند، اگر حضرت به داد او رسید و او را نجات داد، از دیانت مادرش پیروی کرده و مذهب او را بپذیرد.

وی گوید: آن گاه حضرت را صدا زده و از او کمک خواستم. ناگهان دیدم کسی با من راه می رود و بر سرش عمامه ای سبز به رنگ این بود (اشاره به گیاهی کرد که بر لب رودخانه روئیده بود) به من راه را نشان داد و گفت: از این راه برو، بزودی به دهکده ای می رسی که ساکنانش همه شیعه هستند. گفتم: آقای من، شما با من به این جا نمی آئید؟ فرمود: نه، زیرا هزاران نفر در اطراف شهرها مرا می خوانند، و باید به نجات آن ها پردازم. (1)

هدف دوم: به یاری یکی از دو طرف دعوی رفتن، و اگر مصلحت اقتضاء کرد، یکی از آن دو را کمک کردن.

نمونه اش این داستان: دو دوست مسلمان که از لحاظ مذهب با یک دیگر اختلاف داشتند در یکی از مساجد همدان بر سر مذهب با یک دیگر مدت ها گفت گو داشتند. هیچ یک نتوانست دیگری را قانع کند، قرار گذاشتند که اولین نفری را که وارد مسجد شد، به حکمیت بپذیرند. و دیگری از این قرارداد وحشت داشت، زیرا بیش تر مردم همدان اهل مذهب او نبودند، لکن از روی

ص: 146

ناچاری این قرارداد را پذیرفته بود.

به مجرد این که این قرارداد بسته شد، جوانی که آثار بزرگواری از صورت و جبین او آشکار بود، وارد مسجد شد و معلوم بود که از مسافرت می آید. آن کس که پیشنهاد قرارداد کرده بود، نزد او آمده، مذهب و عقیده خود را بهمراه ادله ای که داشت به او گفت، و او را سوگند داد که عقیده خود را همان طور که هست بگوید. آن جوان دو بیت شعر خواند، و عقیده خود را بطوری که هیچ گونه شک و تردیدی در آن راه نداشته باشد، در ضمن آن دو بیت گفت، و سپس از دیده ها ناپیدا شد. و این معجزه ای بود که حقیقت و صحت مذهب او را نیز فهمانید. دیگری از فصاحت و بلاغت این شخص به شگفت آمده و مذهب دوستش را که مهدی - علیه السلام - به یاری او آمده بود، پذیرفت.

(1)

هدف سوّم: حلّ برخی از مسائل مشکلی که علماء و دانش مندان بزرگ، از حلّ آن ها عاجز شده اند.

نمونه آن: مرحوم محقق اردبیلی که از علمای بزرگ و پرهیزگار شیعه است و ملقب به مقدّس اردبیلی شده، مسائلی برای او مشکل شده و در پاسخ آن ها مانده بود. در نیمه شبی از نجف به مسجد کوفه رفت و حضرت را در محراب حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - ملاقات کرده و سوّالات خود را از آن حضرت نمود. جوابش را گرفته و برگشت. (2)

هدف چهارم: خیر دادن از برخی رویدادهای مهم سیاسی و اجتماعی پیش از آن که مردم از آن اطلاع داشته باشند، چون وسائل ارتباط جمعی در آن زمان ها نبوده و یا ضعیف بوده است.

نمونه آن: حضرت در مجلس درس سید مهدی قزوینی در حلّه وارد شده و آن حضرت را شناختند، به درس او گوش فرا داده وقتی درس تمام شد،

ص: 147

1- نجم ثاقب ص 331

2- نجم ثاقب ص 334 و منتهی الامال ج 2 ص 319

سید مهدی پرسید: از کجا به حله آمده اید؟ جواب فرمود: از شهر سلیمانیه. سید پرسید: چه وقت از آن جا بیرون آمدی؟ گفت: روز گذشته و بیرون نیامدم از آن جا مگر این که نجیب پاشا آن جا را به زور شمشیر فتح کرده و وارد شهر شد، و احمد پاشا بابائی را که تمرد و سرکشی کرده بود، از آن جا بیرون کرد، و بجای او برادرش عبدالله پاشا را نشانید. احمد پاشا از فرمان دولت مرکزی عثمانی سرپیچی کرده و ادعای سلطنت و پادشاهی کرده بود.

سید مهدی گوید: پدر من در سلیمانیه بود، من به فکر افتادم که چگونه این خبر هنوز به فرمانروایان حله نرسیده، و به فکر من نرسید که از این شخص بپرسم که تو چگونه می گوئی دیروز از سلیمانیه بیرون شدم و امروز به حله رسیدم، در صورتی که اگر شخصی سواره و با سرعت این مسافت را طی کند، دو روزه به حله خواهد رسید.

سپس تاریخ این روز را که گفته بود سلیمانیه فتح شده ضبط کردیم و بعد از ده روز خبر آن به حله رسید و فرمانروایان حله آن را طبق معمول اخبار جنگی خود با شلیک گلوله های توپ اعلام کردند. (1)

می گویم: از این داستان می فهمیم که این خبر در دوران سلطه عثمانی ها در حله چقدر مهم بوده است و چرا حضرت اصرار داشته که این خبر زودتر بگوش مردم برسد و این گونه اخبار بصورت اعجاز بوده است.

هدف پنجم: نصیحت و خیرخواهی برای دیگران، و بالا بردن سطح معنویات آنان، بعد از سپری کردن دوره ای سخت و دشوار.

نمونه آن: یکی از شیعیان گوید: در راه حله حضرت را زیارت کردم، سلام عرض نمودم حضرت جواب سلامم را داد و فرمود: از این که مال و سرمایه خود را امسال از دست داده ای، اندوهیگن مباش، زیرا تو مورد آزمایش و امتحان خدا قرار گرفته ای و خداوند خواسته تو را امتحان کند که آیا حق خدا را می پردازی، و وظیفه واجب خود را، که عمل حج باشد، انجام می دهی،

ص: 148

یا خیر. و اما مال و سرمایه عرض است، می آید و می رود.

راوی گوید: من در آن سال زیان و ضرری کرده بودم، ولی هیچ کس از آن آگاه نبود و چون می ترسیدم که ورشکستگی من آشکار شود، از همگان مخفی نگه داشته بودم. حال بعد از این که حضرت به من گفت، ترسیدم و با خود گفتم: سبحان الله خبر ورشکستگی من در بین مردم شایع شده، تا آن اندازه که به گوش افراد غریب هم رسیده است. ولی در جواب آن حضرت گفتم: بهر حال خدا را سپاس می گویم.

حضرت پاسخ داد: آن چه را که از دست داده ای بزودی به تو بر می گردد و به حالت اولیه می رسی، قرض هایت را می پردازی. راوی گوید: از گفته های این شخص ساکت شده و با خود فکر می کردم... تا آخر داستان. (1)

هدف ششم: کمک مالی به دیگران.

نمونه اش: عده ای از مردم بحرین، تصمیم گرفتند که عده ای از مؤمنین را بطور مرتب و پیاپی میهمان کنند و هر دفعه در خانه یکی از آن ها باشد. میهمانی برقرار شد، تا نوبت به یکی از اینان رسید و او چیزی نداشت. بسیار غمناک و اندوهگین شد، از شدت غم و اندوه شبی سر به بیابان گذاشت، شخصی را دید... تا به او رسید و به او گفت: برو نزد فلان تاجر (و اسم او را برد) و به او بگو، محمد بن الحسن (عجل الله تعالی فرجه الشریف) گفت: «آن دوازده اشرفی را که برای ما نذر کرده ای بده.» پول را از او بگیر و خرج میهمانی خود نما.

این مرد نزد آن تاجر رفته و پیام حضرت را به او رسانید. تاجر گفت: آیا خود حضرت به تو این چنین گفت؟ آن مرد گفت: آری. تاجر گفت: آیا او را شناختی؟ گفت: نه. گفت: او حضرت صاحب الزمان بوده است، من این مال را نذر او کرده بودم. پول را به او داد و او را احترام نموده و از او درخواست

ص: 149

هدف هفتم: شفاء دادن بیماری های مزمنی که پزشکان از معالجه آن ناتوان شده و هزینه های هنگفتی صرف آن شده است.

نمونه این هدف، داستانی است که از سید باقی فرزند عطوه علوی حسنی نقل شده است (2) که پدرش عطوه حضرت را نمی شناخت و اعتقادی به وجود آن حضرت نداشت، و می گفت: هرگاه امام آمد و مرا از این بیماری شفا داد و راحت کرد، گفتار شما را می پذیرم. شبی بهنگام نماز عشاء، که ما جمع شده و می خواستیم نماز جماعت بخوانیم، به ناگاه فریادی کشید، بسرعت سوی او رفتیم، گفت: «خود را به امام برسانید، همین الان از نزد من خارج شد.» ما بیرون آمدیم و کسی را ندیدیم، بسوی او باز گشتیم. وی اظهار داشت که: هم اکنون شخصی نزد من آمد و مرا صدا زد و گفت: ای عطوه! گفتم: بله، شما کیستید؟ گفت: من مهدی هستم، آمده ام تو را شفا دهم. و سپس دست مبارکش را کشید و پای مرا فشار داد و سپس رفت و هم چون آهو از نزد من دور شد.

علی بن عیسی گوید: من این داستان را غیر از فرزند عطوه، از دیگران نیز شنیدم.

بنگر به حضرت مهدی، چگونه شفای بیماران را همراه اثبات وجود و امامت خویش انجام می دهد، بطوری که دیگر برای منکرانش شک و تردیدی باقی نماند.

هدف هشتم: راهنمایی گمشدگان صحرا و بیابان و به مقصد رسانیدن عقب افتاده های از قافله و کاروان.

آن حضرت گاهی این عمل را برای اثبات وجود و امامت خود انجام

ص: 150

1- نجم ثاقب ص 306

2- ینابیع الموده چاپ نجف ص 548 و کشف جلد 3 ص 287 و کتاب المهدی ص 145 و منتهی الامال جلد 2، ص 310

می دهد؛ نمونه های این گونه هدف فراوان است و برای مثال یکی را نقل می کنیم:

شخصی (1) بهمراه چند نفر، از راه احساء به حج رفت. در برگشت مقداری از راه را سواره و مقداری را پیاده حرکت می کرد. در یکی از منازل پیاده روی او زیادتر شد و مرکوبی نیافت تا سواره حرکت کند. وقتی که برای استراحت و خوابیدن در جایی منزل کردند، این شخص از شدت خستگی خوابش طولانی تر شد و همراهان بدون این که او را از خواب بیدار کنند، رفتند. بر اثر تابش خورشید از خواب بیدار شد و کسی را نیافت، به تنهایی راه افتاد و یقین داشت که از بین خواهد رفت، به حضرت بقیة الله توسلّ جست و از او کمک خواست. به ناگاه مردی بصورت بادیه نشینان که سوار بر شتری بود، از راه رسید و به او گفت: فلان کس! آیا از قافله ات جدا شده ای؟ گفت: آری. گفت: آیا میل داری تو را به قافله برسانم؟ گفتم: آری، به خدا سوگند جز این چیزی نمی خواهم. نزدیک من آمد و شترش را خوابانید و مرا پشت سر خود سوار کرد. بعد از چند دقیقه حرکت، نزدیک قافله رسیدیم. فرمود: اینان دوستان تو هستند، مرا پیاده کرد و خود رفت.

هدف نهم: یاد دادن و آموختن دعاها و اذکاری که دارای مضامین عالیّه و مطالب مهمه است به برخی از مردم.

مثال ها و نمونه های این گونه آموزش ها از حضرت، فراوان است، که دعاهای بسیار پر معنی و مهم را، نه بدان جهت که لقلقه زبان گردد و هیچ فایده و بهره ای نداشته باشد، بلکه خود متن و نصّی باشد برای شناخت مفاهیم عالیّه تعلیم و تربیت اسلامی و مسائلی ژرف و عمیق در راه حرکت دادن مردم بسوی خداوند.

و بدیهی است که استفاده از روش دعا، بهترین راه استتار و کتمان مقاصد عالیّه پیشوایان ما بوده، زیرا، مشروع ترین راه برای نزدیکی بخدا، که

ص: 151

هیچ کس نمی توانسته مانع آن بشود و آن را تحت نظر گیرد، و احیاناً از آن جلوگیری نماید همین دعا بوده است. و لذا می بینیم که حضرت امام زین العابدین - علیه السلام - این روش را اتخاذ می فرماید و از راه دعا به تربیت مردم پرداخته و بلندترین مفاهیم و حقائق را در ضمن کلماتی دعا گونه، به مردم می آموزند.

حضرت بقیة الله هم همین راه را انتخاب فرموده و لذا به بسیاری از مردم و دوستان خود، و دعاهای گوناگونی آموخته که مهم ترین آن ها دعای فرج است که انسان بر رویدادهای سخت و دشواری که اتفاق می افتاده آگاه گشته، آرزو و هدف نهائی خود را در ضمن آن می شناسد و رابطه و پیوند محکم و عاطفی خود را با خداوند احساس می کند؛ آن جا که می گوید:

اللّٰهُمَّ عَظْمَ الْبَلَاءِ وَبِرْحِ الْخَفَاءِ...:

خداوندا آزمایش بس بزرگ گشته، پنهانی ها آشکار گشته، امید ها بریده شده و پرده ها پس رفته، زمین تنگ گشته و آسمان دیگر نمی بارد، و شکوه و گلاویه را بتو باید کرد و در دشواری ها و آسانی ها، تکیه گاه تو هستی. بار پرودگارا بر محمد و دودمان او درود بفرست. همان زمامداران و اولی الامر که پیروی شان را بر ما واجب گردانیده ای و با این دستور، موقعیت و مقام آنان را بما شناسانیدی. پس بحق آنان سوگند که کار ما را گشایشی بخش، بهمین زودی، به یک چشم بهم زدن و یا نزدیک تر از آن (1)... تا آخر دعا.

هدف دهم: اصرار و پافشاری حضرت، بر خواندن دعاهائی که از پدران معصوم و اجداد پاکش رسیده است که در آن ها مضامینی بس بلند پایه، و حقایقی ژرف و عمیق و گسترده، در زمینه های فکری و تربیتی، وجود دارد.

روشن ترین نمونه برای این دستور، در مورد شخصی است که در شبی طوفانی در بین برف و بوران از قافله و کاروانش عقب مانده بود. به ناگاه در

ص: 152

بین روی خود باغبانی را در وسط باغ دید که با پاروئی برف ها را از روی درختان می ریخت.

راوی می گوید: دیدم آن شخص به نزد من آمده و کنار من ایستاد و گفت: تو که هستی؟ گفتم: دوستانم رفته اند و من تنها مانده ام، و راه را گم کرده ام. به فارسی به من گفت: «نماز نافله شب را بخوان، تا راه را بیابی.» من مشغول خواندن نافله شدم، بعد از آن که نافله ام تمام شد، نزد من آمد و گفت: نمی خواهی بروی. گفتم: بخدا سوگند که راه را نمی شناسم. گفت: «زیارت جامعه را بخوان» (1) من زیارت جامعه را حفظ نبودم و الآن هم با این که بارها در عتبات عالیات آن زیارت را خوانده ام، باز حفظ نیستم، لکن در آن شب از جایم حرکت کردم و همه اش را از حفظ خواندم. بار دیگر نزد من آمد و گفت: نرفته ای و هنوز اینجا هستی؟ مرا بی اختیار گریه گرفته و گفتم: آری هنوز هستم، راه را نمی شناسم. گفت: «زیارت عاشورا (2) را بخوان». راوی گوید: من زیارت عاشورا را حفظ نداشتم و الان هم حفظ نیستم، لکن ایستادم و مشغول خواندن زیارت عاشورا شدم و تا آخرش خواندم. بار دیگر نزد من آمده و گفت: هنوز نرفته ای و اینجا هستی؟ گفتم: نه، من تا صبح باید همین جا باشم. گفت: من همین الان تو را به قافله می رسانم. رفت و سوار الاغی شد و پارو را بدوشش انداخته و آمد و مرا پشت سر خود سوار کرد. راوی گوید: آن شخص دستش را بروی دوش من گذاشته و گفت: «شماها چرا نماز نافله نمی خوانید؟ نافله، نافله، نافله.» سه بار این کلمه را

ص: 153

-
- 1- آن زیارتی است که به کلمه «السلام علیکم یا اهل بیت النبوة...» آغاز می شود و در زیارت حضرت امام حسین خوانده می شود: مفاتیح الجنان ص 544 (بدون شک در این جا اشتباهی چاپی رخ داده است، زیرا زیارت جامعه برای همه امامان است نه مخصوص حضرت امام حسین (علیه السلام) و نمی شود گفت که مولف محترم توجه به این نکته نداشته اند: مترجم)
- 2- زیارتی است که به کلمه السلام علیک یا ابا عبدالله، شروع می شود و مخصوص زیارت حضرت امام حسین (علیه السلام) است: مفاتیح الجنان ص 456

تکرار کرد و سپس گفت: «شما چرا زیارت عاشورا نمی خوانید؟ عاشورا، عاشورا، عاشورا» سه بار هم این کلمه را تکرار کرد، و سپس گفت: «شما چرا زیارت جامعه نمی خوانید؟ جامعه، جامعه، جامعه.» سه بار. همین طور راه می رفت و برگشت به من گفت: اینان همراهان تو هستند، و دوستان را به من نشان داد. (1)

می گویم: مقصود از نافله نماز شب است، همان طور که مرحوم حاجی نوری فهمیده است (2) زیرا راوی آن را در شب انجام داده است، و مسلّم نافله در شب همان نماز شب است. این نماز برترین و مهم ترین مستحبات دین است، و هرچه را که در این روایت حضرت بدان دستور داده، آن نیز جزء بهترین مستحبات است، اگر بدرستی فهمیده شود، و بصورت جزئی از کل مجموعه و دستورات اسلامی است که بعنوان راهی برای رسیدن به قرب و نزدیکی خدا مطرح شده است و لذا بعد از آن که حضرت می بیند که مردم درباره آن تسامح و سهل انگاری می کنند، موکداً روی آن پافشاری کرده و اهمیت آن را تذکر می دهند.

و این که حضرت بعد از هر کاری که می گوید و آن شخص انجام می دهد، به او می گویند، آیا نرفته ای، این برای اینست که در ضمن هر یک از این کارها که حضرت به او دستور می داد، احتمال رهایی و پیدا کردن راه را با انجام آن عمل می داد، لکن وقتی دید که راه ها بسته است و از آن راه ها برای این شخص راه نجاتی پیدا نشد، حضرت خود دست بکار می شوند و شخصاً اقدام می کنند و او را به قافله اش می رسانند.

برای حضرت امکان آن هست که وجود و حقیقت خود را از راه های گوناگونی بطور معجزه اثبات نماید، که برخی از آن ها را ذکر کردیم و بقیه را به کتاب ها و مآخذی که از آن ها نقل کرده ایم حواله می دهیم.

ص: 154

1- نجم ثاقب ص 343، و مفاتیح الجنان ص 551

2- نجم ثاقب ص 344

این بود ده نمونه از اهدافی که بخاطر آن ها حضرت افرادی را به دیدار خود نائل می سازند، که در برخی از این اهداف آثار و برکات بسیار مهمی در سطح اجتماع وجود داشت و بزرگ ترین نتیجه و اثر را برای جامعه اسلامی به بار می آورد. البته اهداف دیگری نیز وجود دارد که در مواردی انجام گرفته و حضرت بخاطر آن ها بر اشخاصی ظاهر گشته که برای رعایت اختصار، با کمال تاسف، از ذکر آن ها خودداری می کنیم.

با در نظر گرفتن هدف های مذکور بروشنی می بینیم که تمامی آن ها با آن قواعد و قوانین عمومی سازگار می باشد، زیرا در تمامی آن ها حضرت به برخی از تعالیم و دستورات اسلامی جامه عمل پوشیده و منافاتی با غیبت نداشته و مطابق با تکلیف شرعی و اسلامی است که در صورت امکان می بایست انجام بگیرد.

امر هفتم: آیا افرادی بوده اند که امام زمان علیه السلام را بشخصه دیده و شناخته باشند یا این که هیچ کس در طول تاریخ حضرت را شناخته است؟

در این مورد در سه زمینه می شود بحث کرد:

زمینه اول

مقتضای قواعد عمومی در این مورد چیست؟

در این باره می شود این چنین گفت: دانستیم که یکی از علل اصلی پنهانی و غیبت آن حضرت این بود که اگر ظاهر و آشکار باشد، ممکن است دشمنان او را هم چون پدران بزرگوارش کشته و از بین ببرند و دیگر وعده خدا تحقق نیافته و آن چه که نصّ قرآن کریم است، جامه عمل نپوشد.

روایاتی بر این مطلب دلالت می کند:

1) روایت صدوق در کتاب اکمال الدین از قول زرارة بن اعین که گوید: از حضرت صادق - علیه السلام - شنیدم که می فرمود: برای قائم پیش از آن که قیام کند غیبتی خواهد بود. گفتم: فدایت شوم، چرا؟ گفت: می ترسد، و با دست خود به شکم و گردنش اشاره کرد.

ص: 155

2) روایت صدوق از قول محمد بن مسلم ثقفی (آسیابان) گفت: بر حضرت باقر علیه السلام وارد شده و می خواستم که درباره حضرت قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از آن حضرت بپرسم. پیش از آن که خبری بگویم، حضرت به من گفت: ای محمد بن مسلم، در قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) شباهتی از پنج پیامبر است... تا آن جا که گفت: و اما شباهت و همانندی او با حضرت موسی در ازای غیبت و ترس دائمی او است.

شیخ طوسی گوید: از جمله چیزهایی که بطور حتم جزء اسباب غیبت بشمار می آید، ترس آن حضرت است از جان خود که از ترس ستم گران و بخاطر جلوگیری و مخالفت آنان از دخل و تصرف حضرت در امور سیاسی و اجتماعی مردم از دیدگان پنهان گشته و غیبت نموده است. (1)

با در نظر گرفتن این مطلب، می توان چنین نتیجه گرفت که غیبت و پنهانی دایره مدار ترس است، تا وقتی که ترس از جان وجود داشته باشد غیبت هم خواهد بود و هرگاه ترس از بین رفت، دیگر دلیلی برای ادامه غیبت نخواهد بود: برطرف شدن ترس، یا بطور کامل انجام می گردد، و آن در وقتی خواهد بود که مقدمات آماده گشته و یاران و سربازان حضرت به اندازه کافی وجود داشته باشند، در این صورت غیبت از بین رفته و ظهور کامل رخ داده و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد. لکن اگر ترس بطور کامل از بین نرفته، بلکه نسبی و شخصی بود، در این صورت به نسبت آن یک نفر و یا آن یک گروه خاص، غیبت از بین رفته و حضرت برای آن ها ظاهر می شود. لذا این امکان وجود دارد که شخص حضرت را ببیند و بشناسد و با شناخت کامل به دیدار حضرت موفق شود. این گونه دیدار و زیارت برای افراد مورد اطمینان و کسانیکست که در میدان آزمایش الهی سرفراز و پیروز شده که دیگر درباره آن ها احتمال کشتن یا سعایت و توطئه علیه حضرت از سوی آنان داده نمی شود.

گاهی نبود ترس بر جان حضرت، فقط در یک برهه خاص زمانی

ص: 156

است که فقط در ضمن آن ساعت غیبت و پنهانی از بین رفته که این گونه دیدارهای موقت را در آینده بررسی خواهیم کرد. لکن گاهی پس رفتن پرده غیبت و آشکار شدن حضرت، مشروط به آنست که بیننده بهنگام دیدار، حضرت را نشناسد، و بعد از آن که جدا شد، متوجه گردد. که این حالت در بسیاری از دیدارها اتفاق افتاده است.

بنابراین می شود گفت که هر کس به درجه عالی ایمان برسد و از بوته امتحان و آزمایش بسلامت بدر رفته باشد، حضرت را می بیند و می شناسد، گرچه به خاطر التزام و تعهدی که از این گونه اشخاص گرفته می شود که کتمان کنند و این سر را آشکار نسازند، شناخت این گونه افراد مشکل و دشوار است.

و بر این گفتار، می توان روایاتی را دلیل آورد که می گوید، حضرت در تقیه بسر می برد، تا آن وقت که خداوند اجازه ظهور و آشکاری همه جانبه به او بدهد؛ مانند روایتی که شیخ طوسی از علی بن مهزیار در دیداری که با حضرت داشته است، نقل می کند (1) که حضرت در ضمن فرمایشاتشان به او فرمودند: خداوند مرا مأمور به تقیه نموده و تا روزی که خداوند به من اجازه ظهور و خروج فرماید، در تقیه بسر خواهم برد.

مقصود از کلمه تقیه، خویشتن داری و حفظ خود از زیان و ضرر است و این در صورتی است که ضرری وجود داشته و یا احتمال آن باشد، لکن در اشخاصی که مورد اطمینان می باشند، این احتمال وجود ندارد، که در این صورت دیگر انگیزه ای برای غیبت نیست و دلیلی برای پنهان ماندن و در پس پرده بودن باقی نمی ماند.

در همین روایت علی بن مهزیار مطلبی است که بر این مسئله دلالت دارد که حضرت در دوران غیبت از مرکز ستم گران و کج روان و منحرفین دور است؛ در آن جا که حضرت به او می فرمایند: «ای فرزند مازیار، پدرم حضرت

ص: 157

ابو محمد از من تعهد گرفته که با مردمی که مورد خشم خداوند قرار گرفته و پستی و خواری دنیا را نصیب شان کرده، همسایگی نکرده و در محله آنان سکنی نگزینم.»

قبلاً این مسئله بررسی شد که مجاورت و همسایگی با منحرفین و ستم گران اگر بصورت ناشناس و با وضعیتی غیر معروف باشد، اشکالی را پیش نمی آورد، و در آن صورت مجاورت و همسایگی خطرناک می شود که آنان حضرت را شناخته و بر وضعیت او آگاه گردند، زیرا در این صورت اقدام به قتل و کشتن او خواهند کرد، لکن وقتی چنین احتمالی درباره کسی داده نشد، دلیلی برای دور بودن و همسایگی نکردن با او باقی نمی ماند؛ زیرا وقتی سبب و انگیزه غیبت وجود نداشته باشد، آن هم از بین رفته و غیبت را دلیلی نخواهد بود و این حالت فقط درباره یاران و ویژه حضرت که مورد اطمینان کامل می باشند، خواهد بود.

روایات دیگری نیز به همین مضمون وجود دارد که ممکن است مورد استدلال قرار گیرد و با در نظر گرفتن این قاعده که حضرت از دوستان مخصوص و ویژه خود پنهان نیست، دوزمینه بحث آینده نیز روشن می شود.

زمینه دوم:

روایاتی است که یاران و همراهانی را برای حضرت، در طول دوران غیبت کبری، اثبات می کند؛ هم چون داستان هشتم و سی ام و هشتاد و سوم که مرحوم حاجی نوری در کتاب نجم ثاقب نقل می کند و هم چنین روایت اسماعیل هرقلی (1) که می گوید، سه نفر سواره را دیدم که یکی از آنان حضرت بقیه الله - ارواحنا فداء - بود که با نشانه مخصوص خود را معرفی کرده و در عین حال آن دو نفر دیگر حضرت را می شناختند.

روایات دیگری گویای آن است که افرادی مخصوص که مورد اطمینان بوده اند، حضرت را می دیده و هر جا که با ایشان برخورد می کردند

ص: 158

آن حضرت را می شناختند، هم چون سید مهدی بحر العلوم، بطوری که از حکایت هفتاد و سوم کتاب نجم ثاقب (1) و دو حکایت بعد از آن معلوم می شود.

از آن جمله نیز روایاتی است که می گوید حضرت در برخی از مسافرت های خود عده ای از دوستانش را نیز با خود همراه می برد تا در کارهایش به او کمک کنند: هم چون داستانی که از استاد بزرگوار خود، آیه الله سید محمد باقر صدر، که ایشان از استاد عالی قدر خویش حضرت آیه الله العظمی خوئی - این دو بزرگوار از بزرگ ترین دانشمندان و اندیشمندان بزرگ زمان ما هستند، که خداوند سایه شان را مستدام بدارد (2) - از یکی از مومنان مورد اطمینان و دارای دیانت و تقوایی بی اندازه نقل می کند. و از آن جا که این داستان در کتابی دیگر نقل نشده، تمام داستان را مشروحاً می نگاریم:

این شخص بعد از ظهر یکی از روزها در مسجد کوفه در امتداد دیوار مسجد راه می رفت، در جلو ایوان مسجد فرشی گسترده و روی فرش شخص بزرگواری خوابیده و در کنارش شخص دیگری نشسته بود. وی گوید: از وجود آن دو شخص تعجب کرده و از آن شخص که نشسته بود، پرسیدم که این کیست؟ پاسخ داد: آقای عالم. وی گوید: که من این پاسخ را کوچک دانسته و فکر کردم که مقصود این است که او آقای عالم (دانشمند) است، زیرا عوام الناس عالم را عالم گویند.

آن گاه این شخص رفت، وضوء گرفته و در محراب مسجد کوفه مشغول نماز مغرب و عشاء و خواندن نافله شد، تا خسته شد و خوابش گرفت و به پشت افتاده و خوابید. وقتی از خواب بیدار شد، دید تمام مسجد روشن و نورانی شده است؛ می گوید: آنقدر روشن شده بود که می توانستم خطوط قرآنی را که آن

ص: 159

1- ص 348

2- چون این کتاب سالیانی پیش از شهادت جان گداز آیه الله صدر نگاشته شده، نویسنده ادامه عمر شریف آن بزرگوار را از خدا خواستار شده و ما هم اکنون ارتقاء درجات روح پرفتوحش را خواهان و در انتظار انتقام گیری هر چه زودتر آن خون پاک هستیم. (مترجم)

طرف مسجد بر دیوار نوشته شده بود، بخوانم گمان کردم که فجر طالع شده و خورشید در آمده، بلکه چیزی هم از روز گذشته و من بیش تر از اندازه خوابیده ام. رفتم وضوء بگیرم. در روی سکوی وسط مسجد، عده ای به نماز ایستاده و آن «سید العالم» آقای جهان، پیش نماز آن ها بود، و مردم زیادی از ملیت های گوناگون به او اقتداء کرده و در بین آن ها آن شخصی که در آن عصر روز قبل او را در کنار آن آقا دیده بودم، وجود داشت، او نیز در بین جمعیت بود. از وجود این عده زیاد به شگفت آمدم، سپس وضوء گرفته و به جماعت پیوستم و دو رکعت نماز صبح را با آن ها خواندم. بعد که نماز تمام شد، آن شخص مورد نظر از جا حرکت کرده و رفت جلو پیش نماز و از او درباره من پرسید که: آیا این شخص را هم با خود ببریم؟ وی پاسخ داد: نه! هرگز، او هنوز دو آزمایش در پیش دارد که باید آن دورا بگذرانند.

ناگهان آن جمعیت ناپدید شده و مسجد را تاریکی فرا گرفت و دیدم که هنوز صبح نرسیده و اندکی به طلوع فجر مانده است.

این داستان چندین مسئله را برای ما روشن می کند که مهم ترین مسئله اینست که این جمعیتی را که حضرت دور خود جمع کرده و از گوشه و کنار دنیا گرد خود حاضر ساخته، بعد از آن که از آزمایشات الهی موفق و سزاوار بیرون آمده اند، توانسته اند، با حضرت هم کاری و مشارکت داشته باشند، لکن این شخص با تمام موقعیت و تقوائی که دارد، هنوز به آن مرحله نرسیده که بتواند جزء یاران و هم کاران حضرت باشد و لذا حضرت او را شریک خود قرار نداده و او را با خود نبردند و چه بسا این شخص حضرت را تا پایان برنامه نشناخته بود.

این داستان مطابق مورد اول است که کسانی که مورد اطمینان باشند، حضرت از آن ها محبوب نبوده و نسبت به آن ها غایب و پنهان نمی باشد، گرچه بر این مسئله نمی توان پافشاری کرد.

زمینه سوّم:

روایاتی که گویای آن هستند که در دوران غیبت فرد و یا افرادی

ص: 160

کارهای حضرت را انجام داده و خدمت گزار او هستند؛ از این جمله روایت مفضل بن عمر است از حضرت صادق علیه السلام، که می فرماید: «هیچ کس جای حضرت را به جز خدمت گزار مخصوصش نمی داند.» (1) و این مسئله بسیار روشن است که حضرت خدمت کاری دارد که کارهای شخصیش را انجام داده و بخوبی آن حضرت را می شناسد. و طبق نظریه پنهانی عنوان بدرستی می فهمیم که حضرت با خدمت کارش بصورت حقیقی در بین مردم با وضع دیگری زندگی می کنند. و مقصود امام علیه السلام، از این که می فرماید: «جایش را هیچ کس نمی داند» جای او بصورت حقیقی و اصلیش می باشد، و به ناچار باید این خدمت کار را از افراد مطمئن و کاملی بدانیم که نمی توانند خود را به دیگران معرفی کنند.

روایت دیگر از ابو بصیر است از قول حضرت باقر - سلام الله علیه - که فرمود: صاحب ابن امر را چاره ای از کناره گیری نیست و در این کناره گیری و پنهانی دارای نیروئی است و سی نفر را وحشتی نخواهد بود، و طیبه جایگاه خوبی است. (2)

ظاهر این روایت آن است که این سی نفر از جمله افراد مخصوص و ویژه ای هستند که جای حقیقی حضرت را می دانند، گرچه با نظریه مخفی بودن عنوان مخالف است، زیرا دلالت بر آن دارد که حضرت از بین مردم دور است و برکنار به طوری که اگر این سی نفر نباشند، حضرت از تنهایی وحشت می کند، کند در صورتی که آن نظریه می گفت که حضرت در بین مردم هم چون فردی معمولی زندگی می کند، و چیزی باعث ترس حضرت نمی شود، چه این که مردم او را بشناسند، یا نشناسند.

و ما بعد از آن که درستی این نظریه را ثابت کردیم و دلیل مسلم آوردیم، دیگر مشکلی پیش نمی آید و چندان اهمیت ندارد.

ص: 161

1- غیبت طوسی ص 102

2- غیبت طوسی ص 102

این بود آخرین سخن درباره جهت دوم از فصل چهارم که عبارت باشد از اخبار ویژه ای که سخن از دیدار با حضرت در دوران غیبت کبری می کرد، و در این جا فصل چهارم از این بخش کتاب پایان می پذیرد.

ص: 162

نامه حضرت مهدی علیه السلام، به شیخ محمد بن محمد بن النعمان، مفید بغدادی قدس سره

شیخ طبرسی در کتاب «احتجاج» دو نامه را که امام زمان -سلام الله علیه- به شیخ مفید نوشته است و گویای مطالبی ارزنده و اخباری سرّی و پنهانی می باشد، روایت نموده است.

این دو نامه را از دیدگاه های گوناگون می توان بررسی کرد:

دیدگاه اول:

بررسی این دو نامه بر طبق قواعد و قوانین کلی، از جهت سند و مدلول؛ از این دیدگاه در دو مورد باید سخن گفت:

امراؤل: درباره سند این دو نامه:

باید در نظر داشت که شیخ طبرسی سندی برای این دو نامه ذکر نکرده و مدرکی در نوشته های دانشمندان پیش از او نیافتیم، بنابراین از جهت اصطلاحی به آن ها روایت مرسله گفته می شود و از نظر تاریخی قابل اثبات نیستند، لکن به چند جهت باید آن ها را پذیرفت:

1) طبرسی این دو نامه را جزء مسلمیات دانسته و بصورت تردید نقل نکرده است. گویا صحّت آن ها را پذیرفته و بخاطر شهرت و وضوح آن، سند

ص: 163

را نیاورده است؛ چنان که بسیاری از روایات دیگر را نیز بطور مرسل نقل کرده، گرچه مدرک و سند آن ها در دوره های بعدی از بین رفته است. و بدین جهت می شود نسبت به صحت سند ظن و گمان کافی داشت، گرچه به اندازه ای که بشود یک مسئله تاریخی را اثبات کرد نیست.

2) این دو روایت دارای مضمونی عالی و محتوایی راستین است، بطوری که اگر از پیش آن ها را می دانستیم، به صدور روایات از ناحیه مقدسه حضرت بقیة الله یقین کرده و بطور حتم می گفتیم که گوینده حدیث خود حضرت است.

3) مصلحت عمومی مقتضی آنست که در آغاز غیبت کبری، این گونه نامه ها از سوی حضرت صادر شود، این مصلحت را می شود از دو جهت در نظر گرفت:

اول: حضرت یک دستور عمومی و همگانی به پیروان خود داده، تا بتوانند با فهم و شناخت آن در طول دوران غیبت کبری زندگی کنند، دین خدا از دست برد اجانب محفوظ نگه داشته، راه وصول به اهداف اسلامی بسته نباشد.

این مسئله در آغاز غیبت کبری یک امر عادی است که این گونه راهنمایی ها از سوی حضرت برای مردم وجود داشته باشد تا در درازای زمان توده های مردم در غفلت در غفلت بسر نبرند.

دوم: بعد از آن که حضرت خود نمی تواند دست اندر کار شود و نیابت ویژه و خاص نیز میسر نباشد، زمام امر و رهبری جامعه اسلامی را به دست دانشمندان شایسته و پرهیزگار می دهد و مهم ترین دانشمندان آن زمان مرحوم شیخ مفید بوده و لذا نوشتن نامه به او بی جهت نبوده است، زیرا او شایستگی و دانش خود، نخستین کسی است که می تواند در نشر و انتشار تعالیم اسلامی بکوشد و سر پرستی شیعیان را به عهده گیرد.

این خطی است که امام حسن عسکری - سلام الله علیه - آن را ترسیم و آغاز نموده است؛ آن هنگام که نامه ای بدین مضمون برای ابن بابویه

نگاشت: «ای بزرگ من، ای ابا الحسن...» بطوری که در تاریخ غیبت صغری مفصلاً بررسی شد (تاریخ غیبت صغری صفحه 196)

وقتی که روش عادی و معمولی برای دست یابی به این دو هدف، منحصر به ارسال نامه باشد، احتمال صدور آن بیش تر می شود، به ویژه اگر آن دو جهت اول را نیز بدان ضمیمه کنیم.

با توجه به این مقدمات، گمان و ظن بیش تری برای اثبات صدور این دو روایت از سوی حضرت بقیة الله برده می شود.

امردوم: مدلول و محتوای این دو نامه.

مدلول این دو نامه بطور کلی شامل دو بخش است:

بخش اول:

دستوراتی کلی که حضرت برای پیروان و شیعیان خود صادر کرده اند، که همگی درست و طبق قواعد است، بجز مواردی اندک که جای تامل و اشکال است که بر فرض آن ها را درست ندانیم، زیانی نمی رساند، زیرا قبول نداشتن برخی از مدلول و محتوی، مانع از پذیرش بقیه نمی شود.

بخش دوم:

پیش گوئی رویدادهائی که در آینده نزدیک و یا دور نسبت به زمان صدور نامه از آن حضرت، وارد شده است؛ بسیاری از عبارات آن پیشگوئی ها بصورت رمز و کلی گوئی و اشاره می باشد که تشخیص آن ها برای ما - که فاصله بسیار زیادی تا آن زمان داریم - دشوار و یا غیر ممکن است. بنابراین آن چه را که در تاریخ های عمومی می یابیم که یافته، و آن چه را که نمی یابیم، اشکالی پیش نمی آورد؛ زیرا کسانی در آن زمان بدرستی آن ها را فهمیده و استفاده کرده اند، چون در همان شرائطی می زیسته اند که حضرت بدان ها اشاره کرده است.

این دو نامه گرچه برای شیخ مفید فرستاده شده، لکن اختصاصی بر او ندارد و مخصوص او نیست، بلکه برای تمام پیروان و شیعیان امام زمان علیه

ص: 165

السلام می باشد و لذا حوادثی که در متن نامه آمده است، لازم نیست که حتما در زمان شیخ مفید اتفاق افتاده باشد، بلکه چه بسا بعضی از آن ها بعد از درگذشت شیخ روی داده باشد. و لذا دسترسی به خصوصیات تاریخی آن رویدادها در پهنه وسیع تری از تاریخ، برای ما میسر است.

دیدگاه دوم:

زمان و مکان صدور این دو نامه.

نامه اول، در اواخر ماه صفر سال 410، سه سال به آخر عمر شیخ مفید - که در سال 413 در گذشته است (1) - و نامه دوم در سال 412 - یکسال مانده به فوت شیخ - به او رسیده است، که در این زمان، اندکی بیش از هشتاد سال، از درگذشت چهارمین نایب خاص جناب علی بن محمد سیمری و پایان دوران غیبت صغری در سال 329 (2) می گذشته است.

در نامه اول، نامه رسان می گوید که این نامه را از نواحی حجاز آورده است (3) و از آن می فهمیم که در آن زمان حضرت در اطراف حجاز می زیسته و از آن جا بوسیله یکی از شیعیان مخصوصش این نامه را برای شیخ فرستاده است.

نامه دوم، که در تاریخ اول شوال (4) سال 412 نوشته شده است و در روز پنجشنبه بیست و سوم ذی حجه همان سال (5) بعد از هشتاد و سه روز بدست او رسیده است.

هر دو نامه با املاء حضرت و خط یکی از افراد مورد اطمینان نوشته شده، و این مطلب در نامه اول ظاهر و در نامه دوم صریح است و در پایین هر دو نامه

ص: 166

1- کامل، جلد 7 ص 313

2- تاریخ غیبت صغری ص 413

3- احتجاج جلد 2 ص 318

4- احتجاج جلد 2 ص 325

5- احتجاج جلد 2 ص 324

چند سطری نیز به خط خود امام (علیه السلام) است که صحت مطالب فوق را گواهی کرده و به شیخ دستور می دهند که این نامه ها را کاملاً از مردم پنهان نموده و از روی آن برای افراد موثق و مورد اطمینان بنویسد و یا بطور شفاهی به آن ها بگوید.

دیدگاه سوم:

بررسی پاره ای از رویدادهای تاریخی که در این دو نامه اشاراتی به آن ها شده است، به آن اندازه که تاریخ اسلام گویای آنست؛ زیرا برای بررسی محتوای نامه ها توجه داشتن به آن مسائل لازم است.

کلیات تاریخ را می توان به چندین دسته تقسیم کرده و به بررسی پردازیم:

1. در آن زمان، کشورهای اسلامی دچار از هم گسیختگی و تجزیه بودند؛ در ایران سران و زمامداران آل بویه با فرمانروایان ترک که بر خراسان و ماوراء النهر حکومت می کردند، در جنگ و ستیز بودند. در سال 407 در آندلس کار به تجزیه و از هم پاشیدگی رسیده بود. (1) فاطمیون، فرزندان مهدی افریقایی، در مصر حکومت مستقلی تشکیل داده و با درگذشت خلیفه عباسی، الحاکم بامرالله، در سال 411، و روی کار آمدن فرزند او الظاهر بالله (2) قدرت آن ها بر اکثر کشورهای اسلامی سایه افکنده بود.

شمال افریقا نیز بر اثر تفرقه و جنگ و جدال بین زمامداران وضع اسفناکی داشت. در سال 341 (3) بعد از تشکیل دولت فاطمی در مصر المعزّ لدین - الله بدان جا حمله برد و در سال 406 در شمال افریقا جنگی در گرفته که سردار جنگ بادیس به پیروزی رسید و بعد از مرگ او در همان سال المعز (4) فرزندش

ص: 167

1- کامل جلد 7 ص 290

2- کامل جلد 7 ص 304

3- کامل جلد 6 ص 341

4- کامل جلد 7 ص 279

جای او را می‌گیرد و در سال 413 (1) از دنیا می‌رود.

و اما بعد از سال 381 که حکومت به دست القادر بالله عباسی افتاد، وی مدعی شد که حضرت علی - علیه السلام - را در خواب دیده و حضرت به او فرموده است که: خلافت به تو می‌رسد و عمری طولانی خواهی داشت، به فرزندان و شیعیان من به خوبی رفتار کن. (2)

در این سال‌ها سرپرستی و نقابت آل علی (علیه السلام) در دست شریف سید مرتضی علم الهدی بود که بعد از درگذشت محمد بن الحسین، شریف رضی در سال 406، به او رسیده بود. (3)

شهر مکه نیز دارای امنیتی نبود. در سال 412 اولین گروهی که به حج آمده بودند، در روز جمعه مردی از اهالی مصر که در یک دست شمشیر و در دست دیگر گریز گرفته بود - سه بار با گرز به حجر الاسود زد و فریاد برآورد: «تا کی حجر الاسود و محمد و علی پرستیده شونند؟ اگر کسی می‌تواند مرا از این کار باز دارد، من می‌خواهم خانه کعبه را خراب کنم.» بیش تر مردمی که آن جا بودند، ترسیدند و از دور او فرار کردند، آشوبی برپا شد. مردی بر او حمله کرد و با خنجر که بر او زد او را کشت، مردم او را تکه تکه کرده و او را سوزاندند. و کسانی را هم که متهم به هم‌کاری با او بودند، گرفته و سوزانیدند. (4)

بغداد نیز از دست دزدان و راهزنان امنیتی نداشت و در سال 417 به دست ترک‌ها افتاد و خانه‌ها و مغازه‌های شهر را آتش زدند. (5)

2. این آشوب‌ها به مراسم حج نیز سرایت کرد، بطوری که حجاج گاهی آن قدرها به زحمت و مشقت افتاده که مراسم حج تعطیل می‌شد،

ص: 168

1- کامل جلد 7 ص 313

2- کامل جلد 7 ص 149

3- کامل جلد 7 ص 281

4- کامل جلد 7 ص 314

5- کامل جلد 7 ص 423

بطوری که در سال های 401 (1)، 410، و 411 (2) و 416 (3) و 417 (4) و 418 (5) اتفاق افتاده است، در همین سال ها وساطت هائی برای بهبودی وضع حجاج از سوی فرمانروای خراسان یمین الدوله محمد بن سبستکین انجام می گرفت. (6)

3. بین فرق اسلامی نیز حوادثی تاسف بار اتفاق می افتاد. علت اصلی این رویدادها آن بود که از ابتدای تاسیس دولت آل بویه در فارس و عراق و دولت آل حمدان در حلب، حکومت به دست شیعیان افتاده بود. آل بویه قدرت آن را داشتند که برای خود جای گزین تعیین کنند و انتخاب وزیر بدست آن ها بود. آن ها به پیروان خود در اقامه شعائر و انجام مراسم مذهبی، در اعیاد و وفیات، آزادی کامل داده بودند، و این اثر خوبی در روحیه پیروان سایر مذاهب نداشت؛ زیرا فرمانروایان شان این گونه آزادی ها را به مردم خود نمی دادند و این خود باعث ناراحتی آن ها شده بود، و نمی توانستند از فرمانروایان خود چیزی بخواهند و این خود مردم بودند که می خواستند برای دفاع از عقائد و مراسم خود تصمیم بگیرند و با کمال تاسف شیعیه نیز از آن آزادی سوء استفاده کرده و به طرفداری از شئون ملی و قومی خود پرداخته و کارهائی می کرد که باعث ناراحتی دیگران می شد، و لذا در این زمان ما شاهد درگیری ها و جنگ های سختی بین فرق اسلامی هستیم. و ای کاش همگی احساس مسئولیت کرده، برادری اسلامی خود را حفظ می کردند و کارهائی که انجام گرفت روی نمی داد و آن چه که اتفاق افتاد، صورت نمی گرفت.

البته تا وقتی که آل بویه قدرتی داشتند، سایر مذاهب نمی توانستند کاری کنند، لکن با ضعف و از هم پاشیدگی قدرت آن ها، آنان فرصتی یافته

ص: 169

- 1- کامل جلد 7 ص 256
- 2- کامل جلد 7 ص 310
- 3- کامل جلد 7 ص 324
- 4- کامل جلد 7 ص 327
- 5- کامل جلد 7 ص 330
- 6- کامل جلد 7 ص 310

و به مخالفت و جنگ برخاستند.

در این جا نمی خواهیم درباره حوادث و روی داد های آن دوره سخن بدرازا بکشیم؛ همین اندازه کافی است که بدانیم که در روز عاشورای سال 406 حوادث تاسف باری روی داد (1) در سال بعد در شهر واسط (2) و در شمال افریقا بطوری که تاریخ گویای آنست (3) شیعیان را قتل عام کردند.

همین طور در بغداد در سال 408 (4) و در سال 409، کار بقدری سخت شد که ابی عبدالله نعمان شیخ مفید را از بغداد تبعید کردند (5) و همین مسائل در سال 415 (6) در کوفه و در سال 422 (7) در بغداد تکرار شد.

4. طبیعت نیز با حوادث و رویدادها همراه شده و بر ناراحتی ها و ستم های حاکم بر زمین می افزود:

در سال 401 ستاره بزرگی که تا آن وقت از آن بزرگ تر دیده نشده بود، بر زمین افتاد (سنگ های بزرگ آسمانی که اصطلاحاً به آن ها ستاره می گوئیم)، در همان سال آب دجله بیست و یک متر بالا آمد و بسیاری از مردم بغداد و عراق غرق شدند. (8)

در سال 406 در بصره و اطراف آن باد سختی آمد بطوری که قبر کن ها از کندن قبر عاجز شده (9) و در شهریور همان سال در شهرهای عراق و بسیاری از شهرهای دیگر، باران زیادی بارید و خسارت ها به بار آورد. (10)

ص: 170

-
- 1- کامل جلد 7 ص 281
 - 2- کامل جلد 7 ص 295
 - 3- کامل جلد 7 ص 294
 - 4- کامل جلد 7 ص 299
 - 5- کامل جلد 7 ص 300
 - 6- کامل جلد 7 ص 316
 - 7- کامل جلد 7 ص 355
 - 8- کامل جلد 7 ص 256
 - 9- کامل جلد 7 ص 281
 - 10- کامل جلد 7 ص 281

در ماه رمضان سال 417 ستاره بزرگی که زمین را روشن کرد، سقوط کرد و صدای هولناکی شنیده شد. (1) در سال بعد در عراق تگرگی بارید که به اندازه یک و یا دو کیلو وزن داشت که کوچک ترش به اندازه یک تخم مرغ بود؛ تمام محصول زراعت از بین رفت و جز اندکی باقی نماند. (2)

در بهمن ماه همان سال، در عراق باد سردی وزید، که آب و سرکه یخ بست و گردش و جریان آب در دجله از کار افتاد.

در سال 421 در اکثر کشورهای منطقه مخصوصاً در عراق هوا بسیار سرد شد و بعد از آن باد سیاه سختی وزیدن گرفت بطوری که درخت ها را از جای کند. درخت های بزرگ زیتون را از سوی ناحیه شرق نهر روان کند و به طرف غرب افکند. درخت های خرما را از این خانه کنده و به خانه های اطراف با فاصله سه خانه می انداخت، و سقف مسجد بعضی از شهرها را خراب کرد.

دیدگاه چهارم:

اکنون به متن نامه بنگریم و به بررسی آن پردازیم:

بسم الله الرحمن الرحيم

أما بعد، سلام عليك أيها الولي المنخلص في الدين، المخصوص فينا باليقين. فأنا نحمد اليك الله الذي لا اله الا هو، ونسأله الصلاة على سيدنا و مولانا و نبينا محمد و آله الطاهرين.

وَنُعَلِّمُكَ - أدام الله توفيقك لنصرة الحق، و أجزل مثوبتك على نطقك عنا بالصدق - : انه

ص: 171

1- کامل جلد 7 ص 327

2- کامل جلد 7 ص 330

قد أذن لنا في تشريفك بالمكاتبة و تكليفك ما تؤديه عنا الى موالينا قِبَلِك، أعزهم الله بطاعته، و كفاهم المهم برعايته لهم و حراسته. فقف - ايدك الله بعونه على أعدائه المارقين من دينه - على ما أذكره و أعمل في تأديته الى من تسكن اليه بما نرسمه ان شاء الله.

نحن و ان كنا ناوين بمكاننا النائي عن مساكن الظالمين، حسب الذي أرانا الله تعالى لنا من الصلاح و لشيعتنا المؤمنين في ذلك، مادامت دولة الدنيا للفاسقين، فان النحيط علما بانباؤكم و لا يعزب عناشي من أخباركم، و معرفتنا بالذل الذي أصابكم مذبح كثير منكم الى ما كان السلف الصالح عنه شاسعا، و نبذوا العهد المأخوذ وراء ظهورهم كأنهم لا يعلمون.

أنا غير مهملين لمراعاتكم، و لاناسين لذكركم، ولولا ذلك لنزل بكم اللأواء، و أصطلمكم الاعداء. فاتقوا الله جل جلاله، و ظاهرنا على انتياشكم من فتنة قد أنافت عليكم، يهلك فيها من حم أجله و يحمى عنها من أدرك أمله. و هي امارة لازوف حركتنا و مباثتكم بأمرنا و نهينا. و الله متم نوره ولو كره المشركون.

اعتصموا بالتقية، من شب نار الجاهلية، يحششها عصب أموية، يهول بها فرقة مهديية. انا زعيم بنجاة من لم يرم فيها المواطن و سلك في الطعن منها السبل المرضية.

اذا حل جمادى الاولى من سنتكم هذه، فاعتبروا بما يحدث فيه، و استيقظوا من رقدتكم لما يكون في الذي يليه.

ستظهر لكم من السماء آية جليلة، و من الارض مثلها بالسوية. و يحدث في أرض المشرق ما يحزن و

يقلق. ويغلب من بعد على العراق طوائف عن الاسلام مَرَّاق، تضيق بسوء فعالهم على أهله الارزاق . ثم تنفرج الغمة من بعد ببوار طاغوت من الاشرار، ثم يستر بهلاكه المتقون الاخير.

ويتفق لمريدي الحج من الآفاق ما يؤملونه منه على توفير عليه منهم و اتفاق. ولنا في تيسير حجهم على الاختيار منهم والوفاق، شأن يظهر على نظام و اتساق.

فليعمل كل امراً منكم بما يقرب به من محبتنا، و يتجنب ما يدينه من كراھتنا و سخطنا، فان أمرنا بغتة فجأة، حين لا تنفعه توبة و لا ينجيه امن عقابنا ندم على حوبة.

والله يلهمكم الرشده، و يلفظ لكم في التوفيق برحمته».

به برادر بزرگوار و دوست عزیز، شیخ مفید، ابی عبدالله محمد بن محمد بن نعمان، که خداوند احترام و بزرگواریش را دوام بخشیده از سوی کسی که خداوند از بندگان خود برای او ایمان گرفته و نگهدارنده پیمان آنان است.

بنام خداوند بخشنده مهربان

اما بعد، سلام بر تو ای دوست با اخلاص در دین، که به یقین درباره ما مخصوص گشته ای، ما برایت سپاس خود را نسبت به تواز خداوندی که جز او خدایی نیست اظهار می داریم، و از او خواهان درود بر آقا و مولا و پیامبر مان

تورا - که خداوند توفیقت را برای یاری حق دوام بخشیده و پاداش تورا بر صحیح نقل کردن گفتارمان افزون گرداند - آگاه می کنیم که خداوند به ما اجازه داده تا افتخار نامه نگاری به تو داده، تا بتوانی از سوی ما به دوستانمان که نزد تو هستند، دستوراتی بدهی (خداوند آنان را به پیروی از خود گرامی دارد و امور شان را کفایت کرده از آنان نگهداری فرماید، و تورا نیز به دشمنان منحرف از دین و آئینش پیروزی بخشاید) بدان چه که یادآوری می کنم توجه نموده طبق برنامه های تعیین شده رفتار کن، و به مضمون آن به هرکس که توانستی و به او دسترسی داشتی آگاهی ده و عمل نما.

ما اگر چه در جای مخصوصی سکنی گزیده از جایگاه ستم گران بدوریم - چون خداوند صلاح ما و شیعیان مان را در این دیده است که تا وقتی حکومت دنیا بدست تبهکاران است، این چنین باشیم - لکن به اخبار شما آگاهی داشته و چیزی از دیدگاه ما بدور نیست. نابسامانی های شما را از آن زمان که گروه های کثیری از شما دست به کارهایی زدند که پیشینیان صالح از آن بدور بودند و پیمانی را که خداوند از آنان گرفته پشت سر انداخته گویا اصلاً چیزی نمی دانند، کاملاً آگاهیم.

ما شما را رها نکرده و یادتان را از خاطر نبرده ایم و اگر توجه ات ما به شما نبود، دشواری ها بر شما فرود آمده و دشمنان شما را پایمال می کردند، از خداوند بزرگ پروا داشته باشید و از ما پشتیبانی کنید، بر رهایی از آشوب هایی که به سوی تان سرازیر شده، آن کس را که عمرش سر رسیده هلاک گردانیده و آن را که به آرزویش رسیده و در آرزوی مرگ است از مردن باز می دارد. و آن نشان کنندی حرکت ما و سستی و تنبلی شما نسبت به امر و نهی ما است. خداوند نور خود را تکمیل کرده گرچه مشرکان را خوش نیاید.

از آتش برافروخته جاهلیت و نادانی که تعصب قومیت بنی امیه آن را مکیده و شعله ور ساخته و گروه هدایت یافته از آن به وحشت افتاده، به وسیله

تقیّه خود را نگهدارید. من عهده دار نجات کسی هستم که نخواهد در آن آتش منزل گزیند و برای دوری و فرار از آن از راه های خوش آیند و مورد پسند حرکت کند.

در همین امسال وقتی ماه جمادی الاولی شد، از حادثه ای که در آن روی می دهد عبرت گرفته و برای سال آینده اش از خوابی که هم اکنون شما را در بر گرفته بیدار شوید.

بزودی در آسمان نشانه ای بزرگ برایتان پدیدار می شود و هم چون آن نشانه در مشرق زمین نیز حوادثی هولناک و وحشتناک روی می دهد و بعد از آن گروه های منحرف از اسلام بر عراق مسلط می شوند که بخاطر بدرفتاری آنان وضع ارزاق عمومی دچار کمبود بسیاری می گردد و بعد از مدتی با هلاکت و نابودی فرمانروایی جنایت کار ناراحتی ها بر طرف می گردد و نیکان پرهیز کار از هلاکت و نابودی او شاد می شوند.

کسانی که از راه های دور و نزدیک به حج می روند، به تمام اهداف خود می رسند و با موفقیت بر می گردند، و ما نیز در راه اندازی و مهیا ساختن کارهای آنان در این سفر با برنامه مخصوص به آنان کمک می کنیم. بنابراین هر یک از شما باید کاری بکند که به دوستی با ما نزدیک شود و از آن چه که خوش آیند ما نیست دوری گزیند، زیرا فرمان ظهور ما ناگهانی و بدون مقدمه می رسد، بطوری که دیگر نه توبه فایده ای دارد، و نه پشیمانی از گناه دردی را دوا می کند و فایده ای می بخشد.

خداوند رشد و هدایت خویش را به شما بفهماند و شما را مورد لطف خویش قرار دهد، تا بتوانید با آمرزش و رحمت او همراه گردید.

و سپس امضا و گواهی امام (علیه السلام) در پایان نامه می رسد، همان طور که در جهت دوم این فصل به آن اشاره کردیم. (1)

ص: 175

بررسی کلمات و مضامین این نامه:

جملات و مطالب نامه را در ضمن چند نکته می توان بررسی کرد :

نکته اول:

از فرمایش آن حضرت: «به ما اجازه داده شده تا تو را به نامه نگاری مفتخر گردانیم» معلوم می شود که ایشان بدون اجازه خداوند به کاری دست نمی زند، وقتی که اجازه نامه نگاری به حضرت داده شد، حضرت هم اقدام به نوشتن نامه فرموده است.

برای نحوه فهمیدن این اجازه از سوی خداوند، دو نظریه می شود داد:

نظریه اول: در هر واقعه و جریانی، خداوند اجازه ای علیحده و مستقل صادر کرده است. این اجازه که بوسیله الهام فهمیده می شود، از جمله مراتب علوم مخصوص به امام معصوم (علیه السلام) است. بطوری که برخی از روایات دلالت بر آن دارد.

نظریه دوم: اجازه خداوند بصورت قواعد عمومی است که حضرت آن قواعد و دستورات کلی را می داند و بر طبق آن ها اذن و اجازه خداوند را بر این موارد تطبیق می کند. قواعدی که از آن ها به مصلحت عمومی اسلامی تعبیر کردیم که هر گاه مصلحت عمومی اسلامی مردم را در این دید که نامه ای به شخصی بنویسد، اجازه خداوند را احراز کرده و اقدام به نوشتن نامه می فرمایند، در این صورت سبب اذن، وجود مصلحت عامه است، نه این که اجازه ویژه ای در این مورد صادر شده باشد.

انتخاب یکی از این دو نظریه بنظر شما است.

نکته دوم:

فرمایش حضرت که فرمود: «خداوند آنان را به پیروی و اطاعت خود عزیز و گرامی بدارد.» این جمله گویای آنست که خروج از اطاعت و فرمان برداری از خداوند مستلزم ذلت و خواری و ملتزم شدن به فرمان خداوند مستلزم عزت و آقائی است. پس باید از ذلت و خواری معصیت خداوند بسوی

و این به حسب مفاهیم اسلامی، روشن و واضح است، زیرا عزت از آن خدا و رسول و مؤمنان است، خضوع و فروتنی برای خداوند همان خضوع و فروتنی برای حق و در پیشگاه حق است و خضوعی است همراه و همانند آن چه که جهان هستی در مقابل او سر تعظیم فرود آورده است، که قدرت ازلیه و حکمت بی نهایت خداوند است. و هر دوی این ها به منطق عقل صحیح، عدالت است و حقیقت، با توجه به این که خضوع در مقابل خداوند التزام به فرمان های و اوامر و نواهی او و منحصر کردن راه را فقط به راه او است، که در این صورت انسان تابع خداوند از پیروی دیگر منابع قانون گذاری بشری که از راه راست منحرف و در پرتگاه سقوط قرار گرفته، بی نیاز شود، و دیگر دنبال قانون هایی که بخاطر تامین منافع شخصی و قراردادهای فردی، وضع شده است، نمی رود و با این بی نیازی انسانی متعالی، پیشرو و والا خواهد شد.

انسانی که از زیر بار تعهد نسبت به تعالیم عادلّه الهی شانه خالی کرد، و پایبند دستورات مذهبی نبود، راه هرگونه انحرافی بروی او باز است. خواسته ها و شهوات نفسانی او را بهر طرف که بخواهد می کشاند. و معنای ذلّت و خواری نافرمانی خداوند این است. گرچه برای این جمله که عزّت در اطاعت و پیروی از دستورات خداوند است، معانی دیگری نیز هست که اکنون نیازی به بازگو کردن آن ها نیست.

و این است معنای فرمایش امام علیه السلام، آن جا که فرمود: *أَعَزَّهُمُ اللَّهُ بِطَاعَتِهِ* (خداوند آنان را به اطاعت خویش محترم گردانیده) و نیز آن جا که فرمود: «آگاهی، از خواری و ذلتی که به شما رسیده از آن وقت که گروهی از شما به کارهای ناشایستی که گذشتگان شما از آن بر کنار بودند، روی آوردند و پیمان خداوند را طوری پشت سر انداخته که گویا اصلاً از آن خبری ندارند.» زیرا گذشتگان نیکوکار و شایسته، با پیروی از دستورات الهی و تعهد نسبت به مقررات دینی، عزت یافته و از نافرمانی خداوند بدور- بودند، و به پیمانی که با خداوند بسته بودند پایبندی داشته و از روی آگاهی

به تمام دستورات الهی گردن نهاده بودند.

جانشینان آنان وقتی به کارهای ناشایستی که گذشتگان از آن‌ها اجتناب می‌کردند روی آوردند در مقابل خواسته‌ها و شهوات نفسانی سر فرود آورده، و نتیجه‌اً دشمنان دین و حقیقت بر آنان سلطه یافتند، در پیشگاه تاریخ، دین و تعهد خداوند و امت و خویش‌ن خود، مقصر و گناه کار بحساب آمدند و لذا می‌بینیم که این حالت باعث تاسف و ناراحتی شدید حضرت شده است.

نکته سوم:

فرمایش حضرت: «ما گرچه بر حسب صلاح‌دید خداوند نسبت به ما و شیعیانمان، از محل سکونت ستم کاران بدوریم و تا وقتی که حکومت دنیا در دست فاسقان و تبه‌کاران باشد، در این حالت بسر می‌بریم.» این دوری از محل سکونت ستم کاران، با هیچ یک از دو نظریه اصلی درباره غیبت حضرت منافات ندارد و با فرمایش خود حضرت به علی بن مهزیار نیز مطابق است که به او فرمود: «من در نقاط دور دست و بیابان‌های دور از آبادی زندگی می‌کنم.» در آن محل حضرت می‌تواند بحالت پنهانی شخصی «بر طبق نظریه خفاء شخص» و یا به صورتی که از حیث ظاهر شناخته نشود «بر طبق نظریه دوم» زندگی کند. وقتی که با هر دو نظریه مناسب بود هر دو را نفی نکرده و تعیین کننده یکی از آن دو نیز نخواهد بود، گرچه چندان هم بی‌اشکال نخواهد بود.

در عبارت حضرت جمله ای بود که «خداوند صلاح ما و شیعیان ما را در این کار دیده است» این مصلحت در حقیقت مربوط به اصل غیبت است، نه مربوط به دوری از مکان و این کلمه به مناسبت بحث دوری از مکان سختی است درباره غیبت، بنابراین در خود غیبت حضرت، خداوند مصلحت دیده است. تفصیل این مطلب در بخش دوم این تاریخ خواهد آمد.

نکته چهارم:

حضرت با تسلط بر تمام رویدادها زندگی می‌کند و از تمامی آن‌ها

ص: 178

آگاهی دارد و تمام خبرها به او می رسد، در آن جا که فرمود: «از تمام اخبار شما آگاهیم و چیزی از ما پوشیده نمی ماند.»

در مورد کیفیت آگاهی حضرت از رویدادها، چندین نظریه وجود دارد:

نظریه اول: حضرت اخبار و رویدادها را از طریق الهام خداوند و یا از یک راه اعجازی و غیر طبیعی آگاه می شود. مؤید این مطلب ادله ای است که می گوید تمامی کارهای مردم از خوب و بد در هر شبانه روز برای نظر خواهی حضرت عرضه می شود. از جمله ادله، این آیه شریفه است: «فسیری الله عملکم و رسوله و المومنون» یعنی: بزودی کارهای شما را خدا و رسول و مومنان خواهند دید. بر طبق روایات مقصود از مؤمنان، ائمه اطهار - علیهم السلام - می باشند.

از دیدگاه اجتماعی نیز این مسئله تایید می شود که باید امام حتماً به الهام الهی مؤید باشد، و این تایید از سه مقدمه به دست می آید:

مقدمه اول:

وقتی که خداوند متعال مسئله مهمی را به شخص خاصی واگذار می کند، باید قابلیت و توان انجام آن را نیز به او داده باشد که در صورت ناتوانی هیچ گاه مسئولیت به کسی داده نمی شود.

مقدمه دوم:

خداوند متعال سر پرستی و زمامداری جهان را، در مرحله نخست به پیامبر و سپس به جانشینان معصوم او واگذار کرده، بطوری که اگر شرایط تشکیل حکومت جهانی در زمان هر یک از آنان آماده شود، بر او لازم است که حکومت تشکیل داده و زمام امور را در دست بگیرد. بنابراین ائمه معصومین زمامدارانی می باشند که آمادگی نهضت بزرگ جهانی را داشته و قابلیت کافی را برای رهبری جهانی دارا می باشند.

مقدمه سوم:

ص: 179

رهبری در سطح جهانی نیازمند الهام‌گیری از سوی خداوند است، زیرا رهبری جهانی چیزی بسیار عمیق و پیچیده است. می‌بینیم که برای اداره یک کشور کوچک، افرادی تحصیل کرده سیاست‌مدار و هیئت‌های گوناگون دست به دست هم می‌دهند، قوانین پیچیده و دقیق وضع می‌کنند، تا بتوانند کشوری کوچک را اداره کنند، در عین حال اختلاف و پراکندگی و از هم‌گسیختگی در کارها وجود دارد.

حال چگونه ممکن است یک فرد بدون الهام خداوندی بتواند تمامی روی زمین را اداره کند و به همه گرفتاری‌ها شخصاً رسیدگی نماید.

بنابراین تا الهام خداوند نباشد، اداره جهان ممکن نیست، و چون بر طبق اعتقاد ما شیعیان حضرت بقیه الله، ارواحنا فدا، یکی از پیشوایان و ائمه معصومین (علیهم السلام) است و زمامدار فعلی جهان او است، از این جهت باید حتماً به تائید الهام الهی مؤید باشد. وقتی مورد الهام قرار گرفت، اشکالی پیش نمی‌آید که بگوئیم حضرت بر کلیه اعمال و رفتار مردم مطلع بوده و تمامی رویدادها از نظر شریفش می‌گذرد.

این نظریه، با هر دو نظریه اصلی که درباره غیبت بود، سازگار است و منافاتی ندارد.

نظریه دوم: ما اگر نظر به اول را نادیده گرفته و گفتیم که حضرت بطور طبیعی شایستگی رهبری جهان را دارد و نیازی به انجام معجزه نیست و ملتزم به نظریه دوم درباره غیبت بودیم، در این صورت چون حضرت در بین افراد مردم زندگی می‌کند و با مردم در رفت و آمد است و با آنان صحبت می‌کند و از اخبار و احوال آنان آگاهی دارد، بدون این که هیچ کس حضرت را بشناسد، حضرت نیز خود می‌تواند که از تمامی اخبار جهان و زوایای گیتی با یک برنامه ریزی دقیق آگاه گردد.

نظریه سوم: ما اگر نظریه اول را نادیده گرفته و الهامی برای امام قائل نشدیم، و از نظریه دوم نیز دست برداشته و گفتیم که امام در بین مردم

زندگی نمی کند، و مضمون همین روایت علی بن مهزیار را پذیرفتیم که حضرت می فرماید دور از مردم، در بیابان ها بسر می برد، در عین حال می توانیم بگوئیم که حضرت از طریق دوستان مخصوص خود که آن جناب را می بینند و می شناسند، از اخبار و رویدادها آگاه می شود. اینان در هر دوره سی نفر و یا بیش تر از سی نفر می باشند که با یک برنامه ریزی دقیق حضرت را در جریان کارها می گذارند.

این نظریه با هر دو نظریه اصلی درباره غیبت سازگار است:

اما با نظریه مخفی بودن عنوان و شخصیت، واضح است، زیرا فرض چنانست که حضرت بصورت ناشناس در بین مردم بسر می برد ولی رسماً در کارهای مردم شرکت نمی کند و جز یاران مخصوص او کسی او را نمی شناسد و حضرت می تواند از طریق این ها و یا با شرکت مستقیم خود در اجتماعات، از اخبار اطلاع پیدا کند، بدون این که جلب نظر نموده و یا کسی او را بشناسد، تا هر گونه خبر را بتواند به دست بیاورد و هر کاری که می خواهد، انجام دهد، و هر وقت خواست به محل خود برگردد.

و اما مناسبت این نظریه، با نظریه پنهانی شخص، از این جهت است که حضرت از دوستان مخصوص خود مخفی نیست، گرچه از دیدگان سایر مردم پنهان است، و دوستان ویژه حضرت با مردم در تماس و رفت و آمد می باشند و حضرت را در جریان کارهای مردم می گذارند و اگر هم حضرت کاری داشته باشد، انجام می دهند.

بهر حال با در نظر گرفتن هر یک از این سه نظریه، بطور مستدل ثابت شد که حضرت از اوضاع و احوال مردم آگاه است، رویدادهای اجتماعی از دیدگاه حضرتش پنهان نیست، و هر یک از این سه نظریه را اگر کسی باور داشته باشد، اشکالی پیش نمی آید، گرچه پذیرفتن نظریه سوم برای من بی اشکال نیست و زحمت دارد، زیرا این نظریه مبتنی بر یک سلسله مسائل پیش پا افتاده و احتمالاتی است که فقط در حد احتمال می توان به آن اعتقاد داشت، و از واقعیات به دور است.

حضرت بقیة الله - علیه السلام - بخاطر لطف و احساس مسئولیت در مقابل ما، رعایت و توجه به ما را نادیده نگرفته و ما را از خاطر شریف خود دور نمی دارد و اگر لطف او نبود، بلاها و ناراحتی ها بر ما فرود آمده و دشمنان ما را ریشه کن و نابود می کردند. خداوند وی را از سوی ما، جزاء نیکوکاران عطا فرماید.

بنابراین، آثار فراوان و پر برکت وجود مبارک حضرت نسبت به پیروان خود، در تأمین رفاه و راحتی آنان و دفع ناراحتی ها و بلاها از سر آنان، به روشنی آشکار است. بطوری که اصلاً همگی در اصل حیوة و زندگی، مدیون وجود مبارک اویند، زیرا اگر توجه ات و برکات آن حضرت نبود، در زیر ضربات سنگین دشمنان له و نابود شده از صحنه زندگی خارج شده بودند.

بر طبق نظریه دوم در اصل غیبت - که پنهان بودن شخصیت حضرت باشد نه شخص - این مسئله پر واضح است، چه این که حضرت در جامعه و در بین مردم زندگی کند و یا این که در جایی دور دست و خارج از مجتمع مردم بسر برد، زیرا بهر صورت که باشد برای حضرت امکان رسیدگی به وضع مردم وجود دارد، چه این که خود مباشر عمل باشد و یا به توسط یاران و اصحابش به دفع شر و برطرف ساختن مشکل مردم، اقدام نماید.

بر طبق نظریه خفاء شخص (صرف نظر از توجیهاات فلسفی و عرفانی) باید رسیدگی و اثر گذاری را بگونه ای تفسیر کنیم که منافات با پنهان بودن جسم حضرت نداشته باشد.

احتمالات ذیل در این زمینه وجود دارد:

1. دعا کردن: دعایی که مستجاب می شود، خود یک کار اجتماعی صحیح است، که از این طریق می توان به مردم خدمت کرد.
2. انجام کار از طریق وسائط: یاران و دوستان مخصوص که حضرت را می بینند و می شناسند و با مردم تماس دارند، گرچه مردم از رابطه آنان با حضرت بی خبرند.

3. حضرت شخصاً دست به انجام کاری در بین مردم می زند. با این فرض که بهنگام ضرورت و حاجت، لزوم پنهانی جسم و شخص، دیگر از بین می رود و تا پایان انجام کار ضروری فقط عنوان حضرت برای مردم ناشناخته می ماند.

نکته ششم:

فرمایش حضرت که فرمود: «از خداوند متعال پروا داشته باشید و ما را بر رها ساختن خود از آشوب و بلوایی که دچار آن خواهید شد، مدد رسانید، که در آن فتنه و آشوب آن کس که مرگش رسیده نابود خواهد شد و آن کس که به آرزویش رسیده است، از آن باز داشته خواهد شد».

در این فراز، حضرت دوستان و شیعیان خود را به تقوی و پارسایی و مددسانی به خود فرمان داده، و از آنان خواسته که به کمک او بشتابند، تا آنان را از فتنه و آشوبی که دچار خواهند شد، رهای شان سازد.

این آشوب نابود کننده، همان رویدادهای تاسف باری است که بین مذاهب و فرق اسلامی پدید آمده و بزرگ ترین هدفی که حضرت برای خود در نظر گرفته است، همین ست که این مانع را از جلو برداشته و از فتنه و آشوب اختلاف شدید بین فرق اسلامی، جلوگیری کند، و لذا می بینیم که حضرت از پیروان خود، شدیداً درخواست می کند که او را در انجام این مهم و دست یابی به نتیجه کامل و انجام کارهای لازمی که برای نجات از نابودی حتمی لازم است، یاری و مدد کند.

نکته هفتم:

فرمایش حضرت: «به تقیه چنگ زنید، از افروزش آتش نادانی و جاهلیت که تعصبات و خودخواهی های اموی آن را پدید آورده و گروه هدایت یافته را به ترس و وحشت انداخته است»

حضرت برای رهایی از فتنه اموی، راهی را که ترسیم می کند، همین تقیه است که از دو فراز تشکیل یافته است:

فراز نخست: التزام به تقیه، به معنای احتیاط کردن و از وقوع در فتنه ها

ص: 183

و آشوب ها خود را حفظ کردن، که مهم ترین روش جبهه گیری نکردن با سایر مذاهب اسلامی است، تا باعث تحریک و عصبانیت آن ها نشود و وحدت کلمه مسلمین حفظ شده، و امنیت اجتماعی بهم نخورد.

فرمان تقیه و خویشتن داری سخن تازه و بی سابقه ای از حضرت نیست، با توجه به دستورات موکّد و شدید که از ناحیه پدران معصومین حضرت (علیه السلام) صادر شده است، هم چون عبارات ذیل:

(التقیة دینی و دین آباتی: تقیه روش و آئین من و پدرانم می باشد)، (مَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ لَا دِينَ لَهُ: آن کس که تقیه ندارد دین ندارد) (1) نادیده گرفتن این دستور در صورتی که مصلحت اسلامی در آن نبوده و زیان بار باشد، از شدیدترین محرمات و گناهان محسوب می شود.

و لذا است که حضرت این فتنه ها را به آتش جاهلیت تعبیر کرده، به آن معنی که این ها را هم چون انحراف از مسیر اسلام دانسته و آن کس را که به این آتش دامن می زند، در خون برادران مؤمن خود شریک می داند.

فراز دوّم: ملتزم شدن به سکون و آرام گیری و خانه نشینی و تسلط بر اعصاب و احساسات خود و از آشوب و بلوا به دور بودن و بر طبق آیه شریفه قرآن عمل کردن که: (وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا) (2)

و لذا می بینیم که حضرت می فرماید: من کفیل و ضامن کسی هستم که خود را به هلاکت نی فکند و از شرکت عملی در این آشوب ها بر کنار بوده و راهی مورد پسند خدا را در این وادی بپیماید و اعتراضی آرام و نظر صحیح در موضوعات و رویدادها ابراز دارد.

از این دو فراز نظر مبارک امام (علیه السلام) را در این آشوب ها، و تاسف شدید خاطر حضرت را، می فهمیم و می بینیم که حضرت بر مسبّبین آن ها اعتراض می کند و آن دسته از شیعیان خود را که در این کارها شریک

ص: 184

1- اخبار تقیه را در کتاب وسائل الشیعه، جلد 2 ص 545 می توان یافت

2- سوره فرقان، آیه 72؛ یعنی هرگاه از کنار کارهای بیهوده بگذرند با بزرگواری از آن بگذرند

می باشند، توییح و سرزنش می نماید.

نکته هشتم:

حضرت از این فتنه ها چنین تعبیر می کند: «این ها نشانه از بین بردن جنبش ما و نافرمانی شما نسبت به دستورات ما است، و خداوند نور خویش را تکمیل کرده گرچه مشرکان را خوش آیند نباشد»

ما نمی توانیم از این عبارت چنین بفهمیم که آن حضرت بهمین زودی بعد از این آشوب ها ظاهر می شود و زمین را از عدل و داد پر می کند، همان طور که از ظلم و جور پر شده است؛ زیرا این حالت هنوز به وجود نیامده است، و حضرت نمی خواهد از وقوع آن پرده بردارد و خبر دهد. علاوه بر آن که مقتضای قواعد عمومی که قبلاً شناختیم اینست که حضرت در این شرائط ظهور نخواهد کرد، زیرا سایر شرایط ظهور که مهم ترین آن ها آمادگی مردم برای فداکاری و از جان گذشتن در راه اسلام و بر پائی حکومت عدل جهانی اسلام باشد، وجود ندارد (در بخش دوم این کتاب توضیح بیش تری در این زمینه خواهیم داد) و لذا این عبارت را باید تفسیر بیشتر و توضیح کامل تری بدهیم:

طبق نظریه خفاء عنوان (پنهانی شخصیت حضرت) دو تفسیر برای این عبارت می توان آورد:

تفسیر اول: مقصود از کلمه «حرکتنا» بیرون آمدن حضرت است از گوشه تنهایی به داخل جوامع و از بیابان ها و کوهستان ها، به داخل شهرها، چنان که متن نامه گویای این حقیقت بود، و با توضیحی که ما دادیم که این حالت در تمام زمان ها نبوده، بلکه در اوائل دوران غیبت برای مدت زمان مخصوصی بوده است، و حضرت می خواسته از آن حالت بدر آمده و در بین مردم وارد شود.

خواه ناخواه بعد که وارد شهرها و در بین مردم می شود، به شخصیّتی دیگر و با عنوانی ناشناخته وارد می گردد تا بتواند بیشتر و آسوده تر به کارهای

لازمه پردازد. و شاید مقصود حضرت که فرمود: «شما دستورات ما را پخش می کنید» همین باشد که خود حضرت دستورات لازم را بدون این که خود شناخته شود، در بین مردم پخش می کند و به مردم می رساند. بهر حال احتمال صحت این تفسیر وجود دارد، اگر در توجیهاات و تفسیرات آینده مرجحی نباشد.

تفسیر دوم: مقصود از حرکت، ظهور و قیام حضرت در روز موعود و معین باشد، لکن نه این که حضرت می خواسته خبر از ظهور خود در آن ایام بدهد، تا حال بگوییم پس چرا حضرت این چنین نکرده و اخبارش دروغ از کار در آمده است، بلکه مقصود حضرت آنست که بعد از این آشوب ها و فتنه ها، گرچه بعد از مدت های طولانی باشد، ظاهر خواهد شد. و اینست معنای آن که این فتنه ها را از نشانه های ظهور قرار داده است. و بزودی در بخش سوم این کتاب در این باره بحث خواهیم کرد که لازم نیست همه نشانه ها همراه و هم زمان و چسبیده با ظهور باشد، بلکه برخی از نشانه ها، ممکن است خیلی پیش تر و جلوتر از زمان ظهور اتفاق افتد و نشانه ای که در این نامه ذکر شده از آن قبیل باشد.

ممکن است این اشکال به ذهن برسد که این تفسیر و توجیه با ظاهر عبارت نامه حضرت مطابق نیست، زیرا حضرت فرمود که: «این فتنه ها نشانه آغاز جنبش و نهضت ما است»، و آغاز یک شیئی را وقتی می گوئیم که نزدیک شروع آن باشد، نه این که فاصله زیادی داشته باشد.

پاسخ این شبهه و اشکال اینست که امکان دارد این فتنه هائی که هم چون نشانه ای برای آغاز جنبش حضرت می باشند، مفهومی عام داشته باشند که تمامی فتنه ها و سمت ها و انحرافات دوران غیبت کبری را شامل شود و معلوم است که این گونه مظالم جز بهنگام ظهور پایان نمی پذیرد. بنابراین پایان پذیرفتن فتنه ها، نشانه ای همراه و چسبیده به ظهور خواهد بود. و خداوند به حقائق امور آگاه است.

نکته نهم:

سخن حضرت که فرمود: «هرگاه ماه جمادی الاولی همین سال رسید، از رویدادهای آن ماه عبرت گیرید و از خواب غفلت برای رویداد بعدی بیدار شوید.»

این رویداد را نتوانستیم از تاریخ به دست آوریم و تاریخ همه رویدادها را ثبت نکرده است. آری، چندین حادثه طبیعی بعد از آن زمان اتفاق افتاده که در فراز بعدی به آن اشاره خواهیم کرد.

نکته دهم:

فرمایش حضرت: «بزودی نشانه و آیتی آشکار در آسمان برایتان پدیدار خواهد شد و در زمین نیز هم چون آن روی خواهد داد.»

ظاهر سیاق عبارت آنست که این رویدادها در جمادی الاولی همان سال 410 هجری قمری اتفاق خواهد افتاد.

تاریخ، رویداد روی زمین را برای مان چنین بازگو می کند که: در نیمه همان ماه جمادی الاولی، دریای شور طغیان کرده و آب به ایله رسید و بعد از دو روز وارد شهر بصره گردید. (1) رویدادهای آسمانی نیز عبارت از سقوط شهاب های درشت آسمانی است که مورخین از آن ها به سقوط ستاره ها تعبیر کرده اند، که بهنگام سقوط، صداهای هولناکی همراه با روشنایی بسیاری شنیده می شد، این حادثه در سال 417 بود.

این رویداد، گرچه در سال صدور نامه نبوده است، لکن چون چندان فاصله زیادی با سال صدور نامه نداشته و نامه هم خطاب به عموم شیعیان بوده و شامل تمام مردم می شده است، خواه ناخواه این اندازه فاصله زمانی با متن نامه، منافات پیدا نمی کند.

اگر گفته شود که: ظهور عبارت نامه حضرت در آنست که این رویدادها در همان ماه جمادی سال 410 می باشد و رویدادهای آسمانی در

ص: 187

در پاسخ گوئیم که یکی از دو کار را باید بکنیم: یا ظهور عبارت را در مورد رویدادهای آسمانی نادیده بگیریم و برای صدق عبارت، همان رویداد زمینی را در آن سال کافی بدانیم و یا این که بگوئیم که در جمادی الاولی آن سال، رویدادی آسمانی نیز اتفاق افتاده، و تاریخ آن را نقل نکرده است.

نکته یازدهم:

فرمایش حضرت: «در سرزمین خاور رویداد غم بار روی خواهد داد.»

در فهم این عبارت، چندان به زحمت نمی افتمیم، زیرا می دانیم که این نامه به عراق برای شیخ مفید فرستاده شده و مقصود از خاور قسمت شرقی عراق است و قسمت شرقی عراق کشور ایران است، که در آن روز مرکز حکومت آل بویه بود که بخاطر جنگ ها و حوادث بسیاری به ضعف گرائیده و تحت سیطره و هجوم سلجوقی ها قرار گرفته بودند.

علاوه بر آن اگر تاریخ حوادث نزدیک به زمان صدور نامه را مورد مطالعه قرار دهیم، می بینیم که در سال 411 (1) و 414 (2) در همدان جنگ های بسیاری شده بدیهی است که جنگ و درگیری غم و اندوه ببار می آورد و اضطراب و ناامنی ایجاد می کند و توده های محروم را به روز سیاه می کشاند. مخصوصاً که جنگ جنگ عادلانه نباشد و مردم در آن دخالتی نداشته باشند. که در این صورت حقوق ضعیفان پایمال شده و ستم و جور بزرگی روی خواهد داد.

نکته دوازدهم:

فرمایش حضرت: «سپس گروه هائی خارج از اسلام به عراق چیره شده و به خاطر کارهای زشت شان ارزاق کمیاب می شود و آن گاه با از بین رفتن فرمانروایی جنایت کار، غم و اندوه از بین رفته و پرهیزگاران نیکوکار خشنود

ص: 188

1- کامل جلد 7 ص 307

2- کامل جلد 7 ص 313

مقصود از این عبارت آنست که بعد از رویدادهای زمینی و آسمانی و درگیری های قبیله ای، گروهی از مردمان نامسلمان و خارج از دین بر عراق چیره می شوند. که در این عبارت به سلطه و غلبه سلطان طغرل بک اولین پادشاه سلجوقی و پیروانش اشاره شده است، که بعد از سرکوب کردن دولت آل بویه در ایران، عازم عراق شد و در سال 447 (1) وارد بغداد گردید و نتیجه جنگ ها و درگیری های غم باری روی داد؛ لشکریان طغرل به خانه های مردم بغداد وارد شده آذوقه های آن ها را گرفته و جنایت های بسیاری مرتکب شدند. (2)

اما کمبود ارزاق و گرانی، که از مسلمیات است و تاریخ بطور مفصل از آن سخن گفته، بطوری که مردم گوشت مردار را می خوردند. مرض وباء در بین مردم افتاد جمعیت بسیاری از بین رفته و کسی نبود آن ها را غسل دهد و کفن و دفن نماید. یک رطل گوشت به یک قیراط و چهار مرغ به یک دینار خرید و فروش می شد. قیمت گلابی و انار هر دانه یک دینار، و هم چنین قیمت همه چیزها همین طور بالا رفته بود. (3)

نرخ اجناس مرتب بالا می رفت و گرانی چندین سال طول کشید، بطوری که در سال 449 گرانی سراسر بغداد و عراق را فرا گرفت. مردم گوشت مردار و سگ ها و دیگر جانوران را می خوردند و وباء آن قدر تلفات داده بود که مردم از دفن مرده ها ناتوان شده بودند، بطوری که گروه گروه را در گودالی انداخته و روی شان خاک می ریختند. (4)

اما خلیفه در بغداد در وضع دیگری، دور از گرانی و ناراحتی مردم، زندگی می کرد، از طغرل بک استقبال کرده، مقدمش را گرامی داشت، دست او را در کارها باز کرده و شهرها را در اختیار او گذارده و بر کارهای او

از دیدگاه اسلامی، صححه گذاشت، او را مورد خطاب قرار داده و چنین گفت: «امیر المؤمنین از کوشش های تو سپاسگزاری کرده، از کار تو ستایش نموده و از نزدیکی و آشنائی با تو اظهار خوش وقتی می نماید. تمامی آن چه را که خدا به او داده و در اختیارش گذاشته به تو می سپارد و سر پرستی و زمام داری بندگان خدا را به تو بر می گرداند. در ولایتی که خدا به تو داده، تقوی پیشه کن، نعمت خداوندی را بر خود بشناس و در گسترش عدالت و جلوگیری از ظلم و ستم و اصلاح حال مردم کوشا باش.»

او هم در پیشگاه خلیفه زمین ادب بوسیده، خلیفه دستور داد تا بر قامت او خلعتی بپوشانند. او هم برای پوشیدن خلعت از جای برخاست و بعد از پوشیدن به جایگاه خود برگشت و بار دیگر دست خلیفه را بوسیده و بر روی چشم گذاشت، و خلیفه هم او را پادشاه شرق و غرب نامیده، او هم پیمان و تعهد داد و از حضور خلیفه خارج شد. و پس برای خلیفه هدایای بسیاری از جمله پنجاه هزار دینار و پنجاه غلام ترک خوش چهره و زیبا همراه با اسب و اسلحه و جامه و لباس مناسب فرستاد. (1)

بنگر که چگونه زمام داران اسلامی آن وقت در خوش گذرانی بسر برده و بیچاره مسلمانان زیر دست آن ها چگونه زندگی می کردند، و جناب خلیفه چگونه با خون مسلمانان بازی می کند و ستم کاری هم چون طغرل را بر جان و مال و ناموس مردم مسلط می کند.

بطوری که تاریخ می گوید، طغرل انسانی جنایت کار و ستم پیشه و سنگ دل بود. لشکریانش دست تجاوز به اموال و نوامیس مردم دراز کرده و شبانه روز آنان را مورد تجاوز قرار می دادند (2) تا این که در سال 455 از دنیا رفت. (3)

ص: 190

1- کامل جلد 8 ص 80

2- کامل جلد 8 ص 95

3- کامل جلد 8 ص 94

با در نظر گرفتن تاریخ این حوادث به روشنی می بینیم که عبارات حضرت در نامه اش با طغرل بیک و لشکریانش تطبیق می کند، که این ها مردمی بودند خارج از اسلام، زیرا آن کارهای ناشایست و رسوا را انجام می دادند و به خاطر کارهای زشت شان، کمبود در ارزاق ایجاد شد؛ زیرا بدیهی است که هیچ گاه هیچ کشوری در حال جنگ و زیر سایه درگیری و نبرد با دشمن به وضع اقتصادی مطلوب و مناسبی دست رسی پیدا نخواهد کرد.

این گرفتاری و بیچارگی غم بار با هلاک «فرمانروای ستمکاری» هم چون طغرل بک برطرف شد و هلاک و نابودی او موجب سرور و خشنودی دل پرهیزکاران و نیکان گردید. و اگر تاریخ را بخوبی مطالعه کنیم و اوضاع آشفته گرانی ها و ویاها های آن زمان را در نظر آوریم معنای کشف غمه و برطرف شدن اندوه را با مرگ طغرل بخوبی می فهمیم.

نکته سیزدهم:

فرمایش حضرت: «زائران خانه خدا به آرزوی خود می رسند و نسبت به زیارت خانه خدا همگی با یکدیگر اتفاق و اتحاد دارند و جمعیت زیادی به زیارت می روند. و ما نیز کارهای حج آن ها را آسان گردانیده و با برنامه ریزی و نظمی خاص با آن ها همراهی خواهیم کرد.»

این عبارت، اخبار و پیش بینی راستینی است از این که بعد از آن دشواری ها در مسئله حج آسایش و آسودگی دست داد و مشکلات حل گردید. و حجاج بیت الله از هر گوشه و کناری می توانستند به راحتی به زیارت خانه خدا بروند.

این پیش گوئی را که در این نامه آمده است بخوبی می توان تصدیق کرد؛ زیرا با این که چندین سال رفتن به مکه دشوار بود، لکن بعد از سال 419 دیگر هیچ گونه مشکلی نقل نشده، بلکه راه ها امن و حاجی ها به راحتی می توانستند به مکه مشرف شوند و این پیشگوئی راستین بعد از ده ها سال به تحقق پیوست.

و اما این که این رفاه و آسایش بر اثر کوشش های حضرت باشد امکان

ص: 191

دارد؛ زیرا ما می دانیم که حضرت در قبال مسائل و رویدادهای اجتماعی بی تفاوت نیست و احساس مسئولیت می کند، مخصوصاً بر طبق نظریه خفاء عنوان. وقتی خود این نامه دلالت بر آن دارد که حضرت برای سهولت و آسان شدن زیارت خانه خدا کارهایی انجام داده، این خود یک سند تاریخ خواهد شد، و بعنوان یک رویداد تاریخی باید ثبت شود.

و متن نامه صراحةً براین مسئله دلالت می کند آن جا که حضرت می فرماید «ما در آسان ساختن حج و زیارت خانه خدا کارهای منظم و مرتبی را انجام می دهیم.»

نکته چهاردهم:

فرمایش حضرت: «پس باید هر یک از شما کارهایی را که مورد خواسته و محبت ما است انجام دهد و از آن چه که موجبات ناراحتی و ناخوشایندی ما را فراهم می سازد دوری گزیند، زیرا فرمان ظهور ما بی خبر و ناگهانی می رسد در حالی که پشیمانی سودی ندارد و توبه پذیرفته نخواهد شد.»

حضرت به تمام پیروان خود دستور می دهد که کارهای مورد پسند و رضای او را انجام دهند و از هر چه که مورد کراهت و ناخوشایندی او است دوری گزینند. و این معنایی واضح و ظریف و دقیق است، زیرا خوشنودی حضرت بقیه الله، ارواحنا فدا، خشنودی خداوند است، هر کاری که ما را به او نزدیک کند، ما را به خدا نزدیک می کند. و این با احساس مسئولیت در مقابل احکام اسلامی و پاسخ مثبت دادن به تمام رویدادهای اجتماعی است که برای اسلام و مسلمین موثر است، همان طور که ناخشنودی خدا خشم و غضب را بدنبال دارد و هر آن چه که ما را از حضرت مهدی - علیه السلام - دور سازد، از خدا نیز دور می سازد.

حضرت برای این تذکر خود، علت مهمی را یادآور می شوند؛ در آن جا که فرماید: «زیرا فرمان و امر ما ناگهانی می رسد و در آن صورت دیگر پشیمانی و توبه سودی ندارد.»

ص: 192

آن چه از این تذکر بطور عموم فهمیده می شود، آنست که اگر انسان به ظهور ناگهانی حضرت ایمان داشته باشد، باید خود را از گناهان پاک و پاکیزه گرداند، و کارها و برنامه های خود را بر طبق دستورات خداوند تنظیم نماید، تا بهنگام ظهور در وضعیت و حالت مطلوبی باشد چون هر لحظه احتمال ظهور هست، انسان هم باید در هر حالتی آماده ظهور باشد.

لکن اگر انسان آلوده به گناه باشد، و در عقیده و عمل منحرف بوده، در دوران غیبت از آلودگی ها پاک نگشته و در پیشگاه خداوند متعال توبه نکرده باشد، دیگر بهنگام ظهور توبه اش بی فایده خواهد بود و حضرت او را کیفر خواهد کرد. و کیفر حضرت برای او در جامعه اسلامی رسوایی و خواری بسیاری خواهد داشت. و چون هر لحظه احتمال ظهور می رود، احتمال عقوبت و کیفر نیز همیشه هست، و اگر انسان بخواهد از این خطر احتمالی جلوگیری کند، چاره ای جز دست برداشتن از گناهان و پاک کردن خود از آلودگی ها ندارد و باید به تکمیل و تکامل خود پردازد.

دیدگاه ششم:

بررسی متن نامه دّوم

نامه ای که شیخ طبرسی بطور مرسل (1) از حضرت مهدی - سلام الله علیه - نقل کرده و هم چون نامه نخستین دارای ارزشی بسیار است:

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام الله عليك أيها الناصر للحق الداعي اليه بكلمة الصدق . فأنا نحمد الله الذي لا اله الا هو، الهنا و اله آبائنا الاولين . و نسأله الصلاة على سيدنا

ص: 193

1- احتجاج ج 2 ص 324 چاپ نجف؛ روایت مرسل، روایتی است که سند آن نقل نشده و نقل کننده با حذف وسائط مستقیماً از گوینده حدیث نقل می کند

و مولانا محمد خاتم النبيين، و على أهل بيته الطاهرين.

و بعد: فقد كنا نظرننا مناجاتك، عصمك الله بالسبب الذي و هبه الله لك من اوليائه و حرسك به من كيد اعدائه. و شفعا ذلك الان من مستقر لنا ينصب في شمراخ من بهماء صرنا اليه آنفا من غمالييل ألجانا اليه السباريت من الايمان . و يوشك أن يكون هبوطنا الى صحصح من غير بعد من الدهر ولا تطاول من الزمان. و يأتيك نبأنا بما يتجدد لنا من حال، فتعرف بذلك ما نعمتمده من الزلفة الينا بالاعمال. و الله موفقك لذلك برحمته.

فلتكن حرسك الله بعينه التي لا تنام ان تقابل لذلك فتنة تسبل نفوس قوم حرثت باطلا لاسترهاب المبطلين، يبتهج لدمارها المؤمنون، و يحزن لذلك المجرمون.

و آية حركتنا من هذه اللوثة، حادثة بالحرم المعظم من رجس منافق مذمم، مستحل للدم المحرم، يعمد بكيده اهل الايمان، و لا يبلغ بذلك غرضه من الظلم والعدوان. لاننا من وراء حفظهم بالدعاء الذي لا يحجب عن ملك الارض و السماء. فلتطمئن بذلك من اوليائنا القلوب و ليثقوا بالكفاية منه، و ان راعتهم بهم الخطوب، و العاقبة بجميل صنع الله سبحانه تكون حميدة لهم ما اجتنبوا المنهى عنه من الذنوب .

و نحن نعهد اليك أيها الولي المخلص المجاهد فينا الظالمين، أيدك الله بنصره الذي أيد به السلف من أوليائنا الصالحين . انه من اتقى ربه من اخوانك في الدين و اخرج مما عليه الى مستحقه كان آمنا من الفتنة المبطله و

محنها المظلمة المضلة، و من بخل منهم بما اعاده الله من نعمته على من أمره بصلته، فانه يكون خاسرا بذلك لأولاه و آخرته.

ولو أن أشياعنا - وفقهم الله لطاعته - على اجتماع من القلوب في الوفاء بالعهد عليهم، لما تأخر عنهم اليمن بلقائنا، و لتعجلت لهم السعادة بمشاهدتنا على حق المعرفة و صدقها منهم بنا. فما يحبسنا عنهم الا ما يتصل بنا مما نكرهه و لا نؤثره منهم. و الله المستعان و هو حسبنا و نعم الوكيل، و صلاته على سيدنا البشير النذير محمد و آله الطاهرين و سلم.

و كتب في غرة شوال من سنة اثنتي عشر و اربعمائة.

نسخة التوقيع باليد العليا صلوات الله على صاحبها: هذا كتابنا اليك ايها الولي الملهم للحق العلي، با ملائنا و خط ثقتنا. فاخفه عن كل احد، و اطوه، و اجعل له نسخة تطلع عليها من تسكن الى امانته من أوليائنا شملهم الله ببركتنا ان شاء الله. الحمد لله و الصلاة على سيدنا محمد النبي و آله الطاهرين.

بنام خداوند بخشنده مهربان

درود خداوند بر تو ای یاور حق و ای کسی که با گفتاری راستین مردم را بحقیقت فرا می خوانی. ما خداوندی را که جز او خدایی نیست، نسبت به تو سپاسگزاریم، خدای ما و خدای پداران پیشین ما، و از او درود بر آقا و مولای مان حضرت رسول محمد خاتم النبیین و خاندان پاکش را خواستاریم.

ص: 195

و بعد، ما به مناجات تو نگرستیم. خداوند تو را با آن وسیله که بتو ارزانی داشته - که اولیاء او باشند - نگهداری فرماید و از نیرنگ دشمنانش در امان دارد. این نامه را هم اکنون در مخفی گاه خود در قلّه کوهی که به تازگی از جایگاه پیشین خود، که در بیشه سمت راست بود، بدین جا آمده ایم، می نگاریم. البته بزودی از این جا نیز نقل مکان کرده و در دشت و صحرائی جای خواهیم گرفت و تو را از وضع با خبر خواهیم ساخت و دستورات لازمه ای را که موجب نزدیکی به ما می شود، خواهیم داد. خداوند به رحمت خود تو را موفق بدارد.

خداوند با دیدگانش، همان دیده ای که خواب را بر او راهی نیست، تو را حفظ کند تا بتوانی در مقابل آشوب و ستمی که خون مردمی را می ریزد که به جای کارنیک، باطل ها را پرورانده اند، منحرفین را از کار خود باز داری و بدین جهت مومنان شاد گردند و تجاوزکاران اندوهگین شوند.

در این فتنه و آشوب پلید، نشانه ای از جنبش و نهضت ما وجود دارد و آن عبارت ست از رویدادی که در خانه خدا در مسجد الحرام، روی خواهد داد و یکی از منافقان پلید و تبهکار خون بی گناهان را ریخته و خود مومنان را عمداً مورد تنبیه و کیفر قرار می دهد، لکن با تمام این ها به هدف خود نمی رسد و تجاوزهایی را که در سر می پروراند به آن دست نخواهد یافت، زیرا از پشت سر ما با دعای خود که حتماً مستجاب شده و برگردان ندارد، آنان را نگهداری می کنیم. بنابراین دل دوستان ما محکم و مطمئن باشد، گرچه مشکلات و سختی ها همه را فرا گیرد. فرجام کار با ساخت نیکو و زیبایی که خداوند دارد، بخوبی تمام خواهد شد. و تا وقتی که مؤمنان از گناهان پرهیزند، عاقبت محمود کار برای آنان است.

ای دوست با اخلاص ما که با ستم کاران در ستیز و پیکاری، خداوند بهمان گونه که اولیاء شایسته پیشین ما را تایید نموده، تو را نیز تایید کند، برادران تو هر یک که تقوی پیشه کنند و از آن چه هستند به آن چه باید باشند، بیرون آیند، از فتنه و آشوب ویران گر و گرفتاری های ستم بار تاریک آن در

امان خواهند بود. و آن کس که نسبت به پرداختن و پیوستن آنان که خداوند فرمان پیوند آنان را داده، بخل ورزد نسبت به آغاز و فرجام خود زیان کرده است.

اگر پیروان ما - که خداوند توفیق طاعتشان دهد - دل‌های شان در وفای به عهد و پیمانی که با ما دارند، گرد هم می‌آید، از دیدار میمون و مبارک ما محروم نمی‌شدند و سعادت دیدار ما را زودتر می‌یافتند؛ دیداری راستین و از روی معرفت و آشنا گونه. ما را از آنان جز اخبار ناگوار و ناخوش آیند که از کارهای شان به ما می‌رسد، چیزی باز نمی‌دارد. خداوند یار و یاور است و ما را کفایت کرده و وکیل نیکویی است و درود او بر آقای ما بشارت ده و بیم دهنده ما، محمد و خاندان پاک او باد.

و نوشته شد در روز اول ما شوال سال 412 .

نسخه ای که با دست مبارک خود حضرت - سلام الله علیه - نوشته شده است، بدین عبارت شروع می‌شود:

این نامه ما است به تو ای دوستی که به الهام راستین والائی الهام یافته ای، این نامه به املاء ما و خط فرد مورد اطمینان ما، نوشته شده. از هر کسی آن را پنهان دار. آن را در هم پیچ و از روی آن نسخه برداری کرده، دوستانی را که به امانت آنان اطمینان داری، در جریان بگذار. خداوند آنان را مشمول برکات و فیوضات ما بگرداند انشاء الله تعالی . سپاس خداوند را و درود او بر آقای ما محمد پیامبر و خاندان پاک او.

دیدگاه هفتم:

بررسی محتوای نامه در ضمن چند نکته:

نکته اول:

نامه با بیانی روشن و اطمینان بخش گویای آن است که از مقامی بالا به مقامی زبردست صادر شده است و در این جهت از نامه نخستین واضح تر و روشن تر می‌باشد. و هم چون قرآن کریم می‌باشد که در این گونه موارد در

ص: 197

آیات بسیاری مطلب را به روشنی بیان کرده و رابطه گوینده و مخاطب را مشخص ساخته است و هم چون آیه شریفه: (وَ لَوْ نَقَوْلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقْوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ) (1) و آیه شریفه: (إِذَا لَأَذْقْنَاكَ ضَعْفَ الْحَيَوةِ وَ ضَعْفَ الْمَمَاتِ) (2) و آیه شریفه: (وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ) (3) و آیات دیگری که در این مورد وارد شده است که دوگانگی گوینده و شنونده در عبارات بروشنی دیده می شود و بلندی مقام گوینده نسبت به شنونده کاملاً واضح است، و این حالت در این نامه نیز وجود دارد با صرف نظر از تفاوت های ویژه ای که بین سبک قرآن و این نامه موجود است که بر انسان ادیب پوشیده نیست.

این نحوه القاء، اثر روانی ویژه ای دارد، مخصوصاً وقتی که گوینده در صدد آن باشد که از جنبه عاطفی و احساسی در شنونده خود تاثیر بگذارد که در این صورت چاره ای از این نحوه سخن گفتن نمی باشد. به ویژه که در هر دو حالت شنونده با کمال فروتنی، برتری مقام گوینده را بر خود معترف است.

نکته دوم:

تعیین محل سکونت حضرت بهنگام ارسال آن نامه:

در این نامه (بر فرض صحت روایت) مشاهده می کنیم که حضرت جایگاه خود را بالای کوهی ناشناخته شده معین می کند؛ عبارت متن نامه این جمله است: (بَنْصَبُ فِي شَمْرَاخٍ مِنْ بَهْمَاءِ)

نصب؛ چیزی است که برافراشته و استوار شده باشد.

شمراخ؛ قلّه دایره ای شکل و دراز بالای کوه است.

ص: 198

1- حاقّة 44 - 45؛ یعنی اگر برخی از گفتارها را بر ما ببندد و به ما نسبت دهد، او را با دست قدرت خویش بر می گیریم

2- اسراء 75: و در آن صورت، به تو عقاب و جزاء مضاعف در حیات دنیا و آخرت می چشانیدیم

3- آل عمران 144: محمد (صلی الله علیه و آله) جز رسولی که پیش از او نیز رسولانی آمده و در گذشته اند، نمی باشد.

بهماء؛ از کلمه مبهم گرفته شده است، و آن جایگاه دشواری است که راهی برای رسیدن و دست یابی به آن نباشد.

در این صورت مقصود - و خدای دانا است - اینست که آن حضرت در خانه ای که بر بالای کوهی که راه دست یابی و رسیدن به آن معلوم نیست، زندگی می کند.

سپس حضرت می فرماید: (صرنا الیه آنفاً من غمالیل)؛ یعنی در این مکان جدید به تازگی رحل اقامت افکنده ایم.

غمالیل؛ جایگاه قبلی حضرت دارای این ویژگی بوده است که غمالیل بوده؛ این کلمه از «غملول» گرفته شده و غملول بیابان پر درخت و طولانی و کم عرض است که درختانش در یک دیگر فرورفته، و هر جای تاریک و پر درخت و یا ابری که تاریک شده باشد، آن جا را غملول می گویند. (1) آن چه که در هر دو معنی به نظر می آید، همان مخفی بودن و تاریک و ناشناخته بودن می باشد که در آن جا ممکن است بصورت پنهانی و مخفی زندگی کرد.

آن گاه انگیزه انتقال به محل جدید را چنین بازگو می کند که: (الجانا الیه)؛ یعنی به ناچار به مسکن جدید رفتیم.

(السباریت من الایمان) سباریت جمع سبرات است؛ سبروت و سبریت زمینی است که گیاهی در آن نباشد و یا این که اصلاً چیزی در آن نباشد و لذا معدوم را سبروت می گویند. (2)

با در نظر گرفتن این دو معنی، این عبارت را می توان دو گونه تفسیر کرد:

تفسیر نخست: کلمه «ایمان» را به کسر همزه بخوانیم در این صورت مقصود آنست که افراد بی ایمان و ناآشنا با دین، باعث شده اند که حضرت به

ص: 199

1- القاموس المحيط جلد 4 ص 26

2- القاموس المحيط جلد 1 ص 149

مکان جدید برود که به خاطر تبهکاری ها و انحرافات آن ها مصلحت چنین اقتضاء کرده که حضرت از مردم دورتر شود و مخفیانه و بالای قله کوهی زندگی کند.

تفسیر دوم: کلمه «ایمان» را به فتح همزه بخوانیم که جمع کلمه «یمین» بمعنی راست (در مقابل یسار بمعنای چپ) باشد، و مقصود از کلمه «سباریت» زمین خالی و بدون کشت در طرف راست جاده باشد.

و شاید این یکی از راه های مکه و یا شهر دیگری باشد. و در این صورت انگیزه رفتن حضرت از این محل به مکان تازه، خشکی و بی آب و علف بودن و سختی زندگی در آن محل می باشد.

سپس حضرت خبر می دهد که احتمال رفتن از آن مکان به مکان دیگر نیز هست، که بزودی از قله کوه به «صحیح» فرود خواهد آمد؛ «صحیح» زمین صاف است «نه چندان دور و نه در زمانی دراز» بلکه در مدتی و زمانی کوتاه. و در این جا دیگر لازم نیست که فرض کنیم این زمین هم چون آن زمین دیگر، بدون گیاه و کشت است.

از این عبارات چنین می فهمیم که حضرت پیوسته در جایگاهی دور از مردم زندگی می کند، و شاید در این کار حضرت فرمانی را که خداوند از پدر بزرگوارش نقل فرموده امثال می نماید، بطوری که در روایت علی بن مهزیار وارد شده و در چندین جا متذکر آن شده ایم.

و این معنی با نظریه خفاء عنوان منافات ندارد؛ زیرا شخص و جسم حضرت آشکار ولی بصورت ناشناس در مخفی گاه بسر می برد و قبلاً نیز تذکر دادیم که نیاز به این گونه زندگی در سال های آغاز غیبت بیش تر بوده و بعد ها دیگر نیازی به آن نیست، بلکه در مواردی با انجام تکالیف شخصی حضرت منافات دارد.

نکته ای که باید بدان توجه داشت، آنست که در عین حال که حضرت خصوصیات از محل زندگی خود فرموده است، در عین حال مکان خود را کاملاً مشخص نساخته است، بلکه در حقیقت یک مفهوم کلی آورده

که بر هر قله و دره ای منطبق است و طوری گفته نشده که بتوان با جستجوی زیاد به آن جا راه پیدا کرد.

و به آشکار می بینیم که حضرت جای خود را با عباراتی قدیمی و لغت ها و کلماتی نامأنوس بیان می کند، بطوری که اگر هم کسی آن کلمات را بفهمد نتواند از آن ها سر در آورد. مگر این که فردی مطلع و دانشمندی بسیار ریزین و ژرف نگر باشد. و این خود کافی است برای جبران و پیش گیری خطرهای احتمالی که از دستیابی به حضرت ممکن است پیش آید.

بهر حال، در این نامه می بینیم که حضرت به شیخ مفید نوید می دهد که در آینده نیز او را از وضع خود آگاه خواهد ساخت، و شاید مقصود آن باشد که او را از مکان جدید خود مطلع خواهد ساخت، گرچه عبارت نامه عمومی تر است و شامل هرگونه خبری که از سوی حضرت صادر شود، در هر زمینه ای که به مصلحت بدانند، می باشد. و لذا حضرت به او می فرماید که بدین وسیله از کارهایی که موجب نزدیکی به ما است، آگاه خواهی شد. یعنی که ارتباط تو از طریق نامه با ما تو را بر کارهایی که مورد رضایت و خشنودی ما است و باعث نزدیکی به ما می شود، آگاه خواهد کرد.

این عبارت بروشنی دلالت بر آن دارد که حضرت تصمیم داشته نامه نگاری خود را با شیخ مفید تکرار کند. و چه بسا نامه های دیگری نیز از حضرت صادر شده که ما از آن آگاه نشده ایم و شاید هم که نامه ای نرسیده باشد، زیرا بعد از یک سال شیخ مفید از دنیا رفته است.

نکته سوم:

(که خداوند با دیدگان خواب نادیده خود تو را نگهداری فرماید، تا بتوانی در مقابل آشوب و بلوایی که خون مردمانی را می ریزد که به جای کار نیک، باطل ها را پرورانده اند، تا منحرفین را از کار خود بازداری، و بدین جهت مؤمنان شاد گردند و تجاوز کاران اندوهگین شوند.)

این خود یک برنامه ریزی و تعیین تکلیف همه جانبه ای است از سوی

ص: 201

حضرت، برای شیخ مفید و دیگر برادران خود، در هر دوره و زمانی، به این که در مقابل فتنه ها و آشوب های خانمان برانداز به پا خیزند.

عبارت متن نامه که داشت: (تسیل نفوس قوم حرث باطلاً) یعنی مباح می گرداند جان مردمی را که به جای انجام کارهای نیک در مواردی که باید نیکوکار باشند، به ژرفای باطل فرو می روند.

از آن جهت ریختن خون آن ها مباح می شود که آنان نیز با آن فتنه و آشوب همراهی کرده و در مسیر آن حرکت می کنند.

بر شیخ مفید لازم است که رو در روی این فتنه و بلوی بایستد، تا تبهکاران را بترساند و از انحراف شان جلوگیری نماید و به راه حق برگرداند.

و جمله «ولذلك» یعنی به اعتبار آن چه که مورد خواست ما است و اعمالی که شما را به ما نزدیک می گرداند.

نتیجه آن که کوشش برای جلوگیری از ظلم و فرونشاندن آشوب هایی که زمینه را برای رشد تبهکاران و مجتمعات کژ اندیش و بیراهه رو آماده می سازد، لازم است. و این کوشش خود یکی از عبادات و کارهای شایسته است که موجب نزدیکی به خدا و زمینه ساز حکومت عادلانه اسلامی است.

حضرت از ظلم به «فتنه» تعبیر کرد، بدان جهت که ستم محک آزمایش ایمان انسان ها است تا خالص گردند و خوب از بد جدا شود و آن کس که زندگی می یابد و آن کس که نابود می گردد، از روی دلیل باشد. و قبلاً یادآور شدیم که این آشوب ها و ستم ها، همان طور که موجب نیرومندی انحراف تبهکاران می شود، همان طور بر نیروی ایمان مومنان می افزاید و بدین جهت شرائط ظهور حضرت آماده می گردد.

و نیز گفتیم که جهاد رویاروی ستم، از جمله چیزهاییست که نیروی اراده و ظرفیت و شایستگی بیش تری به مومنان ناب و خالص می بخشد و درجات معنویت آنان را بالا می برد و شرائط ظهور را تسریع می کند و لذا می نگریم که حضرت، شیخ مفید و دیگر برادران او را در نسل های بعدی بدین جهاد و پیکار ایمانی بزرگ دستور می دهد.

و از این جا می فهمیم که فتنه ای که در عبارت آمده به پدیده تاریخی معینی نظر ندارد، بلکه بصورت کلی آن را آورده است. چنان که در نامه دیگری نیز چنین آمده بود.

مقصود از «فتنه» همان انحراف همگانی است که دامن گیر جوامع بشری در طول قرون دوران غیبت کبری می شود، همان انحرافی که حضرت بهنگام ظهور برطرف می سازد.

آن گاه حضرت در متن نامه این نکته را یادآور می شوند که جهاد چیزی است که برای ترساندن تبهکاران و جلوگیری شان از راه باطل تعیین گشته است.

«بیتهج لذمارها» (1) ذمارها، یعنی دفع و پیکار با آن؛ که مومنان از جلوگیری و رفع فساد خشنود گشته و جنایت پیشگان غمگین و اندوهناک می باشند.

نکته چهارم:

حضرت یکی از نشانه های ظهور خود را متذکر می شوند: آن نشانه آنست که از این کار پلید (تعبیری است که از آن فتنه و آشوب حضرت می فرمایند) رویدادی بس تاسف بار و جنایت اثر پدید می آید که وجود شخصی دور و زشت کار باشد؛ او خون بی گناهان را حلال شمرده و با نیرنگ خود مومنان را فریب می دهد، لکن به مقصود خود نمی رسد.

مقصود آنست که از این فتنه و تباهی فراگیر جامعه شخصی منحرف و دور و به قصد آزار و فریب، مومنی را غافل گیر کرده و از بین می برد و او هم بلقاء الله می رسد، در عین حال وی به هدف نهائی خود نرسیده و مومنان بر اثر لطف و دعای ویژه حضرت مهدی - سلام الله علیه - در امنیت و آسایش خود بسر می برند.

ص: 203

1- «ذمار» در لغت به معنی وادار کردن بر جنگ و دعوت کردن به آن است. و در این جا مجازاً بمعنای دفع و جلوگیری آمده است، چون لازمه جنگ و پیکار جلوگیری از ظلم ظالم است

بعنوان نتیجه این ظلم و فتنه، حضرت در نامه شان می فرمایند که: دل های اولیاء و دوستان ما مطمئن گردد و یقین داشته باشند که از آسیب و زیان او در امان خواهند بود، گرچه خطرناک و هول انگیز باشد و آنان را بترساند.

معنای دیگری نیز ممکن است برای این فراز در نظر گیریم که با معنای نخست اندک تفاوتی دارد؛ و آن اینست که حادثه را بمعنای کشتار نگیریم، بلکه برنامه ریزی ها و سیاست بازی ها و نقشه کشی هایی باشد که بمنظور سخت گیری و آسیب رسانی به مومنان اعمال می کنند که در رأس این گروه شخصی منافق و زشت کار که ریختن خون بی گناهان را روا می داند قرار گرفته است، نه این که حتماً خون شخص معینی را ریخته باشد، بلکه ذاتاً خون آشام است و ریختن خون بی گناهان در نظر او اشکالی ندارد، گرچه بر اثر دعای حضرت نقشه کشی و برنامه ریزی یک چنین آدمی به هدف نمی رسد و در کار خود موفق نمی شود.

بهر یک از دو معنی که بگیریم، نمی توانیم این حادثه را در تاریخ بدهیم و مشخص کنیم؛ چه بسیار بزرگانی که مورد هجوم قرار گرفته و در راه خدا به شهادت رسیده اند، هم چون شهید محمد بن مکی، ملقب به «شهید اول» و شهید زین الدین عاملی، ملقب به «شهید ثانی» و قاضی نور الله شوشتری، ملقب به «شهید ثالث» و دیگر شهیدان؛ و چه بسیار سمینارها و گردهمائی هایی که علیه جوامع مومنین در دنیا تشکیل می شود، و از هم پاشیده شدن آن ها، جز با دعای حضرت انجام ناشدنی است.

وقبلا گفتیم که دعای موثر و مستجاب، خود یکی از بهترین راه های مفید و نیکوست که برای فرد و جامعه وجود دارد و اثری ژرف و نتیجه ای برتر بر آن مترتب است. مؤمنان بوسیله دعا از شدت و آسیب نیرنگ دشمنان در امان می باشند. بنابراین باید دل به دعای امام بزرگوار خویش محکم دارند (همان طور که امام خود این چنین دستور داده است) و هرگاه ملتزم به رفتاری نیکو و کاری صحیح و شایسته بشوند، فرجام کارشان نیکو خواهد بود.

حضرت سفارش به خودسازی می نماید و این نخستین سنگ بنای اصلاح جامعه و رهائی از آشفتگی های سیاه و تاریک و گمراه کننده و آسایش و موفقیت در آزمایش بزرگ خداوندی است، و بدون آن انسان در پایه های ایمان راستین خود زیان کرده و به کثرت و تباهی دنیا و آخرت می گراید. و لذا است که می بینیم حضرت اصرار و تاکید بس زیاد بر لزوم پرداخت حقوق مالی و وجوه ات اسلامی، و پیوستگی به آنان که پیوند با آنان باید محکم شود - که تهی دستان و نیازمندان باشند - می نمایند، و از آن جهت از آنان اسم می برد که می داند شیعیان و پیروانش نماز و روزه و حج را معمولاً انجام خواهند داد و دیگر فریضه ای بر آنان باقی نمی ماند جز پرداخت حقوق مالی که برخی از انسان ها از پرداخت آن ها سر باز می زنند، و پرداخت آن فداکاری و از خود گذشتگی لازم دارد.

حضرت - سلام الله علیه - می فرماید: آن برادری که از خدا بترسد و آن چه را که برگردن دارد به مستحقانش بپردازد، از آن آشوب ویرانگر و تبهکار و گرفتاری های سخت و تاریک و گمراه کننده، در امان خواهد بود، و آن کس که بخل ورزد و نعمت خداوندی را به آن کس که مامور رساندن به او است نرساند، در دنیا و آخرت زیان کرده است.

و از این جا می فهمیم که رمز رهایی از انحراف تباهی آوری که در دوران غیبت کبری دامن گیر بسیاری از مردم شده، انجام کامل و همه جانبه فرائض الهیه می باشد.

سرّ اساسی و علت عمده در این قضیه آنست که: انجام دادن کلیه فرائض همراه با خودداری از تمامی گناهان، علاوه بر آن که گویای راه شایسته زندگی فردی یک انسان است - که خود موجب پایداری و بردباری در رویارویی با سختی ها در راه خداوند است - اراده انسان را در مقابله با ستم کاران و هیاهوی هول انگیز آنان قوی و نیرومند ساخته، موجب رهایی از چنگال آنان می گردد و از آزمایش بزرگ خدایی سرفراز بیرون آمده و

خوشبختی دنیا و آخرت را باز می یابد و در غیر این صورت در آزمایش مردود گشته و در دنیا و آخرت زیان بار خواهد بود.

پرداخت حقوق مالی فلسفه و فایده ای دیگر را نیز در بر دارد زیرا بهترین چیزی که موجب رهایی پیروان و شیعیان حضرت مهدی - سلام الله علیه - از چنگال ستم کاران و سلطه اقتصادی و سیاسی آنان می شود، همانست که خود شیعیان به تکفل امور یک دیگر پردازند و با التزام به پرداخت حقوق مالیه خود، نیاز افراد تهی دست خود را برطرف سازند، زیرا پرداخت حقوق شرعی مالی می تواند این مشکل را برطرف سازد و با برنامه ریزی درستی می توان از آن حقوق برای پیش گیری از ظلم و ستم و یا تربیت نسل های آینده و تامین نیازمندی های اجتماعی استفاده کرد.

نکته ششم:

سفارش حضرت به سازندگی و اصلاح همگانی که از اصلاح فردی بزرگ تر و مهم تر است و تحقق شرایط ظهور وابسته به آن است و زمینه ساز شایستگی جامعه و توده ها برای دیدار حضرت و پذیرش مسئولیت ها در دوران ظهور می باشد.

سازندگی و اصلاح همگانی هنگامی ایجاد می شود که پیروان و شیعیان حضرت از تمام جهات اندیشه و فکر، قلب و احساس، رفتار و کردار، به یک دیگر پیوسته و نسبت به پیمانی که خدا از آن ها گرفته - که دستورات دینی را انجام داده و از رهبر و پیشوای اسلامی خود اطاعت کنند- وفادار باشند. و بدیهی است که جامعه ای این چنین مهم تر از یک فرد و یا افرادی با این خصوصیات است و از حیث نتیجه قابل مقایسه با یک دیگر نیستند، و چنین جامعه ای می تواند به تبلیغ اسلام پردازد و پیکاری دسته جمعی را در مقابل ظلم و تجاوز و بیداد آغاز کند. (1)

ص: 206

1- وضعی که اکنون به لطف خداوندی، بر جامعه ایرانی ما حاکم است، زمینه ساز چنین موقعیتی است که اگر دست به دست هم داده، به خودسازی پرداخته، تقوی را پیشه کنیم و آن گاه به صدور انقلاب اسلامی، که در واقع همان تبلیغ اسلام راستین است، پردازیم، و در مقابل ابرقدرت های مشرک و جنایت کار به پیکار برخیزیم، چنین انقلابی را می توان گفت: «انقلاب اسلامی ایران، زمینه ساز حکومت حضرت مهدی، سلام الله علیه.»

این پیوستگی و اتحاد، نیرومندترین انگیزه برای تحقق اراده فردی، پرورش آگاهی، و احساس مسئولیت در افراد می باشد. و این مهم ترین شرط و اساسی ترین مقدمه برای ظهور حضرت می باشد.

و لذا است که می بینیم حضرت بر چنین جامعه ای اثر حقیقی را بار کرده و فایده و بهره اصلی را بر آن مترتب می داند؛ زیرا اگر چنین اجتماعی تحقق یابد و افراد دسته جمعی بر خودسازی و اصلاح پردازند: «برکت و میمنت دیدار ما از آن ها به تاخیر نمی افتاد، و سعادت دیدار ما بسوی شان می شتافت.» سعادت که از عدالت کاملی که حضرت بر تمامی جهان حکم فرما خواهد نمود بدست می آید.

(عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَ صِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا): بر شناختی راستین، که بر درستی و راستی از آن ها نسبت به ما باشد؛ این عبارت دلالت بر نظریه خفاء عنوان دارد، همان که مورد قبول ما بود؛ بدان معنی که حضرت در طول دوران غیبت دیده می شود، لکن شناخته نمی شود، بلکه تحت عنوان دیگری در بین مردم معروف است و اما بعد از ظهور خودش به عنوان اولیّه اش شناخته و دیده می شود، مردم خود او را شناخته و با او تماس دارند.

نظریه دیگر- که خفاء شخص باشد- با این عبارت سازگار نیست و فقط کافی است که بگوید بهنگام ظهور ما را خواهید دید.

(فَمَا يَحْسِبُ نَا عَنْهُمْ): یعنی ظهور را تأخیر نمی اندازد (إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ وَ لَا نُؤَيِّرُهُ مِنْهُمْ) مگر اخبار ناگوار و ناپسندی که از آن ها بما می رسد، از گناهان و کوتاهی ها و عدم احساس مسئولیت اسلامی آن ها.

این عبارت گویای دو مطلب مهم است که قبلاً نیز بدان اشاره کردیم، لکن درین سخن حضرت استدلال بیش تری بر آن ها شده است:

اول: حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بر تمامی رویدادها اشراف دارد، از ناراحتی‌ها و نابسامانی‌های جامعه و پیروان خود آگاه است.

دوم: غیبت حضرت رابطه مستقیمی با گناهان مردم دارد؛ اگر گناهی نباشد دیگر غیبت انگیزه‌ای نخواهد داشت و ظهور انجام می‌گیرد. و این همانست که ما گفتیم که اگر فردی مورد اطمینان کامل و عامل به اسلام باشد، حضرت یک بار و یا چند بار، او را به دیدار خود سعادت مند خواهد ساخت، و بلکه ممکن است دوام و پیوستگی داشته باشد.

پایان بخش اول کتاب تاریخ غیبت کبری

ص: 208

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

